





START

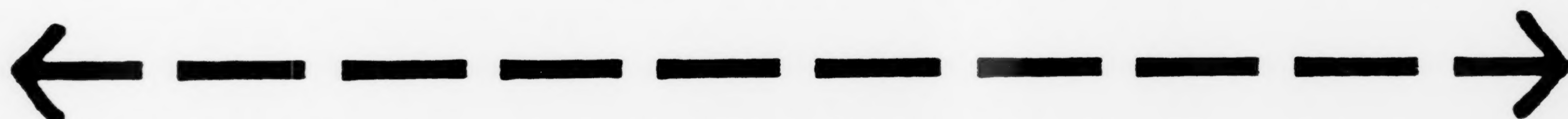


# REEL 19



**Microfilmed 1990**

**University of California  
Reprographic Service  
Los Angeles, CA 90024-151804**



**6 inches**

**Reduction Ratio 8:1**

**National Preservation Program for  
Biomedical Literature:**

**Preservation of Persian and Arabic  
Medical Manuscripts**

**Funded in part by the  
National Library of Medicine  
and the  
University of California at Los Angeles**

**(Contract Number N01-LM-9-3534)**

**October 1989 - September 1990**

**The material on this microfilm  
is of varying quality. Portions  
of the material may illegible due to:**

**Aged paper**

**Foxed, stained, or insect  
damaged paper**

**Water damaged paper**

**Glossy paper**

**Illegible script or faded ink**

**Red and purple within the  
manuscripts may appear paler.**

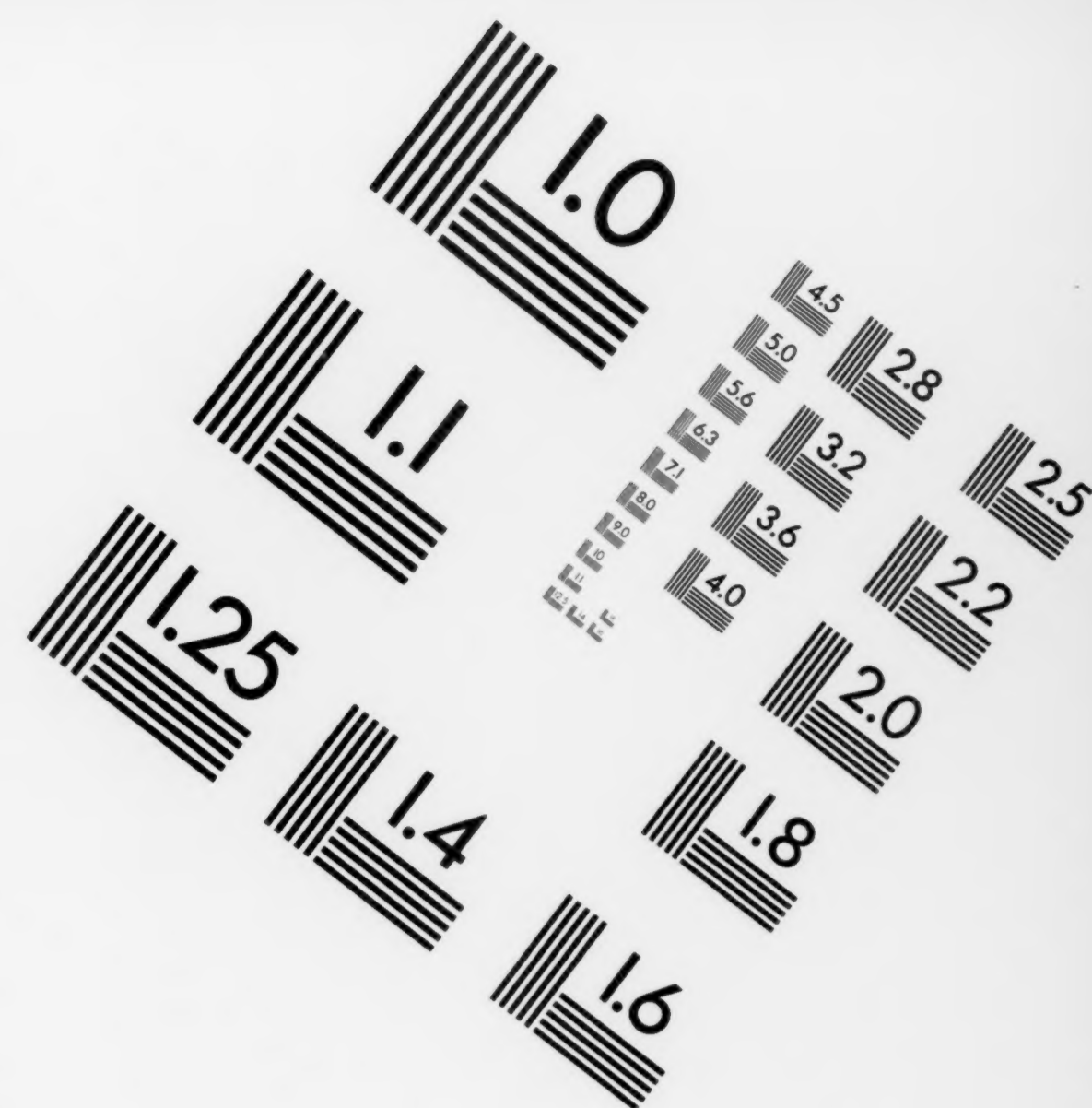
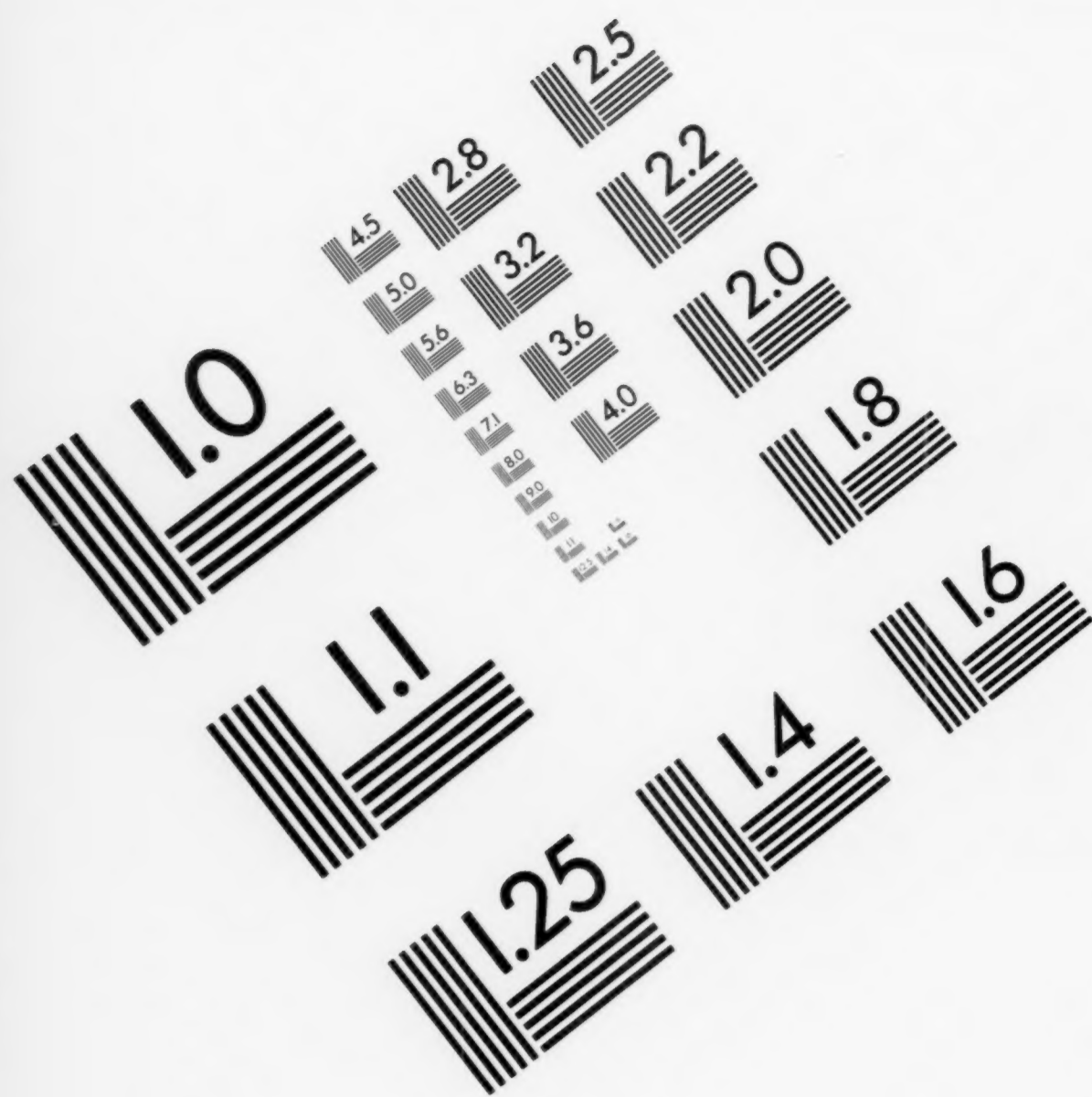


**AIM**

**Association for Information and Image Management**

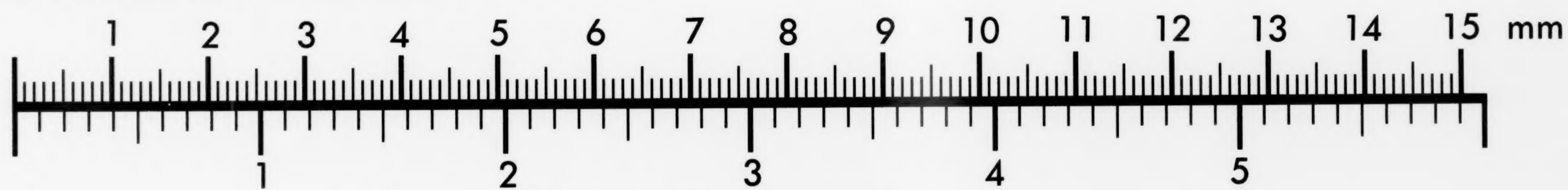
1100 Wayne Avenue, Suite 1100  
Silver Spring, Maryland 20910

301/587-8202

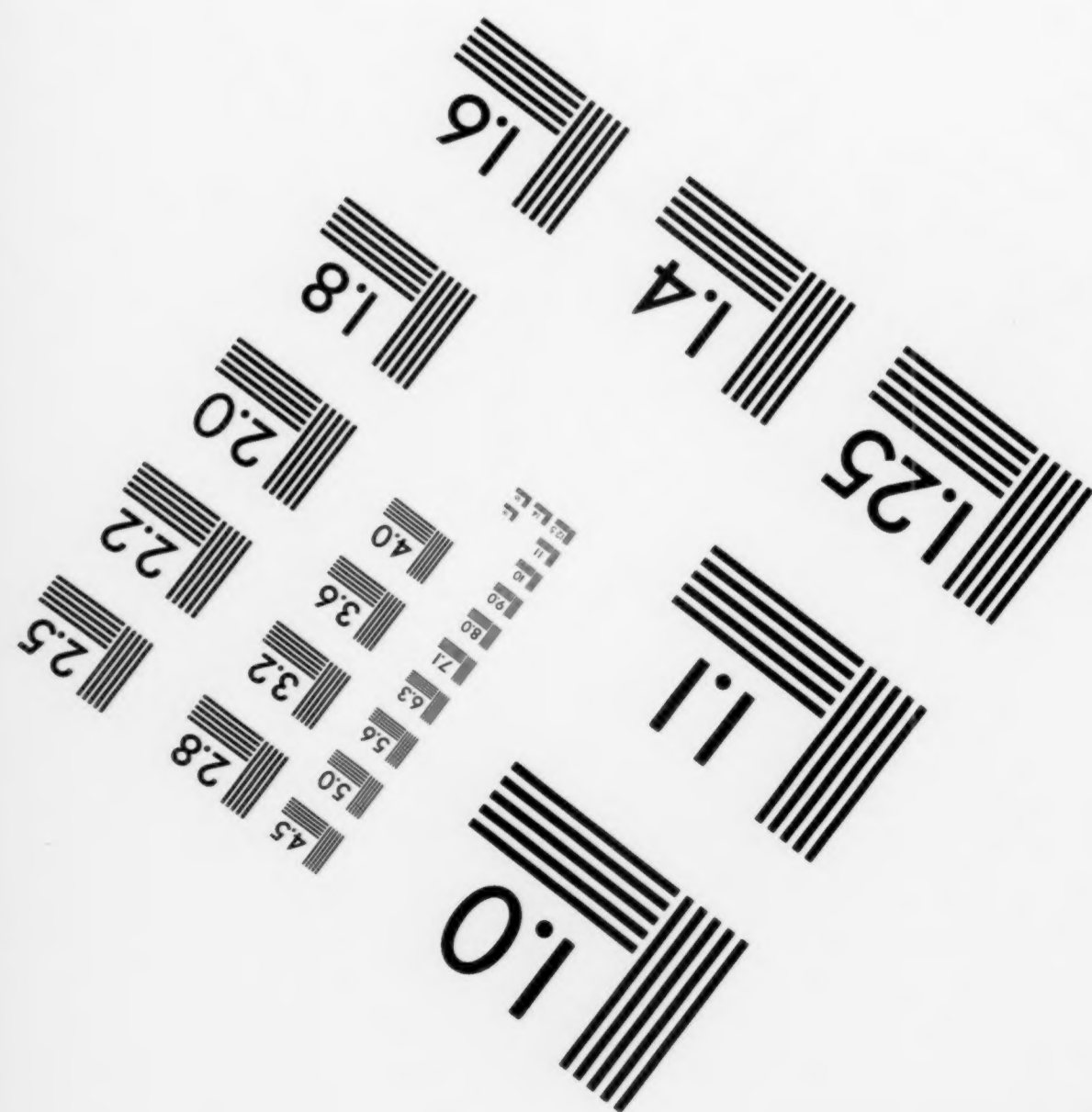
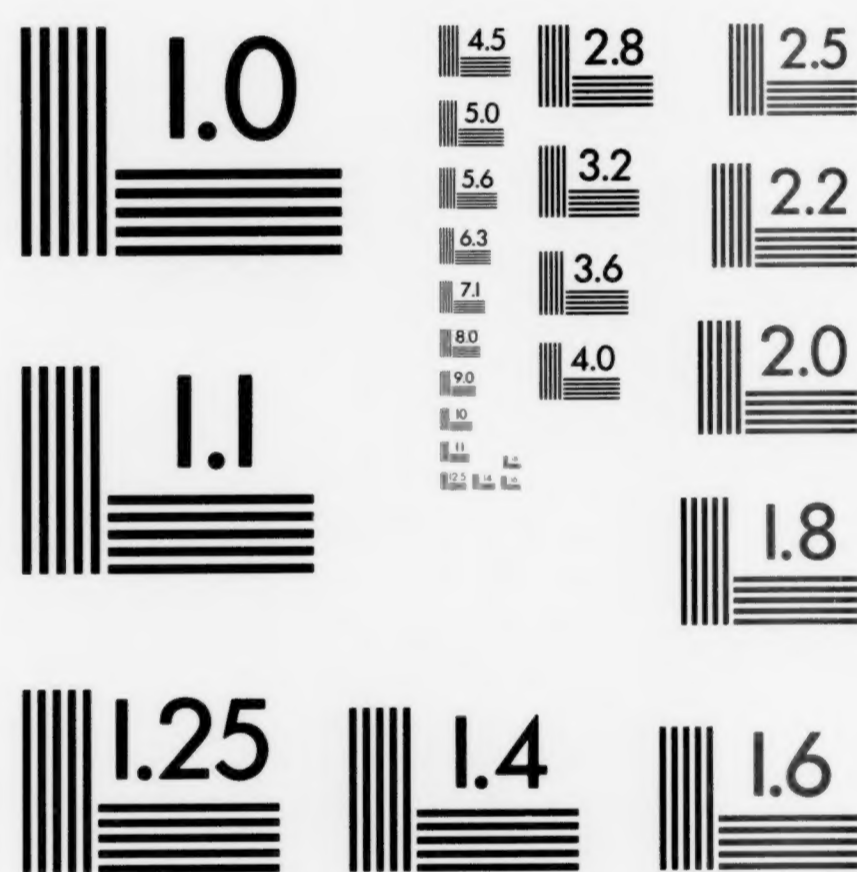


# MS303-1980

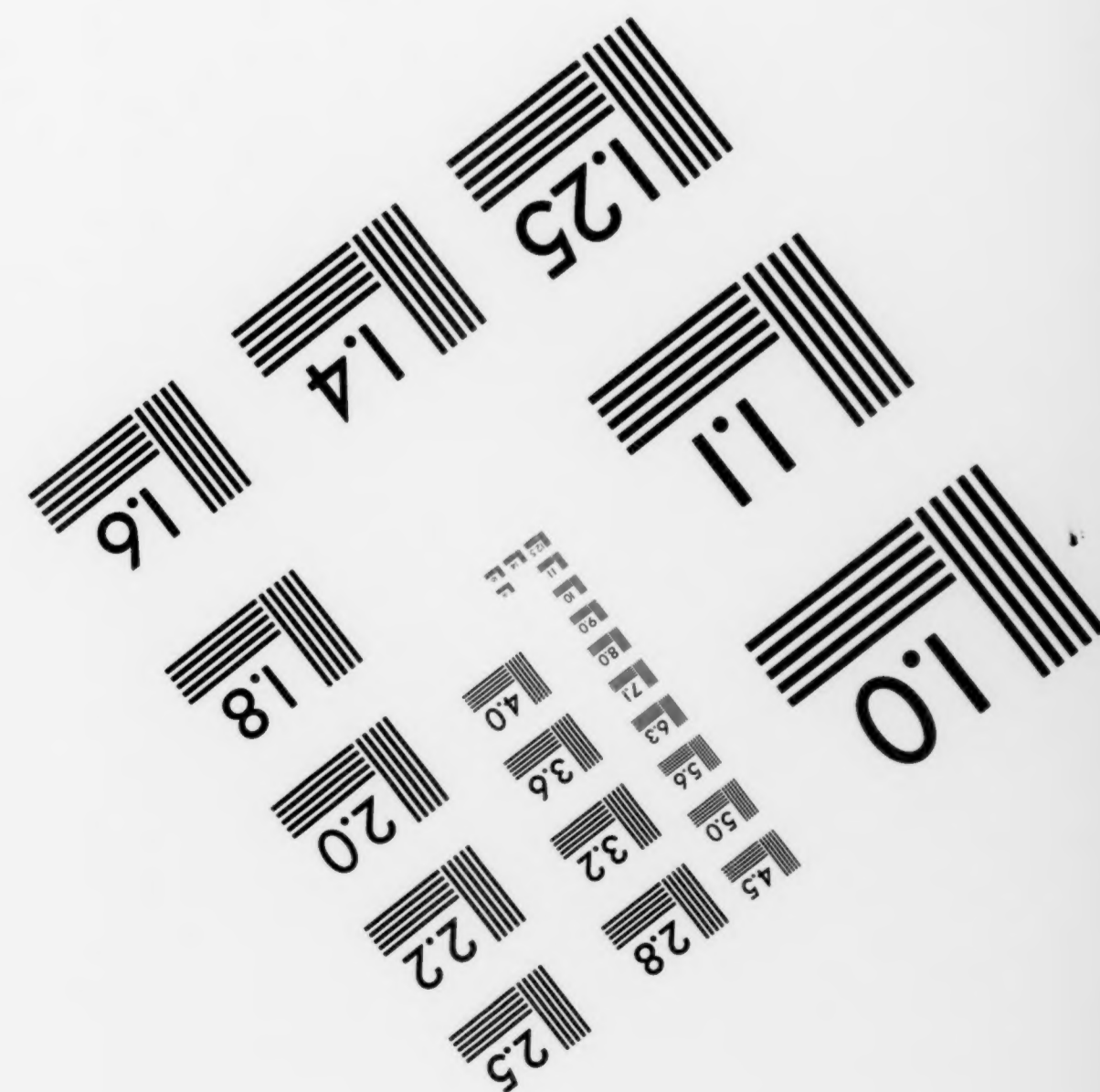
Centimeter



Inches



MANUFACTURED TO AIM STANDARDS  
BY APPLIED IMAGE, INC.



**Los Angeles,  
University of California**

**Louise M. Darling Biomedical Library**

**History and Special Collections  
Division**

**Persian Medical Manuscript Collection**

**(Shelved as Ms Collection 60)**

**For permission to publish, or obtain  
copies of microfilm, write to:**

**History and Special Collections Division  
Louise M. Darling Biomedical Library  
University of California, Los Angeles  
Los Angeles, CA 90024-1798  
U.S.A.**





\*Ms.  
coll.  
no.60  
RARE

Persian medical manuscripts. -- ca.  
1100-ca. 1900.  
150 v. ; 15 x 8-38 x 24 cm.

Entire collection microfilmed as part  
of a National Library of Medicine  
preservation project: the preservation  
master negative is at NLM; the printing  
master negative is at the University of  
California's Southern Regional Library  
Facility; a positive copy is housed in  
the UCLA Biomedical Library's History  
Division.

Formerly a part of: Near Eastern  
manuscript collection, Dept. of Special  
Collections, University Library,  
University of California, Los Angeles,  
and assigned accession no. 1117.  
Transferred to the History Division  
of the UCLA Biomedical Library in  
CLUHme SEE NEXT CRD

CLU-M ejf 891113

\*Ms.  
coll.  
no.60  
RARE

Persian medical manuscripts. ... ca.  
1100-ca. 1900. (Card 2)  
March, 1986.

Finding aids: Annotated and indexed  
list available in library: Richter-  
Bernburg, Lutz, Persian medical  
manuscripts at the University of  
California, Los Angeles : a descriptive  
catalogue (Malibu : Undena  
Publications, 1978)

1. Medicine, Arabic. 2. Manuscripts,  
Medical. I. University of California,  
Los Angeles. Louise M. Darling  
Biomedical Library. History and Special  
Collections Division. II. Series: Near  
Eastern manuscript collection ; no.  
1117.

CLU-M ejf 891113

CLUHme

**Persian Medical Manuscript Collection**

**Ms. 19**

**(Richter-Bernburg No. 162)**

**Author: Anonymous**

**Title: Mūjez-e Kommi**

**109 fols., 191 x 122 mm**



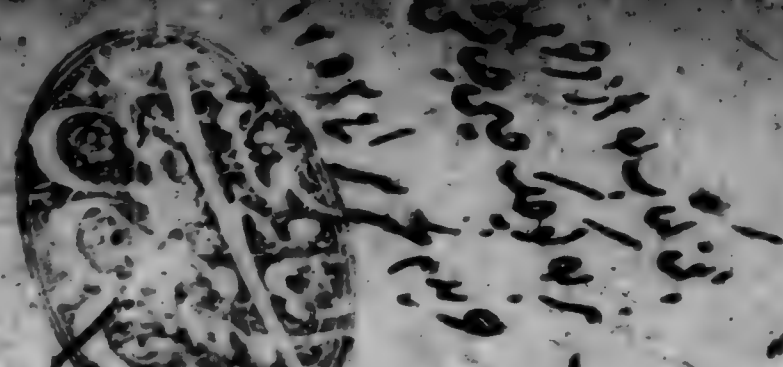
Coll. 1117  
Ms. 19  
3

۱  
الروزنامه الزمانه شب چهارشنبه ۲۵ تیر ۱۲۲۹

2



THE LIBRARY  
OF  
THE UNIVERSITY  
OF CALIFORNIA  
LOS ANGELES



اندر پرون آمدن نفعد باب اول در علم اندر علاج  
 انواع قولنج این باب پنج فصل است فصل اول اندر علاج  
 قولنج که از آماس کرم بود فصل دوم اندر علاج قولنج  
 که از ماده غلیظ یا از ناز غلیظ باشد فصل سوم اندر علاج  
 قولنج که از خشک شدن ثقل باشد فصل چهارم اندر علاج  
 ایلاوس فصل پنجم اندر علاج قولنجی که بسبب کرمان و حب القرم بود  
 باب ۴۷ بیت و دلام اندر علاج چهارمیا و جگر و این  
 فصل است فصل اول اندر سوء المزاج کرم فصل دوم  
 اندر سوء المزاج سرد فصل سوم اندر علاج آماس کرم که در کبد  
 باشد فصل چهارم اندر علاج آماس سرد که اندر کبد بود  
 فصل پنجم اندر علاج چهارمیا اسبیزان فصل ششم  
 فصل اول اندر علاج قولنج بود فصل دوم اندر علاج  
 قولنج که از اسهال است فصل سوم اندر علاج قولنج که  
 با باد بود و کرم بود فصل چهارم اندر علاج قولنج که  
 از قاع است فصل پنجم اندر علاج قولنج که از  
 فصل ششم اندر علاج قولنج که از اسهال است فصل هفتم  
 فصل اول اندر علاج قولنج که از اسهال است فصل دوم

3  
 DOCTOR  
 OWEN  
 MINARLAN

اندر علاج براق سیاه باب بیست و هشتم اندر علاج  
استقائین چهار فصل است فصل اول اندر علاج سوراخ حال  
که سوراخ قیندی گویند فصل دوم اندر علاج استقائین  
فصل سیم اندر علاج استقائین طبعی فصل چهارم اندر علاج  
استقائین طبعی باب بیست و نهم اندر بیماری که کرده و این  
نه فصل است فصل اول اندر علاج آماس کرم اندر کرده فصل دوم  
اندر علاج آماس سرد اندر کرده فصل سوم اندر علاج بول خون و نوش  
آب تاخن در پیشها که اندر مشتاز و قنصیب بود فصل چهارم  
اندر علاج که که اندر مشتاز و اندر قنصیب و کرده بود فصل پنجم  
اندر علاج البول فصل ششم اندر علاج و یا نبطی فصل هفتم  
اندر علاج عسرة البول فصل هشتم اندر علاج و یا نبطی فصل نهم  
اندر علاج سنگ کرده و مشتاز باب بیست و نهم  
اندر علاج بیماری که با مردان خاصر فصل اول  
فصل اول اندر علاج و یا نبطی فصل دوم  
اندر علاج ریش قنصیب و قنصیب و خاصر فصل سوم  
فصل چهارم اندر علاج و یا نبطی فصل پنجم

در مشتاز

خصیه فصل پنجم اندر علاج نفق فصل ششم اندر علاج بسیار  
شبهت جماع فصل هفتم اندر بیماری منی و مدی و دوس  
فصل هشتم اندر علاج ضعیفی شبهت با شرت فصل نهم  
اندر علاج انتشار دایم مردی است که بتبخی می رساند باب  
بیست و نهم اندر علاج بیماری که با زنان خاصر است این مشت  
فصل است فصل اول اندر علاج احتباس حیف فصل دوم  
اندر علاج حیف آمدن بسیار فصل سیم اندر علاج بارزنا که فتن زن  
فصل چهارم در علاج آنکه بچ نشود فصل پنجم اندر علاج آنکه  
زادن آسان شود فصل ششم اندر علاج آماس بستان زنان  
فصل هفتم اندر علاج قنصیب قبل فصل هشتم اندر علاج و یا نبطی فصل اول  
کرم کردن در پیشها کردن باب سی ام اندر اوجاع مخصوصه و لغز  
فصل اول اندر علاج و یا نبطی فصل دوم  
فصل سوم اندر علاج و یا نبطی فصل چهارم  
فصل پنجم اندر علاج و یا نبطی فصل ششم  
فصل هفتم اندر علاج و یا نبطی فصل هشتم  
فصل نهم اندر علاج و یا نبطی فصل دهم  
فصل یازدهم اندر علاج و یا نبطی فصل بیستم

خام

فصل اول  
فصل دوم  
فصل سوم  
فصل چهارم  
فصل پنجم  
فصل ششم  
فصل هفتم  
فصل هشتم  
فصل نهم  
فصل دهم  
فصل یازدهم  
فصل بیستم

فصل ششم اندر علاج سطر الغب فصل نهم اندر علاج تب بطنی فصل دهم  
 اندر علاج تب ربع فصل یازدهم اندر علاج آبد فصل دوازدهم  
 اندر علاج وق الشیخوخه **باب ۸۸** سی و دوم اندر علاج اما سیا  
 وریشها و این باب شش فصل است فصل اول اندر علاج اما سیا  
 کرم فصل دوم اندر علاج اما سیا فصل سیم اندر علاج  
 سرطان فصل چهارم اندر علاج خنازیر فصل پنجم اندر علاج طاعون  
 فصل ششم اندر علاج و احسن **باب ۹۱** سی و سوم اندر  
 علاج ریشها این چهار فصل است فصل اول اندر علاج دمل  
 فصل دوم اندر علاج اکلہ فصل سیم اندر علاج پیکان  
 و غار و غیر آن که در عضو باند فصل چهارم اندر علاج نلد و نار فاسی  
 و گا و سه **باب ۹۲** سی و چهارم در علاج انگیزه طاهرین فصل پنجم  
 و این باب نه فصل است فصل اول اندر علاج شری فصل دوم  
 اندر علاج حصص فصل سیم اندر علاج کرم فصل چهارم اندر علاج  
 فصل پنجم اندر علاج ریش بطنی زبان و غار و کرم فصل ششم  
 اندر علاج کرم فصل هفتم اندر علاج کرم فصل هشتم اندر علاج  
 اندر علاج کرم فصل نهم اندر علاج کرم فصل دهم اندر علاج کرم

دکمه

و پنجم اندر زینت این ده فصل است فصل اول اندر علاج  
 دار الثعلب و دار الحید فصل دوم اندر علاج ریختن موی فصل سیم  
 اندر علاج کبوسه فصل چهارم اندر رنگ کردن موی فصل پنجم  
 اندر علاج کف فصل ششم اندر علاج برش و نش فصل هفتم  
 اندر علاج بقی سپید فصل هشتم اندر علاج برص فصل نهم اندر علاج  
 تدبیر آنکه رنگ در روی خوب شود و سرخ شود فصل دهم  
 اندر تدبیر آنکه تن خوشبوی شود **باب ۱۰۵** سی و پنجم اندر معرفت بطن  
**باب ۱۰۷** سی و ششم اندر معرفت تغیره این باب چهار فصل است  
 فصل اول اندر پان بول فصل دوم اندر قوام بول فصل سیم  
 اندر پان در سیوف فصل چهارم قشور که ماتد سیوس بود **باب ۱۰۸**  
 اندر معرفت اطفال و این فصل است فصل اول اندر تدبیر اطفال وقت  
 و این فصل است فصل دوم اندر معرفت اطفال وقت  
 فصل سیم اندر معرفت اطفال وقت فصل چهارم اندر معرفت اطفال وقت  
 فصل پنجم اندر معرفت اطفال وقت فصل ششم اندر معرفت اطفال وقت  
 فصل هفتم اندر معرفت اطفال وقت فصل هشتم اندر معرفت اطفال وقت  
 فصل نهم اندر معرفت اطفال وقت فصل دهم اندر معرفت اطفال وقت

۱۰۳  
 فصل دهم  
 ۱۰۴

و کاش معسل باله و کوشش را نغز بکند و در روز با شکر نرم  
 غذا دهد بار و غن شیر بخت و وقت بستن واجب است که دایه  
 که اعضا و بچه را بر فرق باله و هر عضوی را با خوبترین صدی بهند با فشار  
 نرم بهر آنکه شیمان و پوسته هر دو چشم را با حیر باله و شانه بچرخد باله  
 تا میزیدن اسان شود و پوند مارا کل سنج و برک مورد را نرم بگوید و پند  
 هر دو روز یا سه روز بشوید یا آبی که در وی کل سنج و برک مورد جو شده  
 باشد و در آنجا که سخت روشن نباشد و روغن ماله هر دو روز  
 پسر را بر روغن شیر بخت سخت سخت باله تا چهار ماه و دختر را روغن  
 سفید دو ماه نرم نرم باله تا دو ماه بعد از آن خواب کند با جنیدن  
 لطیف سردی با لمان خوب فصل دوم اندر شیر دادن  
 واجب است که بچه را مادر خود شیر دهد از هر آنکه شیر مادر زودتر  
 ترین شیر مای دیگر است در طبیعت بچه را که مادر شیر ندهد  
 که شیرش را تباوه و فاسد نکند از هر آنکه بچه را که شیر ندهد  
 غذا اولی باشد و وقتی که از طبیعت بچه را که شیر ندهد  
 بستن که در آن وقت که از طبیعت بچه را که شیر ندهد  
 چهارم

کمر شعله

ترمی بود از شیر زنان دیگر و اگر ضرورت شود بسبب اندکی شیر مادر  
 یا بسبب بیماریها یا بسببهای دیگر فصل سیم اندر اختیار کردن دایه  
 آن وقت که دایه را بد اختیار می باید دایه را از زنان که عسر و  
 از پیست و پنج سال تا جهل سال باشد و مزاج وی تند رست باشد  
 سینه وی فراخ باشد هر دو بستن وی معتدل باشد در کلا سینه  
 و خوردی او دایه می باید قریب العهد نباشد و بعید العهد وقت زادن  
 را ابل که میان زادن و شیر دادن یک ماه و یک و نیم ماه گذشته  
 باشد و میانها باشد در فریبی و لاغری و استقاط کرده باشد  
 و سحاب است که اول شیر مادر ندهد تا مزاج مادر و مزاج شیر  
 مادر با معتدل آید و بهترین است که پیش از شیر دادن از عسل  
 نهشتانند نماید و از اول شیر دادن باشد و اگر پیش از شیر دادن  
 شیر ندهد و مفید نیست و اگر شیر اندک باشد این آشام بخورد  
 یک روز یک کوبیده که در شک جود در برابر تخم بادیان  
 یک روز یک کوبیده که در شک جود در برابر تخم بادیان  
 چهارم فصل در شیر دادن  
 پنجم فصل در شیر دادن

و سختی و نرمی هر دو در شیر  
 معتدل باشد در کلا سینه و خوردی  
 مرم



واندک از شیر وقتی که سخن گفتن آغاز کند زبانش با شکری و عسل مالند  
 و هر سخنی که بگفتن آسان و سبک باشد تلقین کند فضل پنجم اندر تدبیر است  
 دندان بر وقتی که دندان بر آمدن آغاز کند طعامی که بجاییدن نرم باشد بپزند  
 و طعامی که بجاییدن نرم نباشد نهند و بن دندان از این مرغ خوکوش یار و عن  
 سکه باله یا بچربوع مرغ خانگی چوبکند و در گردن بچربا بار و عن  
 بنفشه باب کرم بزند و چوبکند و در گوش چکانند و عادت کند همیشه  
 بن دندان را باله و وقت دندان بر آمدن بچربا اما سن بن دندان و در  
 چشم و اسهال و تشنج و خاریدن گوش و آما سن کلو عارض میشود علاج  
 وی یاد کنیم فصل ششم اندر تدبیر جدا کردن از شیر اصل است که طفل را  
 از شیر جدا کند بعد از دو سال که تمام شود و بتدریج طعام خوردن سپارند  
 نان را در شور بار زیر باریک کنند که بگوشت مرغ جوزه فریب بچربا باشد  
 و هر روز اندک اندک از شیر جدا کند یک دانه بانه دندان را که  
 از طعامش زیاده کند و لولهها سازد از آرد میوه شیر و شکر و میوه  
 تازی با زنی کف و اندر آب نکند و در دهان بچربا  
 بچربا از آرد کف و شکر و میوه شیر و شکر و میوه  
 بچربا از آرد کف و شکر و میوه شیر و شکر و میوه

و آب خیار و کدو و خربزه و هندوانه و هر چیزی که تسکین عقلش کند  
 بپزند و اندر تابستان کرم و زمستان سه و از شیر جدا کنند پی ضرورت  
 و بهترین اوقات از شیر باز کردن تیر ماه است فصل منقسم اندر چهار ماه که  
 طفل را می شود اگر بچه را بیماری ظاهر شود اول تدبیر مادرش می باید کرد  
 بعد از آن علاج بچه در زم اللهه گوشش بن دندان آما سن کند نرم نرم  
 بن دندان بانگشت و شازند و در عن بنفشه یار و عن بابونه یار و عن  
 شبت با عسل پامیزند و بالند رفتن شکم وقت دندان بر آمدن آنها  
 افتد بعد از مشغول نباشد تا افراط نکند و اگر افراط کند شکم بچربا  
 کنا میوه و انیسون و تخم کرفس با کادوس را با سرکه پزند با زیره که مایه  
 و کل سبغ را با سرکه بزنند و نافش بر بندند زیره و انیسون و تخم کرفس  
 را بگویند و بر پشم نشاشند و بر شکم ضما کنند وقتی که مزاج بچه  
 که در دهان است بچربا شکم ناف بچربا از هره کادو بالند یار و عن  
 بچربا از آرد کف و شکر و میوه شیر و شکر و میوه  
 بچربا از آرد کف و شکر و میوه شیر و شکر و میوه  
 بچربا از آرد کف و شکر و میوه شیر و شکر و میوه

وصحت باید الزکام و اگر زکام ملود کرنا به در آند آب گرم بر پیشانی ریخته  
 ضرر نفس غمره کردن بود که گمان نماند و با غسل عین گمشد  
 بلیساند بازیه معجون کرده با غسل بلیساند و ماء العسل اندک اندک  
 بخوراند اما سس کلوشکم بچرا باشد از نرم گمشد و شراب خرقوت بخورد  
 دیدگی دمان اگر سپید باشد کلنار و پوست نار و سماق و زرد جوهر ادره  
 یکی دو درم سنگ مازو یک نیم درم سنگ زعفران نیم درم الک سنگ  
 همه را نرم بکوبند و در دمان اندر پاشند و اگر سرخ باشد رو با باشد که  
 کل نفیسه و کل سرخ هر دو را نرم کوفته کفایت است و اگر سیاه باشد  
 این تباه است و کشنده اندر معالجات بقراط آورده اهل بهره را دارا  
 میدهند اطفال را وقتی که در دمان اطفال فلاح سیاه شود از محمد و میدهند  
 از ایشان پرون آورده ام بعد از بحث بسیار صفت وی اینست  
 نازد سوخته و از خرماسوخته کشنیز سرخه و سیاه و سیاه و سیاه  
 جزو همه را نرم بکوبند و استعمال کنند با آب گشنیز و آب  
 در روغن کل و موم اندر دمان بریزند و در روغن کل و موم اندر دمان  
 با آب گشنیز و آب گشنیز و آب گشنیز و آب گشنیز و آب گشنیز  
 با آب گشنیز و آب گشنیز و آب گشنیز و آب گشنیز و آب گشنیز

ترکند و اندر گوش نمند و اگر شب را تنها باشد آب سرد بپایند  
 نافع باشد و اگر با سیلان رطوبت درو باشد شیان سپدر ابابشر  
 مادرش حل کنند و اندر گوش چکاتد بار و عن کل اندکی گرم کرده چکاتد  
 علائش و رمی باشد اندر غشا و داغ علامت وی آن باشد روزیک  
 سر کچک معناک باشد و چشم وی زرد باشد علاج کناد کند پیش سر را  
 باز زده خایه مرغ بار و عن کل آینه جند بار بلند شدن ناف بوسیله  
 نان گرم بکوبند و با سپیدی خایه مرغ سپا نیزه و ناف بر انداید جند بار  
 پرون آمدن مقعد پوست نار و مازو و کل سرخ و کل نار پارسی  
 و شبت اینهار ایچو شاند و اندر وی نشیند که نیم گرم بود ز حیر که بسبب  
 برودت بود تخم اسپندان و زیره از هر یکی سه درم سنگ نرم  
 بکوبند و با همین گمانه سخن کنند و با آب سرد بخورد فی بی اندازه پوست  
 در روغن کل و موم اندر دمان بریزند و در روغن کل و موم اندر دمان  
 با آب گشنیز و آب گشنیز و آب گشنیز و آب گشنیز و آب گشنیز  
 با آب گشنیز و آب گشنیز و آب گشنیز و آب گشنیز و آب گشنیز

و ازین مجموع به حسب باب مزکوش یا بشیر ناد در بند باب دوم  
 اندر علامات چهار اخلاط و این چهار فصل است فصل اول  
 اندر علامات غلبه خون سردی و شیرینی مزه و مان و اندکی اشتها  
 و سردی بول و غلیظی و آن جایها خون کم کردن عادت کرده باشد عارضین  
 در بدن ظاهر شدن و لها و ریشها و قتها همین مانندی اندر خود یافتن و اگر با  
 این علامتها یا شود جوانی و در سبب مزاج گرم و تدبیر پیشین موجب زیاده شدن  
 خون باشد یقین میشود که خون غالب است فصل دوم اندر علامات غلبه گرم  
 سپیدی لون و زردی تن و خشکی و کم تشنگی مگر بلغم شود و بسیار  
 خونی و کاهی و پیری آب و مان و سپیدی قاروره و آرزوی چیزهای  
 تیزه اگر بدین علامتها یا شود سال کحلی و تدبیر متقدم که موجب زیاده  
 شدن بلغم بود و سردی مزاج و فصل زستان یقین می شود که بلغم  
 غالب است و الله اعلم بالصواب فصل سوم اندر علامات غلبه سردی  
 زردی لون و تیغی و مان و تشنگی و بلغم غلیظ و کثرت  
 غشیان و بول خشک و سردی مزاج و آرزوی چیزهای  
 تیزه و تشنگی و کم تشنگی و بلغم غلیظ و کثرت  
 غشیان و بول خشک و سردی مزاج و آرزوی چیزهای

و گرمی مزاج و فصل تابستان و تدبیر متقدم موجب گرمی و خشکی باشد  
 یقین میشود که صفر غالب است فصل چهارم اندر علامات غلبه سودا  
 خشکی تن و سبز ازنگ و بول سیاه یا سبزی زرد و اشتها در رفع  
 و خون سیاه و غلیظ و فکر زیاده و غم و خلوت خستید کردن و ترسیدن  
 و گردن خارش و هلق سیاه و ریش تپاه و سبزه زکلان شدن و اگر با این  
 علامتها یا شود سال کهولت مزاج سردی و خشکی و تن بوی ناک  
 یقین میشود که سودا غالب است فصل پنجم  
 اندر تدبیر فضول سال و این چهار فصل است  
 تدبیر فصل بهار فصلیست مانند خون معتدل چنان باید که اندر فصل  
 فصل کرده شود و در وی مسهل خورده آید پیش از آنکه هوا گرم گردد و باید  
 بهنجرت شود اندر تن چنان که بقراط می گوید هر گاه که محتاج باشد  
 به مسهل خوردن می باید که اندر فصل بهار فصل کند یا  
 در فصل بهار خوردن می باید که خوردن خاصه آنکس را که چاره  
 در اشک غلظت است و چون فقر است و او مله مفاسل و جهات عنین  
 و مانند اینها است و در فصل بهار خوردن می باید که خوردن خاصه آنکس را که چاره



باول بهار بید آید اسهال را ابادرت باید کردن از بهر آنکه چارسیه  
 میشود و اندرین فصل مگر سبب کلان نباشد و اسهال صواب تر از  
 مضرتی است با جبارم اندر زحمات  
 و طعامها و توابع آن این بیفت فصل است فصل اول  
 اندر جوب کدوم گرم و ترست و موافق ترین جو بهاست اندرین آدمی  
 و سبب کترین غذا تا جوسه و خشکست غذا روی کمتر از کدوم است  
 نخود سپید گرم و ترست و زب کشته نخود سیاه و سرخ قوی تر است  
 در گرمی از نخود سپید رنگ سرد و خشکست سردی کمتر از خشکست  
 نور چشم را تاریک میکند از زرد و کادرس هر دو سردند و خشک و هر دو  
 شکم بپنوا اند باطلی سرد و خشک است نفاح است معده را آه  
 کند الا آنکه تر در امانع است سفدر انیک مفید است مگر گرم و خشک است  
 گرمی وی بیشتر از خشکی است ماست سرد و تر است کدوم تر است  
 سرخ است و سپید است و سیاه آنکه سپید تر است و تر است  
 و آنکه سرخ و سیاه است اندک تر است نفاح است معده را آه  
 کند الا آنکه تر در امانع است سفدر انیک مفید است مگر گرم و خشک است  
 گرمی وی بیشتر از خشکی است ماست سرد و تر است کدوم تر است  
 سرخ است و سپید است و سیاه آنکه سپید تر است و تر است

سلفه نحر

وی خشمناش سپیدست و سیاه سرد و ترست سپید جزون را نیک است  
 باشکریاه و سپید هر دو خواب آورنده است هر دو سفدر نیکست  
 و زرد را مانع است فصل دوم اندر مزاج گوشتها  
 و ترست بیشتر غذا دهند و بیشتر خون زیاده کنند بعضی از بعضی بهترند  
 حیوان از پرند یا عین پرند ماده ماد ام اندر هم است وی فاضله از آنست  
 که در نقصانست گوشت نچته گرم و ترست گوشت بره گرمی کمتر است  
 تری بیشتر و زود گواردنده است از گوشت بجنه گوشت بز و گوشت  
 تنگ گرم خشک است گوشت بزغال با معتدل نزدیکست و بهتر و لطیف  
 ترست از گوشت بره از بهر آنکه گوشت بره گرم ترست و سلیع تر  
 گوشت کادوس سرد و خشک است دشوار گوارد است گوشت کوساله  
 مایل است بجزوبت و در طوبت نزدیکست با معتدل گوشت اشتر  
 کدوم تر است فلفیط است سودا انگیرست نیکو نیست گوشت اسب  
 گرم و فلفیط سوداوی است مضر است نیکو نیست با لطیفه با  
 گوشت ماکیان گرم ترست سبب است اندر معده و زود گوارد است  
 گوشت مرغ بجز زرد که فلفیط است و نیکو نیست گوشت گاو  
 بگوشت کبوتر گرم ترست کبوتر با سبب است در طوبت نیکو نیست

کبوتر بچه دار طوبت بیشتر است خاصه آن کبوتر که در خانه زاده بود آنکه  
 که در بال بود سبک تر و غذا پسندیده تر گوشت ببط و مرغابی کرم تر است  
 و غذای تباه است تب آورنده است گوشت فاخره کرم خشک است و  
 طبیعت بنده است اما گوشت مای علی الاطلاق سرد و تر است و  
 لیکن تفاوت اندروی سردی و تری بحسب خودی و کلانی و شیرینی  
 آب و شوری که در وی است آنکه در آب شور است سردی و تری  
 کتر است آنکه در آب شیرین است سرد تر است و تر تر است اما مای  
 علی الاطلاق معده را سرد کند و سست کند و تشنگی آرد تازه باشد میشود  
 اما آنکه شور است بسبب شوری و اما آنکه تازه است بسبب لزجت وی  
 و اگر تری کسند یا بوی اوزار مای لطیف کند تشنگی و لزجت می آرد  
 فصل سیم اندر بیان تر تا گوک سرد و تر است محمود غذا است  
 فاضلترین تر است و غذا دهنده تر است از تر تا و دیگر تلوی تر است  
 جفت بقوت سردی و تری کتر از گوک است سده بگوهر سردی  
 می کشاید آب و شاره وی بر قلندر است که از خنده بود و معده  
 زرد و کتر از گوک است که در شکم است و در سردی است پاد  
 مای که در شکم است و در شکم است پندار مده کرم و خشک است

قوت وی محم

مضم را یاری کننده است خرفه سرد و تر است و در ساق وی تب است  
 خون بر انداختن را سود کند و رون زبان را فایده کند بادر مجوی  
 کرم و خشکست نافع است دل و معده سرد کند تا کرم و خشک است  
 مضم را یاری کند بلغم را کم میکند و در سردی کوشین تر غالب بروی  
 سردی است بخار معده را که سوی سرد و باز دارد اگر کرم و خشک است  
 مضم را یاری کند بادر تحلیل کند سده سبز جگر میکشاید بد  
 حیض است و در سردی آرد اگر با برک گوک پیله پیله میزد و مجوز  
 درد سرد میکند بود کرم و خشکست معده را اینک است شوره یلک  
 تباری سرق میگوید پنج سرد و ترند و اصحاب تب عنبر را  
 و تب محرقه او بر قانز المنفعت میکند و اندر سبتن شکم و اطلاق  
 شکم علی ندارد اسفناج معتدلست در گرمی و سردی سلفه را نافع است  
 طبیعت جازیم کند فصل چهارم اندر بیان جنای تر کرم و خشک است  
 آب وی بنده می کشاید جرم وی طعام را فاسد میکند آروغ کننده  
 می آید در مضم می شود و در معده سردی آید معده را او دند از او کلونا  
 تباه است بزرگ مای است از جنای است و گوگرد است بیاز  
 کرم و خشک است و در معده طبیعت است و در شکم است

جماعی الیکثر و معنی زیاده میکند و بسپکن در سرد آرنده است  
 سیرکرم و خشکست دل و دماغ را گرم میکند کز گرمی است نفاخ است  
 در بعضی میشود شکم گرم و ترست زود مضم می شود نفاخ است منی  
 زیاده میکند و اورا بول میکند نو چشم زیاده میکند فضل خج اندر  
 میوه تر نازش سرد و خشک و شکم بزرگیت ناز شیرین  
 اندر گرمی معتدلست آبی ریش خشک است هر دو معده را قوت میدهد  
 و هر دو قابض است شفا کور سرد و ترست غلیظ است مولد بلغم است  
 زرد کور سرد و تر مولد رطوبات است قوت سپید کرم و ترست سیاه  
 در سردی معتدلست هر دو شکم از گرم کننده اند خنوت سرد است  
 و طبیعت سخت کند امرو و سرد است و طبیعت سخت کند آنکه  
 شیرین است در سردی کتر و طبیعت سبتن کتر انکور سیاه  
 و شیرین کرم و ترست و نفاخ است و طبیعت از گرم کننده است  
 و حرما تر کرم و نرم و در سرد آرنده و معده سخت کند و در سردی  
 خون غلیظ سودا است تولد کننده کوی شیرین معتدلست این سرد  
 در شکم گرم کین کوی شیرین سودا ترست و کتر ترست است  
 طبیعت کرم و ترست کور سرد و ترست کور سردی شیرین کوی

خاصه آمیخته آبی  
 شیرین اندر کرم معتدلست  
 محرم

کترست سردی وی پشتر است بخار و خیار باد رنگ هر دو سرد  
 ترست مولد بلغم و باد است فضل ششم اندر پان میوه و خشک  
 غناب معتدلست در گرمی و پستان کرم و نرم است باعث ان دام  
 شیرین کرم و نرم است باعث ان باد ام تلخ سرد و ترست غلیظ  
 و نفاخ و نا کوارنده کور خشک کرم و خشک است آنکه ترست در گرمی  
 و خشکی کترست شفا کور معتدلست در گرمی و سردی از کور  
 خشک مزاج وی امقدار شیرینی و ترشی و نیست آنکه شیرین است  
 میل بگری دارد آنکه ترش است سخت سرد و خشک است بوی ترش  
 کرم و نرم آنکه ترش است پسته معتدلست در گرمی و سردی سینه  
 و معده کرده و متاثر از منفعت میکند فضل منعم اندر پان و غنما  
 روغن کینجدر گرمی و خشک معتدلست آنکه بریان کرده باشد کرم  
 خشک است روغن نیفت سرد و نرم و لطیفست روغن کوز کرم  
 و خشک است روغن کاه کرم و خشکست روغن زیت زیتون میوه  
 در معنی است بوی سبید کور کله از وی روغن میگرداند آنچه از خام و  
 میگرداند آن روغن است که در کور کله کینجدر کور کله از وی روغن  
 کور کله از وی روغن است که در کور کله کینجدر کور کله از وی روغن

وروعن زیت رگانی گرم خشک و روغن زیت اتفاق سه خشک  
 و روغن بادام شیرین در گرمی و زنی معتدلست غلیظتر از روغن کهنه  
 و روغن گل سه و خشک و قالفین است با سبب چخم  
 اندر پان طیب مشک در گرمی و خشکی با قوت است دل و دماغ سرد  
 را نیک منفعت کند غیر در گرمی و خشکی نرم تر از مشک است دل را منفعت  
 کند لادن گرم است پنج موی را قوت دهد و دمنده در گرمی معتدلست  
 اندر خشکی و قبض قوی تر زعفران گرم و خشکست کافور سه و خشکست  
 استعمال وی موی را زود سپید کند در سرد گرم را و بهمار منفعت کند  
 صندل سه و خشک است تب سخت را فایده کند صندل سیخ  
 سرد ترست با سبب ششم اندر پان لباس است  
 جامه چون بتن ماری سرد تن ما و بر اگر گرم کند بعد از آن وی تن ما را  
 گرم کند جامه گرم است آن مقدار که از ما گرمی گرفت بیشتر از آن ما را  
 گرمی دهد همچون موینا جامه سه و آلت گرمی آن بیشتر است  
 و کمتر بد همچون کتان آن که میبازد معتدلست آن جامه قطیفه است  
 یعنی آن همیشه انگیزد و سردی جامه است جامه نازک بیشتر از  
 جامه قوی گرمی است و گرمی است بیشتر از جامه نازک است

متابیح

ترست از بهر آنکه بر تن جفشان ترست جامه کتان تن را لاغر میکند  
 صوفیه و مویینه هر دو گرمست تن را پوی قوت میکند پوستین بره گرم کننده  
 ترست پشت و کرده را نافع است رو بار اگر می پشت ترست سمور  
 را از رو باره گرمی ترست سنجاب و قاقم و حواصل اگر می از همه گرمترست  
 با سبب هفتم اندر تبیر کر ما به  
 تن درستان محتاج اند کر ما به را اما آنکه بکر ما به محتاج میشود و یا هر  
 لطیفه حاصل کند یا رطوبت معتدل این کس می باید ناستنا بکر ما به  
 اندر آید بعد از مضم طعام اندر آید و پیش از آنکه عرق آغاز کند زود  
 بیرون آید و بر تشیند اما آنکس را که لاغری و خشکی باشد مطلوب  
 ناستنا بکر ما به اندر آید و بر تشیند و صاحب مزاج گرم پیش از کر ما به  
 در فتن نان را اندر آب میوه ترید کند و یا اندر کلاب و خورد و در  
 خانه بکر ما به ترید و یک عدد کند بعد از کر ما به ارشبت باره بفعل  
 در کانه از دهن و لا الذی مطافضه بیرون آمدن از کر ما به و از سر کشادن  
 در خوردن آن است و پیش از آنکه در با سنجاب کر ما به سردا بر کشاید غذا  
 در اظهار تن بیشتر است سردی است که می اندازد و از سنجاب  
 وی آلت شمال که در کانه می اندازد و در سنجاب کر ما به

معاوضه لم



و تیر ماه و زمستان اما زبان که ماب آنت که اندر که ماب دیر باشیدن  
 و عرف پر کردن تن را سرد و خشک کند و حرارت غریزی را تحلیل کند  
 و وقت ساقط کند و غشی حادث میشود و اگر از این زیاد تر رطوبات  
 فی ماند و اشتهای طعام ساقط میشود و حرارت غریزی کشته میشود  
 آدمی پلاک میشود اما استعمال حمام بعد از تناول غذا اندک تن را  
 تطیب میکند تطیب صاج آدمی فریبی شود و اگر بعد از تناول غذا که  
 مضمغ نشده باشد اندر تن رطوبت و بلغم غلیظ متولد می شود سد های  
 شود از بهر آنکه طعام از معده مضمغ نشده سوی جگر رود محمد بن ذکر یا  
 میگوید اگر اندر جگر ردی بود و تیر سردی استسقا از که ماب منع  
 باید کردن استعمال آب میخان می باید که مانند موای خانه باشد  
 که در خانه گرم باشد آب گرم استعمال کند و اگر در خانه سرد باشد  
 آب سرد استعمال کند و نیست که ماب بر رفتن کسی را اگر وقت  
 وی ضعیف بود از بهر آنکه ضعف ویر از زیاد کند همچنان نمی است  
 کسی را که کرب و پی باشد از بهر آنکه وقت ساقط شود  
 اندر تارها بر سر آب سرد و در آن کوبیده شود و در آن کوبیده شود  
 اندر در کوبیده شود و در آن کوبیده شود

و غشی آرد هم

پس پوست بید کابی بید سیاه بلیله پوست آمد از هر یک دو درم  
 انقیون اسطوخودوس تربد سپید از هر یکی پنج درم همرا کوفته و بخت  
 یا دو درم زن همه دار و معسل مصفی بسر شند شرقی چهار درم باب سرد  
 این نسخه جمهور است و اگر خواستند اسهال زیاد کنند غار یقون مرغوب  
 سیاه و حجار منی از هر یکی پنج درم زیاد کنند استاد من امام فاضل  
 سیف الدین نوری نور الله مرقد درین نسخه غار یقون پنج درم زرد  
 چناه درم کردی و حجار منی و خربق سیاه نه کردی و شربت استا  
 و بدین نسخه چناه سال عمل و تجزیه کرده است فصل نخم اندر علاج صرع  
 دلایل بلغم بود چون ساحس اللون و فریبی تن و غذای بلغمی پیشین  
 حوزده باشند علاج وی با حب فو قایا کند غذا با گوشت جانور پابا  
 شربت سکنجین عملی با آب آینه و اگر با علامت سودا بود چون لاله  
 تن و سیاهی و خشکی پوست و وقت سودای علاج وی طبع انقیون  
 و با حجار یقون و بلغمی و نفوس فصل ششم اندر علاج فالج و لقوه و ش  
 اسباب این علل کالی است و می است و خارا اعصاب است یا ضعف  
 اعصاب است و علاج آنست که ماب در آن کوبیده شود و در آن کوبیده شود  
 کند با این نسخه و در آن کوبیده شود و در آن کوبیده شود

وی تبدیل المزاج و گرم کردن مزاج بود یا تریاق فاروق و معجون البلاد  
 و سحر نیام چهار رکن خشک و در در بیان کرده بخت بد مندی شهاب کن  
 با شرب عنصل بد مندی فصل هفتم اندر علاج زکام زکام السنه  
 که رطوبتی از دماغ سوی بینی مندی و وی آید وقت آنکه فرودی آید سوزن  
 و گرم بود و وی سنج بود و فیض غلیظ بود علاج وی فصد کردن و سرباب  
 خشک شدن مندی و کشاب دمندی و وی غناب سبتان بخت باشد  
 و اگر فرودی آید از دماغ بلغم بخت یازد و یا سپید و دلیلی حار است بود حبس  
 غنی باید بطول می باید مانند آنکه خود با بستند که دماغ با این پاک شود  
 و اگر از دماغ فرودی آید رطوبت سپید و تنگ باشد و باد تشواری و زود  
 می آید علاج وی کاورس گرم کرده با مندی بل گرم کرده بر سر می نهند  
 تا حرات آن بقدر دماغ رسد و شو نیز ز کرده یک شب در بیان کرده و گفته  
 می بوند با **سبب** نیم اندر علاج چهارمین چشم با مندی  
 فصل اندر در دماغ وی بود چشم اگر از مندی بود و بخت مندی  
 چشم روی و کسلاد و عروق چشم غلیظ و قاصد بود علاج وی فصد  
 بیضال با مندی و سبب که در دماغ چشم مندی است که در دماغ  
 دست که در دماغ چشم مندی است که در دماغ چشم مندی است

خزور سپید

و خیار شنبه دوسه بار و بعد از آن مسهل با قوت خورد و بخت مندی  
 زغان از بستان اندر جگانه و شیر زن را با سپیدی خایه مرغ نیک  
 بزنده تا یکی کرده چشم اندر جگانه و شیاف کا فوری جگانه که ز غار کرده  
 بود بجلاب و سپیدی خایه تا آنکه که چشم حبس کیرد آنکه بزور سپید  
 علاج کند صفت ازور سپید بکیرد مندی زوت حلال با شیر خور پرورده  
 دوسه بار با شیر زن بسایند بهره درم سنگ نشسته و یکدرم سنگ  
 انیون و اگر در دماغ از انیون نیم درم سنگ بپزند و نیم درم سنگ کافور  
 بپزند و اگر در چشم از صفر ایود علامت وی آن بود که آنکس دو سه  
 و نمد که برود و سوختن و درد بیشتر بود علاج وی بطبوح میوه شکم نرم  
 و بطبوح بید زرد شکم آوردن از پس مجامت کردن نافع بود صفت  
 طبوح بکیرد بید زرد پانزده درم سنگ آلودی بخاری ده درم سبزه  
 صفت درم سنگ شکر پیست درم سنگ تخم کشنی سرد درم سنگ  
 درم شانه با یک و نیم من آب تا نیم من باند و ویانی کند و مقدار چهارده  
 من شیر بخورد و مندی که در دماغ چشم مندی است که در دماغ چشم مندی است  
 و مندی که در دماغ چشم مندی است که در دماغ چشم مندی است  
 زن که در دماغ چشم مندی است که در دماغ چشم مندی است

آن بود و دم بسیار بود و سخی و سوختن اندک بود و آب بسیار  
 رود و بسیار بود و درک بر چشم مجفیده بود علاج وی شکم  
 آوردن بود پاره فیقر او چشم اندر جکانیدن لعاب حلیم و عنزوت و  
 دانه آبی و زعفران این همه را بچاشند با لعاب دانه آبی و چشم اندر  
 جکانه و بکر مابود و علاج در بسیار است اگر همه را بچکانیم از حد و کمال  
 پرودن آید فصل دوم اندر علاج طسه ف طره نقطه با آب شد  
 سخی اندر سجدی چشم سبب زخمی و مانند آن از علاج کحت رک قیال  
 زخم و از گوشت و از شتاب از شیر بنها و از خرما پر میز کند و کبوتر  
 پیکر نوز در بال او رک زنده قطره قطره خون او گرم چشم اندر چکانند  
 مغز ایا اندکی کل از منی یا تخم و باکی پر دیر اکند و خون بن پر از اندر چشم چکانند  
 چند بار چنین کنند و شیر زنان جکانه اگر بشود نیکو اگر نشود زخم  
 زرد بسیارند و چشم اندر کشند یا جکانه فصل سوم اندر علاج طسه  
 این علتی است که در که چشم پر خون شود و فصل ششم اندر چشم بنه  
 و عطسه زخم و آفتاب زخم و زخم و کجاست فصل هفتم اندر علاج رک قیال  
 با یکت و علاج یک چشم آفتاب زخم و زخم و کجاست فصل هشتم  
 اندر علاج کجاست و شیر پر میز کند و از بسیار

علاج با کشنیز زخم

و از دود و از آواز بلند کردن و از پر کفتن و از روشنای چراغ و از پیش  
 آتش خردر نگاه دارد با بش بلند و حب نیک بر بند و بر ر و حصری  
 و شیاف سماق کشند و الله اعلم فصل چهارم اندر علاج جرب  
 این علتی است که بلبک چشم باز کرد اندر سخی باشد و درشت و نامموار  
 علاج وی رک قیال زنده کردن حجامت کنند و بلبک چشم باز کنند  
 و بر آشفند تا هموار شود و زعفران سوده بر آن مضع کنند و پندار برین  
 بنفشه زکند و بر پشت چشم نهند و بندند و پشت ماعت کشند  
 پس بکشت بند و زرد بکشت با شتاب اگر کشند با شتاب اخضر با شتاب  
 سماق بکباب سوده فصل پنجم اندر علاج ظفوه ظفوه ناخن بود که از  
 پیوند چشم بسوی بینی یکی زیادتی بود چون ناخن سپید و این دو نوع  
 بود یکی نیک بود و دیگر را باز نذار بسیار علاج وی همان بود که علاج  
 سبل و دیگر سطر بود و علاج او با و کار و گرفتن بود و بعد از بریدن اندر چشم  
 جکانه آفتاب زخم و کجاست فصل ششم اندر علاج طسه  
 چشم بلبک چشم حنفه می باید که حنفه را کرد اندر وقت و بعد از آن  
 اندر علاج کجاست و شیر پر میز کند و از بسیار

یا بعد از آن شیاف آهن در سر مه با سلیقون کشیدن و موی از موی  
 بکشند و زهره که کس و زهره بزوز زهره غار پشت و دیگر زهره با جند پدستر  
 بخون که بوز زهره کشند و شیاف کشند و آب دمن مردم حل کنند و  
 بر جای گاهی که موی بر کنده باشد طلا کند و یک زمان صبر کنند پس بشوید  
 فصل نهم اندر علاج قرص چشم **چشم** علامتها در و غلظه و ضربان  
 و اشک بسیار در سپید چشم نقطه سرخ یا سیاهی نقطه سپید بدید آید  
 علاج وی ضد خون بسیار پرودن کردن جذرت و غذای سرد و در  
 و لطیف بکار داشتن چون اسفناج و کدو و خیار و شیاف اینها کشیدن  
 بشیر زنان حل کرده و زغاره بر نهادن و برقی بستن تا آن روز که بر قاض  
 بیم بیند پس از آن شیاف انار و کشنیز تر بکار داشته فصل  
 هشتم اندر علاج دمه علاج وی همیشه چشم تر باشد علاج وی همیشه  
 بکر مایه رود و این دارو را پوست استعمال کند که بکر مایه رود و جگر  
 و اندر تنور زیر خشت برهند و بجز مایه تر است و در آن روز که  
 پرودن کند و پوست بیدار بماند و در آن روز که سنگ زعفران از موی  
 در آن روز که سنگ زعفران از موی در آن روز که سنگ زعفران از موی  
 در آن روز که سنگ زعفران از موی در آن روز که سنگ زعفران از موی

و اگر کم

بود علامت وی آنست که وقت که سنگی بهتر بود و از پس سیری  
 و از پس خواب بهتر بود اما آنکه از خشک بود وقت که سنگی بدتر کرد  
 و از پس سیری و از پس خواب بهتر کرد علاج آنکه از رطوبت بود  
 مایه فیقر ابود که گیشب بخورد و یک شب نخورد و هر باری دو درم  
 اطریفل کشنیزی بود و یک درم سنگ ایاره بود یا میز و بخورد و جند  
 بار و بار چشم اندر کشد شیاف مرارات و سر مه با سلیقون یا بر  
 عر و اگر نیاید بکر مایه زهره بزوز اندر جام مسین کند و باقیات خشک کند  
 وقت استعمال باب راز یا ت یا باب غسل یا باب سدات  
 چشم اندر جگانه یا کشد علاج آنکه از پوست بود روغن نغشته با  
 شیر زنان بر منی اندر جگانه و بکر مایه پوسته رود و آب روشن اندر  
 چشم کشاید و سپیدی خایه با شیر زنان چشم اندر جگانه  
 در آن روز که مایه چشم بر منی اندر منی و کوشش جگانه و آب نیم گرم بر  
 در آن روز که مایه چشم بر منی اندر منی و کوشش جگانه و آب نیم گرم بر  
 در آن روز که مایه چشم بر منی اندر منی و کوشش جگانه و آب نیم گرم بر  
 در آن روز که مایه چشم بر منی اندر منی و کوشش جگانه و آب نیم گرم بر  
 در آن روز که مایه چشم بر منی اندر منی و کوشش جگانه و آب نیم گرم بر  
 در آن روز که مایه چشم بر منی اندر منی و کوشش جگانه و آب نیم گرم بر  
 در آن روز که مایه چشم بر منی اندر منی و کوشش جگانه و آب نیم گرم بر  
 در آن روز که مایه چشم بر منی اندر منی و کوشش جگانه و آب نیم گرم بر

بزرگ

فصل دهم اندر علاج سلاق علامت سلاق آن بود  
 که چشم سرخ شود مژه دین هر دو مژه تپاه شود و چشم بخته شود و این دو نوع  
 بود یکی زرد بود و سبک مانند در چشم صفراوی بود علامت مانند در صفرا  
 بود پیکر و تخم مرغ بر روغن بادام یا بر روغن گل خوش بکهای بزند و چشم اندر کشد  
 و بر پرون چشم بر نهد یا آب خرفه یا آب کهنه و یا بر روغن گل بزند و بر پرون  
 کهن نهد هر روز بکند و چشم اندر کشد و آن همی را از چشم بر نهد یا کهنی  
 تازه را بکوبد و در فاده سازد و فاده را بر روغن گل جرب کنند  
 و بر چشم نهند و بر بند وقت خواب و نوع دوم آنکه کمن بود علاج او  
 حجامت باید کردن و ضد کشادن از قیبال و شکم باید آوردن  
 بهلید زرد و ستونیاد این ضمه کند و بر نهد پیکر و عدس معطر و شخم نار  
 تازه هر دو را بکوبد و تر کند تا بجمه و انجا بر نهد یا هر دو را با بونگی  
 بنفشه سخت کند و انجا بر نهد تا رفع آید با  
 اندر علاج کوشش این به فصل است  
 اندر علاج دید کوشش اگر با بونگی بود از روغن زرد بود علاج مفید  
 که این از قیبال و شکم باید آوردن و شکم باید آوردن  
 و شکم باید آوردن و شکم باید آوردن

از آن

روغن ص

از آن روغن بکوشش اندر جکاند نیم گرم بروزی چند بار و اگر به بکورد  
 انگاه بکورد سپیدی خایه مرغ با شیر زنان بکجا بزند و بکوشش اندر  
 جکاند و اگر در صعوب باشد شیاف سپیدانیونی با شیر مادر  
 دختر حل کرده اندر جکاند یا چیزی از انیون با شیاف سپید اندر کل و  
 اندکی سرکه حل کند و کوشش اندر جکاند قطوری که درد کوشش از حرارت  
 بود فایده کند پیکر آب خرفه با روغن گل نیم گرم کوشش اندر جکاند  
 داروی که درد کوشش از حرارت بود پیکر دبرک کدو یا کدو فستارد  
 آب ویرا بکورد و با روغن گل پامیزد و کوشش اندر جکاند و اگر درد کوشش  
 از سردی بود علامت او آن باشد که بچر نای گرم کرده آسیه  
 یابد علاج او آن بود که روغن سداب را گرم کند و بکوشش اندر جکاند  
 و اگر کسی در میان با او یار کند نیک آید و اگر از باد بود علاج وی همین بود  
 که گفتیم فصل دوم اندر علاج قروح کوشش اولاباک کند  
 با مار الشیر گرم با سکنکین با آب نیم گرم و بکوشش اندر جکاند  
 و با ز پرون کند چند کرات بکورد و بچین کشد و بعد از آن این دارو  
 اندر کوشش جکاند و بکورد و بچین کشد و بعد از آن این دارو  
 و کند در نیم گرم بروزی اندکی ز کوشش پیکر که سبب آید و کند

کوش بجا قدری اندکی بچی بن ماسویه سیکوید این دارو نافع باشد  
 در کوش را اگر سردی باشد بکبره چیزی مرگی و بابون کا و پامیزه  
 و اندر کوش بچکاند و چون قرصه در کوش بی آماس بود این دارو  
 بکبره شیباق همیشه کیدرم سنگ و شیباق سپید که در غمزوت  
 باشیر خیزورده باشد کیدرم سنگ مرصافی و کندر از بهر گی یک  
 نیم درم سنگ بسایند و با سرکه پامیزند و شیباقها سازند وقت  
 حاجت یکی را با سرکه بسایند و بر فاق و مدار اندر کوش ریزند اگر تده  
 و بیج بسیار باشد ریم آهن اندر شیره کا و فرغار کند و اندر جو نهند  
 تا قوتش بستاند و از آن سرکه استعمال کند و شاف یار سازند اندر  
 کامل الصناعه ریم آهن را نرم بکوبند و با سرکه که بپزند و اندر کوش حیات  
 فصل سیم اندر کوشی و اگرانی کوش اگر این علت مایه زیاد بود علاج بود  
 اما اگر ارسس بیماری کرم یا از پس سرسام برید کثیر علاج پذیرد و اگر  
 او را پس بود و اگر تمام به نشود با ریاضه طبیعت او علاج کند یا زود  
 و حب توخا یا و بکوشش اندر بچکاند و در غمزوت و کوش کوش  
 بزودین کوش کوش و کوش کوش کوش کوش کوش کوش کوش کوش کوش  
 فصل کوش کوش کوش کوش کوش کوش کوش کوش کوش کوش کوش کوش

و ما انزل

درم بیاره فیقر او با طریفیل جنانک هر شبی کیدرم سنگ یاره بود  
 و درم سنگ اطریفیل کوبک دروغن بادام نیم گرم تلخ بکوشش  
 اندر بچکاندی و بپاشند و لیکن نه تمام و اگر به نشود با این علاجه  
 مع بره از به شدن و چهار بهار کوشش بسیار است این مقدار ازین باب  
 بش بود باب یازدهم اندر علاج بیماریهای و این فصل است  
 خون رفتن از بعضی بوقت کران بود باز نباید داشتنی باید باشد  
 برود مگر که بسیار رود و نگاه باز باید داشتن حجامت به انگه بیشتر  
 یا در محله بر جای بکوبند و رود و محله بر جای سپرزند و حجام را کوبند  
 نیک بکند و اگر خون باز نه است بدخ آب بر سر ریزد تا سرد شود  
 باز و مارا بنده سخت تا خون را بریزد و ابتدا استن از بالا  
 سویا زیر بندند بعد از آن محاجم را با شش شکم بر بند این علاج خون  
 یعنی باز بود قطع کند و اگر به نشود و ضد کند از قیفال و مقدار خون تنفا  
 بر وزن کند و عصاره با درود و عصاره برک خرفه و عصاره کراث  
 یا اندکی کافور اندر بچکاند وقت راحت نافع است بلیت با سپید  
 یا بر وزن کند و عصاره با درود و عصاره کراث  
 یا اندکی کافور اندر بچکاند وقت راحت نافع است بلیت با سپید

فصل اول

کرون سرکین تر هم فایده کند و خانه عنکبوت بسوزاند و در پیچ  
 و منده نافع باشد و حجامت کردن از پس قفا سود دارد و الله اعلم  
 فصل دوم اندر علاج کشیدن منی اگر از ریش و ناصور نباشد  
 ولیکن از بخار عنق باشد بشه آب ریجانی می بشوید و به پیچ  
 می کنند و سعد و سنبل و گل سرین و محبت الزر که گفته و سخته به منی اندر  
 و منده نافع ترن چیزی که اندر منی جگانه می کشد خست و ثابت بر  
 فرده میگوید نیز که اشتر اعرابی جگانه بود است و اگر اشتر  
 اعرابی نباشد نیز که هر کدام اشتر که باشد فایده کند فصل سوم  
 اندر علاج قروح منی ریش منی بعضی خشک باشد و بعضی تر  
 بظاهر و باطن و بعضی ریشها پلید باشد و بعضی بواسیر باشد  
 علاج قروح خشک را موم روغن از مغز ساق کاه و روغن بنفشه و  
 موم صافی طلا کند و باق روغن گل و مازو بهم بپزند و طلی می کنند  
 و ریشهای پلید را پیوسته بصابون می کشند پس سعد و زعفران  
 و مازو و روغن شب یانی و زرنیج را استار است که گفته و سخته اندر  
 و منده کز و زنا که در کاسه سفید سرب و سخته اندر  
 در روغن گل و موم اندم که است و سخته طلا کند و پیوسته

و موم طلا کند  
 و اگر تر باشد پلید از روغن  
 و سخته و پیوسته روغن گل  
 موم

اندر ترشش تمام رسیده را بگویند با پوست و بفشارند و آب بکشند  
 بپزند تا غلیظ شود و اندر سرکه مسین کند یک شب از زو آن تلف اندر  
 که گفته باشند و آب کشیده دیگر باز بگویند نرم و از آن شیام  
 استند و با این آب انار که سخته باشند و اندر سرکه مسین کرده الود کنند  
 و به پیچ اندر کشند با سور منی را پاک کند پی در دو پیچ و لیکن زرد کار  
 و از دسم اندر علاج بیماریهای دمان و این چهار  
 فصل اول اندر علاج طر قیدن لب علاج وی بکیرند به مرغ و روغن گل  
 بکند از زرد و روغن وی از این دار و بکند صفت و نشاسته و کثیر او سپیده و  
 مازوی گفته و سخته اندر مازون کشند و بسر شدند تا هموار شود و بموضع  
 کفنگ طلا کنند و موم روغن زیناف و مقعد بالند و پوست  
 اندرون خایه مرغ بر زردی نهبند و بکند از زرد و دیگر مازو را نرم  
 بکند و با عسل یا سیر و طلا کند کفنگی مغز که بر لب است فایده کند و اگر باب  
 اما سن بود اول یک قشقال از بند از دست چپ و استفرغ کند بطبع  
 بیلد و جفتش را با یک کلاب تر کند و طلا کند بعد از این موم و روغن طلا کند  
 و با سینه می کشد که سخته و زردی نهادون فایده کند  
 مثل هر که سخته و سخته و سخته و سخته و سخته و سخته و سخته و سخته و سخته

یکی از خون صفرا می بود علت وی آن بود که سنج و سوزان بود علاج  
 فصد بود و حجامت کردن زیر زنج یا فصد چهار رک کردن و شکم آوردن  
 بطبخ بلید زرد و طبخ شاه تره و بعد از آن مضمضه کردن بر ب توت  
 یا بطبخ سماق یا طبخ نار با پوست و بدان بدارد و این دارو نار اطبا  
 شیر و کل سرخ و کشیر خشک و سماق و عدس مقشر و تخم خرفه و  
 سنار می همه را نرم بکوبند و اندکی کافور با این بیاورند و بدان  
 بدارد چند بار و این دارو نافع باشد و مبارک و بعد از آن کلاب و سرکه  
 یک جای بزند و بدان بدارد چند بار همچنین کند دوم میدن سپید  
 که از بلغم شور بود علاج او اسهال کند و باز بد سپید و تخم حنظل مطبوخ  
 بکند چنانکه نختی بلغم پاورد و بازاک سپید بساید و شکر طبرزد و بدان  
 بدارد دیگر حنظل اندر که بچوشاند و بدان مضمضه و با کاه این هر دو  
 دیدگی سپید و سرخ را سود دارد و اگر سخت سپید باشد نیک بود  
 با غسل بر شند اندر دمان گیرد و کام دارد چنانکه تواند پس سنگین  
 مضمضه کنند و اگر این علاج بچکان از آن فصد کفار و سماق و پوست نار  
 و زرد چوبیش از هر یک دو درم سنگین درم سنگین  
 از نرم بکوبند و بدان پیوسته سپید و سرخ را با کاه این

زین همه است و از هر آنکه با کله می کشد علاج او استعمال کند و برک  
 زیتون خشک و اقایا و سبب و پنج سوسن و سعد و زعفران از هر یکی  
 جزو همه را نرم بکوبند و بدان پیوسته و اگر این علت بچکان باشد  
 کشنده است بکپور و عنب الثعلب را و کشیر زرد را بکپور و هر دو را اندر  
 ناون بکوبند و فستق را زنده آتش بکپور با موم روغن که از روغن کل و روغن  
 موم ساخته باشد پیا میزند و طلا کند فستق را علاج خورد و شدن گوشت  
 و خون آمدن و سستی دهند آنها علاج وی تحت فصد کردن و چهار  
 رک کشاید و مسهل خورد و مضمضه کند و در او نار چنانکه در علاج  
 دیدگی دمان که سنج باشد یا کرده آمدست بکار دارد بعد از آن  
 ماز و پوست نار و شب یازنی و فلقطار و کورس و و برک سپید  
 و کرمانز و سماق اندر سر که بچوشاند و بر آن مضمضه کند صفت دارد  
 که خون بن دمان را بانه از دو آرد و کسار سخت کند بکپور و شب یازنی  
 دو درم سنگین را خورده کوی پیست درم سنگین سخت هر دو را  
 بکوبند و بپزند و بپزند و فستق را زنده آتش بکپور با موم روغن که از روغن کل و روغن  
 موم ساخته باشد پیا میزند و طلا کند فستق را علاج خورد و شدن گوشت  
 از زیاده شدن بود بکپور و عنب الثعلب را و کشیر زرد را بکپور و هر دو را اندر



DOCTOR  
CARO OWEN MINASIAN

رک زنده و بقی اسهال معده پاک کند و همه باد را ب سبب  
 آبی در ب انار و رب البر و خورند و نسبت و شکر بکار دارد و این  
 درد مان دارد صفت او بکبره کلک سنج و صندل و سعد از هر یکی دو درم  
 سنگ کافور دو دانگ سنگ بلید و پله از هر یکی سه درم سنگ کافور  
 سنج یک نیم درم سنگ طباشیر یک نیم درم سنگ کوفته و نخته با  
 انار یا کلاب بر سرشند و جها سازند و در دمان میدارند غذا است  
 بازرگ نوع سرد از کند دمان علامت اذان باشد که بکر سنگ  
 کتر شود و بسیری زیاده علاج او ایارج خوردن و حب قو قو و حب  
 صبر خوردن و قی بکار داشتن اطریفل خورد هر باید خوردن و زنجبیل  
 پرورده منفعت کند و اگر بوی دمان ازین دند آنها باشد بخلال  
 مسواک پاک درازند و صوفی بکار دارند صفت وی بکبره و سعد مقمش  
 کوفته و نخته شب اب ریجانی ترکند و بر سرشند و اتر آهن کت  
 و برتابه با تش خشک کنند جنانکه سوخته آنرا بکوبند و پیزند ازین  
 سعد یک اوقیه تک ایند لانی و کفک دریا از هر یکی سه درم سنگ  
 کافور و سنج دو درم سنگ صندل و سنج درم سنگ صندل و سنج درم  
 کوفته و نخته و کلاب و کلاب از هر یکی دو درم سنگ کافور

بپزند و بدان مسواک کنند و این حب بوی دمان را نافع و مکار  
 است استعمال می کردند بکبره و زعفران و قرفه و طلق و قاقلی و در چینه  
 از هر یکی دو درم سنگ و مشک دو دانگ سنگ کافور دو دانگ نیم  
 سنگ و یکی مازوی پد سوراج همه را نرم بکوبد و باخل خمر بر سرشند و جها  
 سازند اندازه نخود در سایه خشک کنند و یکی حب را بکوبند و در دمان  
 باند و یکی وقت زبیر زبان بدارد <sup>و از اعطی</sup> سبب سینه و دم اندر علاج  
 درد دندان نخست آب سرد و گرم بازماید اگر آب  
 سرد ساکن شود فصد کند و حجامت و باقراض نبشته و حب صبر استخراجه  
 کند با سر که و کلاب غرغره کند و چهار رک کشاید و عاقر قرقاوند  
 کافور سوخته اندر زیر دندان کنند و اگر آب گرم ساکن شود ایارج  
 صبر خوردن و قی بکار داشتن اطریفل خورد هر باید خوردن و زنجبیل  
 پرورده منفعت کند و اگر بوی دمان ازین دند آنها باشد بخلال  
 مسواک پاک درازند و صوفی بکار دارند صفت وی بکبره و سعد مقمش  
 کوفته و نخته شب اب ریجانی ترکند و بر سرشند و اتر آهن کت  
 و برتابه با تش خشک کنند جنانکه سوخته آنرا بکوبند و پیزند ازین  
 سعد یک اوقیه تک ایند لانی و کفک دریا از هر یکی سه درم سنگ  
 کافور و سنج دو درم سنگ صندل و سنج درم سنگ صندل و سنج درم  
 کوفته و نخته و کلاب و کلاب از هر یکی دو درم سنگ کافور

ملکون

کاداک نهند و اگر اندرین دندان کرم باشد تخم کند تا و بذر النج بگویند  
 برابر و با هم کبر شند و دود کنند و دمان بر زیر آن باز کنند تا دود  
 بنهار رسد و بن دندان پاک شود با اسب چهار دم اندر علاج  
 چهار بیمار زبان و این پنج فصل است فصل اول اندر علاج آماک زبان  
 اگر سنج باشد و سوزان وی قصد قیغال پس از حاجت کردن بزیر  
 زنج و غرغره کردن سه که داب آمیخته و زباز ابارک شفا لوی  
 مالیدن و هر سوه که ترش و قاطع باشد از زبان لعاب میکشد  
 و نیک سود دارد و عصاره گوک در دمان داشتن فایده کند  
 و اگر حرارت نباشد و لعاب بسیار باشد علاج وی با آب غسل غرغره  
 کند اگر آماکس زبان سخت بود با شیر خر غرغره کند و با آب غسل  
 و لایح حله غرغره کند فصل دوم اندر کرانی زبان سبب آن  
 خشکی با فراط باشد یا تری با فراط علامتها خشکی است که استخوان  
 با فراط افتاده باشد یا تها محرق یا چهره ترش خورده باشد  
 و علامتها تری فالج باشد علاج آنرا که استنجی خشکی باشد بشیر خرد  
 نطیع مله و بطبع آن چغندر و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم  
 مالیدن و اگر استنجی تری با فراط باشد علاج آنرا که استنجی تری

استفراغ با یاری فیرا و توقا یو ما الاصول بکار داشتن و  
 هر روز زباز بنوشاد در دلیل و عاقر فرنا و خود سوده مالیدن بزیر  
 زبان هر یکی اجزای برابر فصل سوم اندر طقیدن پوست زبان علاج  
 وی سپستان اندر دمان میکشد و لعاب اسبقول و دانه آسپه  
 بترنج میکند و اندر دمان نگاه میدارد و غذا اشور با مرغ و با بچه و غایه  
 مرغ نیم برشت و اگر مرغی باشد بکشد و در دمان دانه بگذارد و خنما کند  
 فصل چهارم اندر علاج دلاع لسان دان زبان و مرک  
 شدن و دراز شدن باشد تا آن غایت که از دمان بیرون آید و  
 نتواند اندر کشیدن و نتواند بهر دلب را جمع آوردن علاج او زبان  
 با برف یا ترشی ترنج یا بویج یا پارزش می باید مالیدن با لعاب  
 بسیار بیرون آید و مجال خویش باز آید و اگر سیکو نشود رک  
 قیال کشاید بعد از آن رک که زیر زبانت کشاید فصل پنجم  
 اندر علاج بیماری کلک که او را بیماری خناق گویند آن خناق آن بود  
 که آماکس بود و بی غایت حلق این غصبات برده و بویج بود یکی آنکه چون  
 زبان کشاید که از اندرون بود آنجا که خنجه بود این  
 در دمان که از اندرون بود آنجا که خنجه بود این

سر کوند با لودا و اسکی نشود

و چیزی بکنون تواند فرود بردن و اگر فرود برد بشواری فرود در آنجا که کسند  
 اگر علاج اگر علامت خون ظاهر باشد اول بصد کند و اندک اندک خون  
 کم کند و درک زیر زبان کشاید و بر ساق حجامت کند و اگر وقت  
 مهلت دید تاخیر را اگر نه دهد و قوت قوی باشد خون پیرون کسند  
 تا غشی حادث شود یا آن مقدار که کفایت شود و اگر از سقوط قوت  
 برتری بجزای قالیض غرغره کند مثل آب بوست کوز و لعوق رمان  
 لعوق رمان بکیر و انار ترش و شیرین دهد در آن آب پیرون بکوبند  
 و بفت از آن آب بکشند و شب یا فی سوده و مازو و کلنار کوفته  
 و بخت بر آن آب انار نهند و پیامیزند و بقوام آزند و اگر در صعب  
 باشد بشیر تازه و بشیر آب بنفشه غرغره کند یا باب عنب الثعلب  
 یا بصل و انار و باب خیار شنبه و میوه در محل کرده باشد  
 اگر ماده بگنی باشد یا صلابی بدید آید طبع حله و اگر بکیر نند و چیزی  
 ریش و میوه در وی با خیار شنبه و بدان غرغره کنند و روغن  
 کاو که اخته غرغره کردن سوده آرد و هرگاه که گشت و شود دریم بر آید  
 آب کرم باروغن بنفشه یا روغن کلا یا میزند و بدان غرغره کنند  
 تا پاک شود و طبع کلا یا میزند و بدان غرغره کنند تا پاک شود

بپزند هم اندر علاج چاربهای سینه و شش که بسبب زردی شود  
 شش فصل است فصل اول اندر سال سرخه از کوی بود  
 یا از سردی اندک از کوی بود علامت وی نفث زرد و بول سنج بود  
 و در کار ما زیاد شود و چیزی مای کرم خوردن زبانی کند علاج او رک زرد  
 ما را شیر خورد و نفثه پرورده در آب باقی مقشر یا درین مطبوخ بخورد  
 صفت وی بکیر و عناب پیست عدد سبستان پنجاه عدد و پیرون دانه  
 پیرون کرده و درم سنگ پنج عدد مقشر و نیم کوفته و درم سنگ  
 انچه زرد پیست عدد کنگ جو یک کف خشکاش سفید چهار درم سنگ  
 تخم خطمی تخم خبازی تخم آبی از هر یکی پنج درم سنگ با دو من آب پیزند  
 تا رنگ بماند و پیالاید و ازین سی درم سنگ با نفثه پرورده پنج  
 درم سنگ و روغن تخم کدو یا روغن بادام شیرین بخورند این  
 تر که کرم در بنایع باشد اما ماده غلیظ و کوه باشد بر آن مطبوخ  
 زیاد کند پوست پیچ با و دین و پر سیاوشان و زونای خشک  
 از هر یکی سه درم سنگ و کرم غلظش غالب بود لعاب اسبیل  
 خورند اندک تر که کرم در بنایع باشد اما ماده غلیظ و کوه باشد بر آن مطبوخ  
 زیاد کند پوست پیچ با و دین و پر سیاوشان و زونای خشک

و کثیرا و تخم جنازی و برک جنازی از هر یکی یک درم سنگ  
 مغز تخم کدو و مغز خیار و مغز بادام شیرین معشر در آب باغلی از هر یکی  
 دو درم سنگ خشک شش یک و نیم درم سنگ مرمر از م بکوبند و بوزن  
 با شکر طبرزد پامیزند و بالعاب آبی یا بالعاب اسبغول عجب کنند  
 و جها سازند و در زمان بدازند فصل دوم اندر علاج نفث دم  
 خون بر آمدن سرفیدنت علاج کل ارمنی و کل مخوم اندر عصاره برک  
 خرفه یا اندر عصاره برک لسان الحمل می دهند و تخم لسان الحمل کوفته دو درم  
 سنگ با عصاره برک خرفه می دهند یا باب کبک بخت یا کزهره می دهند  
 وقتی که خون بر آمدن آغاز کند فصد کنند و اندک اندک خون بیرون  
 کند بقدر قوت و غذا با کچ و صحر بر از نشاسته و بقراط میگوید خون  
 بیرون آمدن از بالا علامت تباه است و از زیر بینی بواسطه علامت  
 فصل سوم اندر علاج سلسل ریش شش است علامت شش  
 نیز کرده و تن لاغر شود و از پس سرفه سینه تیز بود که نوزاد کم یا پس از آن  
 یا از پس ذات الحین و سایر اعضاء که کرده اندر آرد و سوس  
 بر ریزد و بسوزد و بیرون آید آن را بکند و بکند که از وی بر آید انگلی  
 کند استخوان سینه و بکند چشم و این در وقت شش ایشان

بجفت ک

سنگ بود و کتف بر آید بود و منج گویند یا بد استن که شش ایشان  
 ریش کشته است و این بیماری بر نشود اما آنکه بسبب ناشن شش  
 ریش شود و دریم کند و دریم را سرفه نیاید تا از وی بیرون آید و سرفه ریش را  
 زیاده کند و چون ریش زیاده شود دریم زیاده شود و بیماری در از کرده و در  
 شش و ایم در حرکت است و ریش را سکون باید لاجرم رود و زود نشود  
 و لیکن اندکی از علاج او باید کنیم علاج وی شیر خرباید و اذن  
 و اگر نیاید شیر بز یا شکر و نان هم با شیر باید خوردن که اکثر حال بجا  
 آب شیر خورده تا امکانست جالبینوس اندر علاج سلسل فرموده است  
 مسلول را شیر کوسفند تازه خورند آب بخت با شش صفت  
 وی رطبی و بردی ریزند نیم رطل آب و بیزد تا آب رود و شیر ماند بعد  
 از آن گرم خورند و غذا گوشت مرغ با گوشت بز غاری باید و مسلول را  
 صذر باید کردن از زنی طبیعت و اگر طبیعت نرم شود با این سفوف علاج کند  
 صفت حوی بکبر و وضع عربی و طباشیر و کل ارمنی و حب الاس از هر  
 یکی یک مثقال و کندر و راسب و فشان از هر یکی ربع مثقال و از آن سفوف  
 در نیم ساعت با آب زرد آبی خوردن بخورد و هر روز از آن خوردن بخورد  
 از هر یک آن سفوف علاج است و اگر با آب زرد آبی خوردن بخورد

سلسل

گیرد ماه الشعیر و منذ تا تب مفا رقت کند و در ماه الشعیر عناب و سرطانی  
 نه می بخند با شند و اگر سرطانی نیاید با چوب ماه الشعیر نیز بند و ملازم است  
 با این دو تدبیر گاه شیره گاه ماه الشعیر و لیکن نگاه باید داشتن تا طبیعت  
 نرم شود فصل چهارم اندر علاج ربو ربو انست که کسی را اولم سرفه  
 باشد و نفث بلغم و نفس متواتر باشد مانند کسی که اگر سخت بدود  
 یا حرکت قوی کند و اگر زردی کرم و سینه بود این بیماری بذات الربو  
 و سل می رود و اگر سرد و غلیظ بود و لزج و درشش و سینه جمع شود  
 و سرفه بود و قوت باشد با سرفه بیرون کند و اگر سرفه بود با استتقانی  
 رسد و اگر این ماده غلیظ و سرد و لزج اندر شش و سینه پر شود تنگی  
 نفس و انتصاب و تواتر نفس ظاهر میشود علاج وی شاداب زو فایه  
 و ادون صفت وی پیکر دانه زرد و عدد دانه زرد و دانه پسته کرده عدد کبک  
 سی عدد و پنج سوسن تراشیده ده درم سنگ تخم خلیج پنج درم تخم کباب  
 و تخم اسپغول و نغفه از هر یکی پنج درم پسته بادش ده درم بایک نیم من آب  
 پزند تا بمانند باند و با لایسند و در طبیعت می درم سنگ بانه پسته پزند  
 بخورد و این معجون تویق است که در غلبه سینه و سینه پزند و در سینه  
 و این کلک است و فایق بود و در سینه پزند و در سینه پزند و در سینه

عنابه عدد

پزند رب سوسن و زو فایه ایس و پسته و شان از هر یکی ده درم تخم کباب  
 و ایوسا و قرد مانا و بلبیل و زرد و نوز مرز یکی پنج درم سنگ این دارو را  
 نرم بکوبند و پزند و وزن همه دارو را غسل مصغه عجن کنند شربت و در شغال  
 هر روز بخورد فصل پنجم اندر علاج ذات الربو آب کشش بود  
 و سبب او استلاشش بود از خون غلظت او تر تیز بود و ضیق نفس بود  
 هر دو رخ سنج بود و گرانی سینه بودی جک و نفث کفک پاک بود  
 علاج وی پیش از آن که ریم کند که با سلیق کشاید از جانب مخالف  
 مقدار اندکی آن خون بیرون کند بکرات بسیار و این در اول بیماری  
 و وقتی که بیماری متمکن شود از جانب مقابل رک زشت خون را بیرون کند  
 یک دانه تا امکانست و اسهال کند با آب میوه یا با فلوکس خیار شیره  
 یا بطبیخ بلید زرد و کشکاب بار و عن بادام و شراب نغفه بخورد و غذا  
 سبوسن آب باشک و روغن بادام فصل ششم اندر علاج ذات الربو  
 و شومند ذات الربو برسام یعنی آماکس عضلهها و پهلوانا سینه سام  
 نیز و یک ایشان آماکس بود و پسته از هر این آماکس عضلههای سینه را  
 برسام گفته اند و شومند آماکس محاسبه عضلهها آن با پسته یا آماکس محالبق  
 حکم بر آماکس محالبق است و در سینه پزند و در سینه پزند و در سینه



مقدار معتدل و سینه و دوار الشک و تر باق بزرگ و مشرد بطوس  
 و مبدل المزاج و انوش دارد و بکار دارند که کواشش عنبر سود دارد و اگر ترا  
 غالب باشد نخت قیسه مایند یا مسهل پس ازین شربت با  
 و بند که باید کرده اند و الله اعلم فصل بیستم اندر خشک مزاج و دل  
 علامت وی خشکی دمان و تشنگی و چو اپی و لا غرضش در بی طاقی اند  
 حرکتها و خشک در بخور شدن از بخار اندک و در ذمک علاج  
 همچون علاج دق باشد و شیر خرد کشکاب و آب انار شیرین  
 بار و عن بادام و روغن بنفشه و روغن مغز تخم کدو اندر سینه و هبلو مال  
 نافع باشد فصل چهارم اندر علاج خفقان گرم که از سوز مزاج دل  
 علامت وی نفس زدن متواتر و تشنگی و سرخی هر دو رخ و تشنگی  
 کشتن رکها علاج او از دست جب رکب است یقین ز تندی حجامت  
 کتد ار کامل و آب و نمار با مال الشعیر بخورند و پوست عادت با آب  
 خورامندی خوردن و دوغ کادو و ترشی ترنج در آب سبزی و آب  
 بغایت سود دارد و قالی علاج قوص کافور بخورد و آب سبزی  
 ترش که بر جان و سرد و سرد که در سینه و سینه ترش که در سینه  
 مایه ای است که تدریجاً در سینه و سینه ترش که در سینه

و از نمه سفید تر آب سیب ترش است قوص کافور بکشد  
 طباشیر و مغز تخم خیار و خیار بادرنک و تخم کسنی و تخم کوک و تخم  
 خرفه و کل سنج و صندل سپید از همه برابر بکشد و بکوبند و بی پزند  
 و هر مثقالی ازین دارو یک طسو کافور را می برنهند و آب سیب  
 کنند و در صها سازند هر یکی یک مثقال هر روز یک قوص آب سیب  
 کنند و بدیند تا دو هفته و از سپهر و نضاد کنند بصندل و کلاب  
 و کافور پنج سرد کرده و آب سرد خوردن و بهوای سرد مقام کردن سود  
 دارد و این سفوف بکار دارد و نافع باشد کپرد کل سنج و کشنی خشک  
 و طباشیر و کبر با و مر و درید از هر یکی یک جزه کوفت و پنجه بخورند غذا  
 سنج جوهره آب بخت یا باب عوزه یا بیشتر ترنج نافع باشد فصل پنجم  
 اندر علاج خفقان سرد از سوز المزاج دل علامت او صند نوع علامت گرم است  
 علاج او کلک کپین خورند بآبی که در وی پوست ترنج و مصکلی نخته باشند  
 مشک و عالی بویدن سود دارد و اگر در تن اختلاط غلیظ باشد کباب  
 سبزی با کباب مصکلی و کپین شکم آرد و قیسه ترش که در سینه و سینه  
 معنی عشق پریشان شدن قوت همه ای است بیک جمله این از  
 رمی بود یا بپوشد و بی علاج او کلاب و آب سرد خوردن که ترشند

عجن ک

و طلی کنند و آب سرد بشویند و رب نوک در هند چون رب  
 سیب در رب لیمو در رب ترشی ترنج و مرغ جوژه آب سماق  
 بخند و هند و آب زرد و نان با شهاب ریحانی ترید کنند  
 و بدیند و مرغ خشک دهند با جلاب و بونهای خشک پیش از آن  
 چون مسندل مقاصری و کل و نیلوز و نیش و کلاب و ماء اللحم جوژه  
 دهند و مالیدن بکار دارند و اگر غشی سبب احتیاق رحم باشد  
 بویهای کنده پیش وی می باید داشتن و اگر از سردی بود از بزرگ  
 و ریخ معده بود علاج او زنجبیل پرورده سود کند یا کلکین عسل و اگر  
 حاجت افتد از معاصین فلانی یا فودچی یا کمونی بکار برند یا در الشک  
 مار معجون سحر نما یا کوارشش عین ازین معاصین هر کدام حاضر باشد  
 نافع آید و الله اعلم با  
 اندر چهار بیماری معده این پنج فصل است  
 اندر علاج درد معده که علامت وی سبکی و درخت یافتن از شترت  
 خشک علاج و کله اگر در معده گرانی باشد قی کند و آب گرم و کلکین  
 و یکشکایت با سکنجبین از پختن سکنجبین منقح علی در معده شربت  
 زنجبیل و کله اگر در معده سردی بود و در معده سردی بود

معدود بود و فی و شور بود استفرغ کند بطبع ملید زرد و ماگر ماین سخت  
 موافق بود خاصه با شربت درد معده و کلاج او اگر سکی رود  
 از و باد ما اندر شکم و تشنه ناشدن علاج اگر در معده گرانی بود قی  
 کند بطبع شبت و سکنجبین عسلی و مانند آن پس چند کرات علاج  
 فیقره اخورد و اگر با استفرغ قوی تر حاجت آید حب اصطخین  
 دهد هر باید اما الاصول بار و عن باد ام تلخ و کلکین با عود و زعفران  
 و مصطکی سرشته با معجونها گرم چون کمونی و فلانی در زنجبیل پرورده  
 و در الشک این معجونها از پس استفرغ غما بکار دارد و کوارشش  
 و اقراص کل سود دارد  
 اقراص کل کبیر و کل کسج  
 درم سنگ عود خام مصطکی و سنبل و ادخرد در جنبی و سلیمه و انجبین  
 روی از هر یکی یک درم سنگ همه را کوبند و بویزند و بشراب کهن  
 سرشند و اقراص کل کنند از یک مثقال هر باید ادیک قرص  
 با کلکین سرشند و اندر طبع اینسون دهند فصل دوم اندر علاج  
 درد معده سبب سردی و ترنج گرم با عود و کله و کله و کله بود  
 صعب و گرمی و منقح و او را در پختن خشک باید بقوت و  
 بقل اندر و نایان در او کله و کله و کله و کله و کله و کله و کله



می کند یا خون خای مرغ کنده و تباہ شده یا این سوا المزاج کرم با  
 بود ملکات وی آنکه بود که غشیان کند و تی کند تیغ و زرد شهوت طهارت  
 کم کرد و شهوت آب زیاد کرد و خون شکم پاید زرد و سوز  
 یا سخت کرد و دمان خشک بود و زبان درشت بود و بود که زبان  
 زرد شود یا سرخ و یا سیاه و سبب این اگر قوی تر کرد و لایق  
 تب مطبوع یا تب عنب علاج وی سوا المزاج کرم بی ماده بود بوقش  
 خواب لعاب اسفول خورد با شکر در وقت بادام و بادام  
 دوغ تازه خورد با این قوی صفت قوی کرم سوا المزاج  
 کرم معده را او تنها نیز و تشنگی جدا فایده کند بکرم و طبع شیر و صندل  
 سپید و تخم کدوی شیرین و تخم خیار و خیار باوزنک همه پوست  
 باز کرده و تخم خرفه از هر کی پنج درم سنگ کل سرخ صفت در  
 سنگ کافور یک درم سنگ زرک و از هر کی یک درم و خشک  
 او شش درم سنگ کل از منی چهار درم سنگ کل از منی  
 کوبند و بوزن یک درم کوبند و قوی کرم سوا المزاج کرم  
 کرم و غیره کی کوبند و بوزن یک درم کوبند و قوی کرم سوا المزاج کرم  
 کافور و کافور کوبند و بوزن یک درم کوبند و قوی کرم سوا المزاج کرم

پوسته معده را از پرده سوی ضناد مای سوسه و زرد کند که از پوست  
 کدوی تر از اشپد و خرفه و صندل سپید و کافور و کباب ساخته باشند  
 و در این به جهت در ایشان از مغز تخم خیار و خیار باوزنک او نار ترش و  
 شیرین و الا ترش ترنج و انجودین مانند اگر سوا المزاج کرم با ماده بود یا کرم  
 بود که سبب سبب بکشاید یا صفر است بود تی کند سبب ککین و ککاب  
 از پس آنکه مای تازه خورده باشد یا با کچ که سفید و اگر بدین قی نیاید  
 آنکه آن ماده بقهر اندر مانده است نگاه داروی مسهل خورد بدین صفت  
 بکرم بید زرد و درم ایاره فیقر یک درم هر دو را نیک یکجا بسایند و بوزن  
 سنگ ککین معجون کنند و آب سازند و بوزن یک درم کافور و کباب  
 مندی پست درم سنگ شاه زره صفت درم سنگ استنین روی  
 در درم سنگ آبی بخار ای ده عدد مویز که اندکی زره ترشی دارد درم  
 درم بوی شاد بار قوی آب تا یک قوی باز آید و نگاه این مطبوع را  
 چون آب پخت در آن کربک با برش بود بار باید دادن از پس  
 یکدیگر تا معده وی از صفر آید متوجه که این سوا المزاج کرم سوسه  
 بود ملکات وی آنکه بود که غشیان کند و تی کند تیغ و زرد شهوت طهارت  
 کم کرد و شهوت آب زیاد کرد و خون شکم پاید زرد و سوز  
 یا سخت کرد و دمان خشک بود و زبان درشت بود و بود که زبان  
 زرد شود یا سرخ و یا سیاه و سبب این اگر قوی تر کرد و لایق  
 تب مطبوع یا تب عنب علاج وی سوا المزاج کرم بی ماده بود بوقش  
 خواب لعاب اسفول خورد با شکر در وقت بادام و بادام  
 دوغ تازه خورد با این قوی صفت قوی کرم سوا المزاج  
 کرم معده را او تنها نیز و تشنگی جدا فایده کند بکرم و طبع شیر و صندل  
 سپید و تخم کدوی شیرین و تخم خیار و خیار باوزنک همه پوست  
 باز کرده و تخم خرفه از هر کی پنج درم سنگ کل سرخ صفت در  
 سنگ کافور یک درم سنگ زرک و از هر کی یک درم و خشک  
 او شش درم سنگ کل از منی چهار درم سنگ کل از منی  
 کوبند و بوزن یک درم کوبند و قوی کرم سوا المزاج کرم  
 کرم و غیره کی کوبند و بوزن یک درم کوبند و قوی کرم سوا المزاج کرم  
 کافور و کافور کوبند و بوزن یک درم کوبند و قوی کرم سوا المزاج کرم

نکوار و باد را از اندر شکم و شہوت طعام کم بود و اگر این سوء المزاج  
از ماده بود علاج وی آن بود که هر روز یک درم سنگ تریان فارسی  
خورد یا شہ آب کهن و قوی با یکدرم سحرنا باره یا اثنا سبب با شہ  
بطوس یا مصطکی و سنبل و اوخر این همه را بجوشاند و آب ایشان  
صافی کنند و بخورد و کلنگین با کلنگین و مصطکی و عود خام از هر یکی دو دانگ  
سنگ بخورد و اگر این سوء المزاج مایه بود معده را پاک کند بقی  
کردن و باز اصلحیون خورد یا حب افادہ یا حب مصطکی و صبر بخورد و  
باز پس این ماء الاصول بار و عن پد انچه بخورد صفت ماء الاصول  
یکدرم پنچ کرنس و پنچ بادیان و تخم کرنس و تخم بادیان و اینسون و اوخر  
پنچ کبر کل سنبل از هر یکی بمقدار وی بجوشاند و صافی کنند  
و دو درم سنگ زعفران پد انچه با وی پیایند و بناشت بخورد و اگر  
این روغن بنود روغن بادام تلخ یا روغن بادام شیرین بخورد و بناشت  
کند بر معده سنبل و مصطکی و کلک و سنبل و پنچ کرنس و پنچ بادیان  
و صبر ز کرده باز روغن سنبل و روغن بادان و انچه بیست ساله ماء سوء المزاج  
اگر ز بود علاج پنچ کرنس و پنچ بادیان و تخم کرنس و تخم بادیان و اینسون  
علامه است که اگر این سوء المزاج در معده است و در ریه است

او را ام معده آماس معده هم گرم بود و هم سبب و اگر گرم بود  
وی آن بود که آماس بسودن پد ابود و بگری و با شہ شکم صعب باشد  
و یا تب نیز مطبقه باشد و شہوت طعام خوردن بنود و زبان سخی  
بود و در شہ و کرب و غشیان بود علاج وی آنکه با سبب زنده غذا  
وی کشکاب و عفت با آب نار و جمد کند تا تب کم شود و شکم آرد  
باب کسبی را بدین کار خاصیت است چون با خیار صبر بود مراد عالم  
کبد و معده را بنشانند و همیشه آب خویش سنگکین دارد تا قلع کند  
آن ماده را بقوت سر که در تشنگی بنشانند و اگر شکم نرم بود بجای خیار  
صبر اقراص کل دهند صفت وی یکدرم کل سنبل و شکم نرم سنگ  
پنچ سنبل و سنبل از هر یکی چهار درم سنگ طباشیر پنچ درم سنگ  
باب صبر کند و در صها سازد و شربت یکدرم سنگ و اگر آماس کهن  
شود اقوام سنبل باید اذن صفت وی یکدرم نقاع اوخر و  
سنگ کل سنبل و روغن صنی و قصب الذریر و سنبل از هر یکی سه  
درم سنگ مصطکی و دو درم سنگ اشک یکدرم سنگ و صها سازد  
و هر یکی یک درم سنبل و روغن صنی و قصب الذریر و سنبل و صها سازد  
باب صفت یکدرم سنبل نرم و دو درم سنگ اشک پنچ درم سنگ

باب کسبی را بدین کار خاصیت است چون با خیار صبر بود مراد عالم  
انگیزد و صها سازد و بخورد  
تا شکم پارود صحر صحر

سلح

حب البان ده درم سنگ تخم کرب ده درم سنگ سنبل پنج درم  
سنگ مصطکی پنج درم سنگ موم سه درم سنگ روغن بان پازوه  
درم سنگ صمغبار ابا شریب حل کند و جمع کند و ضا د کند و اگر آهک  
از سردی بود علامت وی آمانس نست بود علاج الفصم الصبر بد  
و این ضا د بر نهند پیکر و خاکستر خوب زرد معدود او خود سنبل  
از هر کی یک درم سنگ و بلغم که ترکند و بردن آن معده نهند ضا د اکل  
الکک آهک معده و جگر و سپرز را منفعت کند و مگد از دیگر و اکل  
الکک و حله و کلن با بوز و حب الفار و خلی و منغاب از هر کی چهار درم  
سنگ سنبلین روی سه درم سنگ آشق و مقفل از هر کی دو درم سنگ  
انچیر سپید ده عدد انچیر ز اچوشا تده دار و مای گوشت با آن پامیزند و  
دار و نار ابا شریب حلت کند انگاه بهم پامیزند غذا گوشت  
در اج و تیمو خورد و خود آب بار و غن زیت بخورد و سر که در کباب ظاهر کند  
فضل چهارم اندر علاج شوره و شوره معده علامت  
وی شوره ظاهر میشود و در زمان ششک سنگ میشود و علاج و روغ تریش  
کاهوی هر دو اندازه است با یک درم سنگ صمغبار یک درم سنگ  
کل بسنج و یک درم تخم کرب و ده درم سنگ سنبل و ده درم سنگ

ساق و در پاس و ناردانه با یک درم سنگ بخورند و آب جو بوفن  
و منافع باشد فضل پنجم اندر علاج میسغه میسغه ناکوارین  
طعام بود بسبب این زیز و زبر شکم کفاده میشود و آن طعامها  
بود بد جوهره مزاج مختلف که اندر معده کند و کرد و انچه از وی کر بود  
بر سه معده بر آید و بقی پرون آید و انچه از وی سرد بود با همان زیر  
پرونی آید و این چنین حالها مختلف که بجا آید مردم از همیشه گویند  
و این بیماری محاطه و کشنده بود و نبض این کس ضعیف بود که قوت  
ساقط کند و غشی افتد و چهار سو نار سر اندر مغای افتد و بینی  
باریک و کشیده شود و کوزه روی از حال خویش بگرد چون مردگان  
شود و دست و پای سرد شود و خونگر آید و شنج افتد و این علامت  
کشنده است طب حاذق استاد بایک که درین بیماری نرسد  
و هر چه بدست بر علاج کردن و چند بار علاج کرده باشد و اگر با صیغه  
جستن رک دیگر علامتها نیکو باشد و ستوده از آن ضعیفی نبض و قی  
باید و رسیدن زمین که در این بیماری که ایشان همیشه مشغول بود  
و نبض ایشان منصف شده بود و علامت بود از زمانی که در آنجا بودی  
این سخن که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است

ایشان اندک اندک غذا را در دسترس نشاندن از آن علت و تپاه ترن  
 علامت است که بیدار آید اندرین بیماری تشنگی است از بهر آنکه آب جندان  
 نتوان دادن که تشنگی را ساکن کند و چون آب اندر معده وی کم  
 کرد یعنی باز کرده و دشوار تر از قی و تشنگی پیدا میست و خواب نایافتن  
 و اگر خواب نایابد این بیماری از ایشان برود و میخند تا استان به بود  
 و چون بزستان و تیر ماه و سبب تنگی و سبطری خلط بود آن ماده  
 که صفر اسی بود تنگ بود و سبک و بقی می بر آید و آن که بجم بود سبط بود  
 و غلیظ با سهال فرو میرود و جالینوس گوید که من دیدم که بعضی ساقط  
 کشت و باز اندک اندک قوت گرفت و بجای باز آمد علاج اول او را  
 آب گرم دهند بسیار تانی کند و معده پاک شود از صفر اگر غشی افتد  
 علاج وی آن بود که کلاب کرده بروی زرد و موی او را بکشند  
 و ازین بوها پیش وی بدارند برابر پنبه وی بپزند و شربت  
 بروی آن کنند کافور و عنبر و مشک و عود میندی شود و در معده آن و با زونا  
 و در انبار بزند سخت و بر معده شیشه میچینند و گویند تا بکشند و اگر  
 خواب نایابد آب و عود میندی در وقت خواب و خواب  
 بکشد و درین علاج آب و عود میندی در وقت خواب و خواب

خام دهند و آخر کو شتابه و بد از گوشت جوزه چنانکه چند جوزه در اسپارند  
 و پاره پاره کنند با گوشت بزغال از کردن وی نیک بپوشند تا قوت  
 بآب دهد و بدین کو شتابه آب آبی در آن کند و اندکی شراب و اندکی  
 کاک خشک بکوبند و این کو شتابه بپوشند و اگر قی آید زمانی درنگ  
 کنند و دیگر بار جسد کنند تا جوزه شود و چون خورده شد شیشه  
 حجام بر معده نهند تا طعام اندر معده قرار گیرد و چون زمانه گذشته  
 جسد کند تا خشک شود و شیشه بردارند و باغذ انار دان کنند و اگر نتوانند  
 گوشت جوزه بر میان بخایند و بعد از آن تمام بهتر شدن دوسه روز گذرد  
 بگرما برود و صحت تمام بیدار آید انشاء الله تعالی باب ششم  
 اندر علاج انواع السعال السعال صغری ملک آن سوختن اندامها و  
 و تشنگی و بر از رقیق زرد و با شکر کرب آید علاج آن اثر اطرطیه  
 یا رب آنچه ترش دهند و هر با باد و شتابگاه اسبقول بر بیان کرده و  
 کل ازنی و منبع عربی با شراب آنچه یاد آید آب سرد دهند و اگر تب نباشد  
 و درغ ترش کادی و طباشیر و بنبر الخافض سود و در صفت از اس  
 طباشیر بکشد و کل سنج سماق از هر یک یک درم شکر تخم جانوریان  
 کوه و تخم زرد بپوشند و در وقت از هر یکی سه درم شکر سفید عربی

بر تان کرده بشت درم سنگ و صفا سازند هر یکی در درم سنگ  
 شربت یک قوس و اگر با سهال معض باشد باز حیرت که نغمه استغول  
 بر بیان کرده و درم سنگ روغن گل ده درم سنگ آب سرد پست  
 درم سنگ هم را پائیند و بزنت و چهار رانخور است با عصاره حزنه  
 خورده یا بنتر از شیر حزنه خام خورده سود دارد و غدا عدس مقشر اندک آب  
 پنجه را با آب از وی بخفت چهارم بار آب عوزه یا باب انار کش  
 کرده بدهند و با پنجه بره با سماق فایده کند آرد با قلی نیک قانقل است  
 و مفید است اسهال زمین را بدست با قلی قانقل است با قلی را در سه که  
 د آب بپزند و با پوست خورده اسهال زمین را قطع کند و اگر اسهال با بلغم و هوا  
 باشد علامت وی اندر راز بدید آید کچر و سماق و حب الکس و کز  
 ماز و شکر از هر یکی یک درم سنگ بید زرد زنج درم سنگ  
 و حب ارشاد و ناکوفت و درم سنگ باشد با شکر و یا پسته  
 و درم سنگ تخم لسان الحمل یک درم سنگ درم سنگ درم سنگ تخم  
 درم سنگ این یک سفید باشد با شکر و سماق یا اندک آب  
 آنکه در آن بپزند و اگر اسهال زمین باشد با شکر و سماق یا اندک آب  
 باشد علاج وی و درم سنگ حب ارشاد بر بیان کرده و ناکوفت

باب گرم بدهند و اگر اسهال سودا سی بود علامت وی آن بود که شربت  
 طعام انگیزد و دمان معده بدخ ماند و یا ترشی دمان بود و اگر طعامها  
 جوب خورده سودا در علاج وی از دست جب رک با سیتی یا رک اسلیم  
 بزند و کچر و انار و انار بر بیان کرده و درم سنگ بکن سنج بر بیان کرده  
 و درم سنگ زرباد بر بیان کرده یک درم سنگ کبر با ده درم سنگ  
 تخم شاه سپهر بر بیان کرده ناکوفت و درم سنگ شربت سه درم سنگ  
 با کباب جگر یا با شهاب مورد و اگر سبب اسهال خون باشد  
 علاج وی از اس کبر با دهند و درم سنگ طباشیر سوده اندر  
 شراب مورد میدهند و یک درم سنگ تخم لسان الحمل بر بیان  
 کرده در آب لسان الحمل یا در رب آبی دهند و درم سنگ  
 حب الکس از تخم پاک کرده و درم سنگ تخم کند نامر دو کوفت  
 و پنجه سفید کند اسهال خون باز دارد و غدا او ند بو اسیر و سود  
 دارد و طعامها اندر همه انواع با پنجه باشد و زرد خایه پنجه نیم شربت  
 و از زن مقشر و شیر و مغز بادام پنجه همه پنجه پنجه که یک مسهل  
 بود و با پنجه سماق پنجه کوفت بکن با لادن پنجه سماق باشد  
 با سبب پنجه و درم سنگ حب ارشاد بر بیان کرده و ناکوفت

ز حیر آن بود که مردم جان داند که شکم آید چون بنشیند بسیار بشد  
از وی اندک چیزی از بلغم فرود آید یا خون که سبب این علت  
العصاب مواد بمقعد دوری بود اندر مقعد با سوزش و بالتهاب  
علاج وی سه نوع است یکی با زدن اشتن آن ماده از مقعد دیگر  
تخلیل کردن آن درد دوم و سیوم خشک کردن ریش و نشان دادن  
التهاب از اول بگردد و در روز نشانه و خایه و زمار را بر روغن کرده اندر  
ماند گرفت چون روغن کل در روغن مود و در شنده پاره بدین روغن اندر  
غرق کنند و بوی اندر گیرد آن اعضا و باز غذا شیر تازه دارد  
و نان اندروی فرغ کرده و اگر مقعد آما سیده بود پیکر در کرب  
نخسته در زرده خایه مرغ و روغن کل همه بیکجای بزنند و بگویند و بر آنجا برنند  
و اگر آهاس با سوزش بود برک انکور کرک با زردی و خایه مرغ  
جو شانه جمع کنند با روغن کل و آنجا برنند و عدس سرخ و برک  
کل اندراب بگویند و بدان آب اندر نشیند نیک آید و اگر با ریخته  
با روغن کاه بگویند و بر آنجا نهند نیک آید و در روغن نشاند و با کورم  
صلب باشد بگوید و در آن سبک سبک در روغن نشاند و با کورم  
صاف و بی بطن از روغن کل در روغن مود و در شنده پاره بدین روغن اندر

یا چینه

دو خایه و روغن کل بمقدار موم صافی و پیه ببط بود با وی بکند از روغن  
مرم کند و بر آماس برنند و نگاه دارد کند نشانه ز حیر صفت شاذ ز حیر  
از ترکیب ابو بکر اخون رحمة الله وی میگفت من جسع کردم این شاذ را  
و همه عمر خویش بوی علاج کردم و همه را نیک آمد امید دارم که خدای تعالی  
از من پذیرد درین رحمت کند سخت وی اینست پیکر خون سیا نشانه  
درد کند در وضع عری و سفید تر در عفران و انیون از هر کیه بر این  
این صفت چیز بود همه شایسته بود از وی شاذ کند هم چند از خرم  
و هم ابو بکر میگوید یک شاذ دیگر دیدم اندر قرابادین چنین دان نیک  
آمده است پیکر وضع عری و کنت در زعفران و انیون از هر کیه  
بر آوردن باید شاذ کند و دیگر شاذها از حیر بسیارست تجربه باید  
کردن تا که ام بهتر باشد با سبب  
اندر علاج چنانچه مقعد و این سه فصل است فصل اول  
اندر علاج ابو اسیر مرغی بود که بدید آید بر لب مقعد و این نوع  
بود یکی مانده و آینه نام بود در او سخت و دیگر مانده توت نیم نخ بود  
ازم دور از روغن کل در روغن مود و در شنده پاره بدین روغن اندر  
در از روغن کل در روغن مود و در شنده پاره بدین روغن اندر

نفت ط

ارغوان یا ماشده غزم انکه رسبکے را تیتی کونید و دیگر را منی پنجم مانند  
 آن نغمات بود که اندر شکم مای پیردن آید بزرگ بود و سپید  
 چون پنه میان او پر بود از باد و این پنجم بود که از ای خون دریم  
 رود از ابعیر خراست و تباہ ترین این انواع و خست ترین از همه  
 نخلی است و مفرزین انکه نزدیکتر بود بزرگ از همه انکه اگر کلانتر شود  
 یا بریده شود و پیم بود که بجز بول را کپت <sup>انکه</sup> در از طرف پشت رحمت  
 دی کتر بود انکه پیردن مقعد بود یا بر لب مقعد نزدیک بود سهل تر بود  
 و انکه اندرون مقعد بود دشوار بود بسبب انکه از نظر طبیب دور باشد  
 و در دلدور ساندن دشوار و بسبب این بیماری خوبی بود سودا ای که  
 از اعلی بدن سوی اسافل رود و بدین عضو کرده آید و اجانیز میشود  
 و محترق میشود و این زیادت از روی بدید آید و بسبب خون سودا  
 شدن بیشتر از ان طعام باشد که مولد سودا باشد مثل عدس و  
 بادجان و گوشت گاو و گوشت قدید و گوشت گاو سودا و پخته خشک  
 و باقی بودی شود و غایب و کرک و گوشت پخته در ریه و فدا  
 گرم و در زمانه که مخرج را از ریه و کوبیده کند و سینه و پستان  
 و بوی نزار که در کتب است و در ریه علامت بود اسیر که در ریه

صفر ای بود در دست و با خلیدن بود و علامت انکه از خون غلیظ  
 بود کران و در دست اندک یعنی بود و علامت باد بود اسیر آن بود  
 که اندر تپکاه و کرد اگر دناف میکرد و با تر از زجر باشد گاه این باد  
 سوی عاز و قنیب و قضیب من و آید و گاه ز جگر کند گاه سوی پشت  
 و سل میرود گاه سوی کردن و سپنه میرود گاه اسهال کند گاه شکم  
 سخت میشود و در دست حادث میشود وقت بزجر استن نشستن  
 پیوند نا آواز میکند یا در زانو و در پیوند نا وقت جماع ضعیف میشود  
 و رنگ دروی متغیر میشود سوی زردی یا سبزی یا سیاهی متن  
 و مویهاش نجارش خیره بسبب نجارات تباہ سوی سبزی  
 آید و در سوسه و سپر ز حادث میشود و گاه غشيان آرد علاج بود اسیر  
 که از روی خون میرود و در دمی کند قطع نشاید مگر بسیار آید ضعیف  
 از بهر انکه رفیق این خون بسیار بیمار اشفا باشد و اگر ضعیف  
 کند و بشن حاجت آید اقراض کبر باد بدیاق سماق یا شراب  
 آبی و غذا سماق یا حصری دهنه مانند این و اگر سخت ضعیف شود مال الحوم  
 و در روی آب آبی در تحت بسفت توهم کبر یا نافع باشد خون زین  
 از بود اسیر و اسهال خون از رفیق نیز با ز این نسخ مختار است که

کل سنج وضع عربی دکبر با از هر کی سه درم نشاسته دکبر از می و طباشیر  
 و پس در ب سوس دکلت از هر کی دو درم آقا قیا کیم درم بگوید  
 و پس در بار ب حب الاس معجون کند و در صماند و شربت یک مثقال  
 و اگر این علت با اسهال بود معجون حبث الحدید و حنظل مسفت دی  
 بگرد بید سیاه پوست آمد و پوست بید و کزماز از هر کی پانزده درم  
 سنگ سنبل و اذخر و سعد و زنجبیل و لیل و ناخته و کند از هر کی  
 ده درم سنگ ریم آهن کوفته و در سه که ز غار کرد و یک هفته بعد از آن  
 بریان کرده پانزده درم سنگ با غسل معجون باب آمد نیمه باشد صفت  
 دی بگرد پوست بید کابلی معتدل سی آمد با سه رطل آب بپزد تا یک رطل  
 باز آید و صافی کند و بر وی ریزد یک رطل غسل و بر پزد تا آب نماند و دلز  
 را با این غسل معجون کند و هر روز از این معجون یک مثقال بخورد رنگ و  
 روی را نیکو کند و خون بوسه را قطع کند اسهال مزمن را فایده کند  
 اگر طبیعت سخت و خشک باشد پیوسته حنظل استمال کند  
 صفت و بی بگرد بید سیاه و پوست بید کابلی از هر کی ده درم سنگ  
 بکنج درم سنگ اسفندان بخیل و دو درم حنظل پانزده درم  
 سنگ حنظل در آب کزماز یا در آب کزماز حنظل کند و در شربت

بگردم یاد و درم اطراف نقل قلبض اصحاب بوسه را با در رفتن باشد  
 و با در رفتن را و خون رفتن را و ضعف معده و بگرد نافع باشد  
 و دل و معده را قوت دهد و اسهال باز دارد بگرد و بید کابلی پوست  
 بید و پوست آمد از هر کی دو درم سنگ مر و اید خورد و در جان سنج  
 و طباشیر دکبر با و لسان الشوره فلنجشک از هر کی دو درم سنگ  
 کفارسه درم سنگ بلوط سه درم سنگ صمغ عربی دم الاخون کز  
 مازو و صندل سپید از هر کی دو درم حبث الحدید مد بر پوست درم  
 سنگ شراب آبی ده استار شکر سنج استار شکر را خرد باید  
 و با شراب آبی پامیز و چند آنکه خشک شود پس از آن دارو را کوفته  
 و چغندر را بروی برانگندد و معجون کنند شربت درم سنگ ریم  
 مقل که شکر از نیم کند و با دوش اند بگرد بید سیاه و پوست بید  
 و پوست آمان از هر کی ده درم مقل سچاه درم ترب سپید پوست درم  
 مقل را اصل کند باب در روغن کاه و جرب کند همه جمع کند با غسل در  
 همه دارو با شربت بپزد و بی سنج دیدم و این شانه خون بوسه را  
 نقل کند بگرد کند و کلسیا بگرد و اقا قیا شربت بیانی از هر کی  
 بر بار بگرد و معجون کنند شانه با سنج و اسهال کنند شربت

سنج

را بگوید هم



مرهم بصل در بوا سیر ساکن کند و آهاس را فایده کند کبر و پاز سپید  
 و در آتش بپزد نیکو و بار و عنق کا و در داناون بکوبد سبک کو تا نرم شود  
 و بر مقعد نهد و در نسخه دیگر زرده غایه مرغ نخت زیاده کرده اند اما علاج  
 آنکه از اندرون مقعد بود این بوی سیر آنکه حمام شسته بر آنجا نهد و بگذرد  
 تا مقعد پرود آید و با سوز ظاهر کرد و بید آید نگاه او را علاج کند  
 بخزم یا بداغ یا بداری تیز خند آنکه بزمرده کرد نگاه برک کرب  
 بچو شاند در آب تا نرم کرد و در عنق کا و بادوی یارگند و بکوبد تا چون  
 مرهمی کرد و بدوی نهد تا ماسبور برود و داری که در دکت صفت  
 دی بکشد و پنچ کبر و پنچ کرس و پنچ خز زهره و پنچ خار که او را پارسی  
 زنی خوانند و این خار بود که ترکین بروی افتد و پنچ نسوسن و بلاد  
 از هر یکی برابر هم را بکوبند و با غسل بلاد و همچون کنند و با بریدن  
 یا سبین اندر مالند و در صها کنند هر یکی در م سبکی و پنچ تا خشک  
 شود و چون بکار خواهند بردن یکی قرص بسیار بپزند و سبکی و پنچ  
 با آتش بسوزند و آن قرص بوده در آبان آتش بر آنکند و یکی تعلقه  
 بن سوزان کرده زیر آتش بپزند که سبکی بسیار و سبکی از این تا مقعد  
 بسوزان آن تغییر را بپسند و در داری برود و سبکی که در آبان نگاه

مرهم  
 لعن ص

تا خشک کرد و پنچ بخوری دیگر بکشد پوست پنچ کبر و پنچ کرس  
 و جوز سرد و شحم خنظل و مر از هر یکی اجزای برابر بکوبند و با روغن  
 یا سبین سپید و قوصها سازند هر یکی یک درم با آب برک و  
 تر جها کلان سازند هر یکی چند جوئی و همچنان استعمال کند که قوصها  
 پیشین را کرده بود سفوفی که باد بوا سیر را بشکند بکشد پوست  
 پنچ کبر یک جز و صغر فارسی نیم جز و هر دورا بکوبند شربت دو  
 درم با آب گرم یا بشور با چرب و علاج بوا سیر بسیار است باین  
 بس کردیم فصل دوم اندر علاج کفتگی و آهاس مقعد  
 اگر صاحب شقاق را مزاج گرم بود و گاه ناگاه آن کفتگی آهاس  
 کند اول رک با سلیق باید کشادن و بازش کم وی نرم باید  
 کردن پوسته و مرهم کافوری باید نهادن پوسته صفت مرهم  
 کافوری که مزاج بر روغن گل بکشد از تند سپیده رصاص و مردار سنگ  
 سوده آنکند و سپیدی غایب و کافور بر افزاید و در ناون بهم برزند  
 و با کافور برزند و اگر بهتر نشود تمام معانی جو روغن گل و پنچ بکشد از تند  
 و مردار سنگ که بپزد بر روی آنکند و سبکی تا سبکی شود و سبکی  
 شود و سبکی برزند و اگر آن سبکی برزند و سبکی تا سبکی شود

خاموش باشد تا چون مرهم شود و انجا بر نهد و اگر صاحب شقاق را علاج  
 نسر بود باید که آن مرهم متعلق که کبوتران اشتر کرده باشند انجا بر نهد  
 پوسته صفت مرهم که بپزند موم زرد و روغن کبچد و پسته بطور منقح و ساق  
 کا و کوبان اشتر بی تک و متعلق از هر کیکی یک جز و متعلق را حل  
 کنند بالغاب تخم کتان و همه را جمع کنند و این مرهم یک نافع است  
 مرشفاق را و در دیو اسیر را ساکن کند و اما آنجا که بمقعد بدید  
 آید از با سورا یا از بریدن با سورا اگر با سورا شش بسیار بود نخست  
 رک با سلیق بکشاید بعد از آن شکم سخت بود زخم کنند  
 بطینخ یا جنبر و نغشته و سپستان و مویزدانه پیران کرده و تر کنین  
 و باز آن جا بگاه آماس را اسپاز پنجه بار و روغن کل مرهم کند و انجا بر نهد  
 یا کند نا پنجه بار و روغن کا و کنند و انجا بر نهد و غسل اندر علاج پیران  
 آمدن مقعد می نگاه کردن اگر آماس بود و اندر آوردن  
 آسان بود اول بفرماند استنجا کردن تاز و بجزید و کپور و سینه از زیز  
 و کلنار و ماز و و شب و کل از هر یکی جزوی است و در وقت صبح و عصر  
 بر روغن کل مرهم کنند و در آنجا بر روی پستانند و انجا بر نهد  
 بعد از آن اندر آب تمیزت شده صفت آب

ماز و برک مورد و سماق و جفت بلوط و سعد و جوز الهند و سبیل و این در  
 را در آفتاب بکشند و باب پزند چند اندک آب سیخ شود بعد از آن چهار را  
 درین آب نشاند و اگر آماس بود و اندرون زرد و اندر آب ریاضین نشاند  
 صفت آب ریاضین که بپزند با بوز و نغشته و نیلو فرو تظلی چون آماس رود  
 زود بکار دارند و بار جای کنند و الله اعلم با سبب است  
 اندر انواع قولنج و این پنج فصل است فصل اول  
 قولنجی که از آماس که مرهم میشود علامت وی تابت تیر بود و دم زرد  
 زود و با آروغ بود و باد که از شکم وی بیرون آید کنده بود و شکنجه  
 بسیار بود و می کردن صفر اسب بسیار بود و ضربان و خلدن بدید  
 علاج وی ضد بود اگر امکان بود و اولیتر است که رک با سلیق کشاید  
 و بارک صافن و خون بسیار بر دارند بکرات اندک اندک و باب  
 کسری و خیار جنبر با شکر و روغن بادام خورد و حفته کند صفت وی  
 کپورند آب بکند نشا رده و پنجاه درم سنگ روغن کبچد و درم سنگ  
 قورقونان دو درم سنگ و استمال کند و اگر آن آماس از ماده تیز  
 لغزاع بود این صفت استمال کند کپور و تخم منقح و تخم خاوری و تخم آسپا  
 از هر یکی یک کف با یکین آب بپوشند تا ده استار باشد و سیالانند

و بکبرند این آب سی درم سنگ پانصد با شکر سرخ ده درم سنگ  
 روغن بنفشه ده درم سنگ استعمال کند هر روز الوی مقشر در جلاب  
 زغاره کرده ده عدد با پست عدد بخورد و اگر از خوردن غذا امار خشک بود  
 شراب بنفشه و خیار شنبه با جلاب خورد و صفت دوی بکبرند فلوکس خیار  
 شنبه ده درم سنگ با یک غداره آب بچوشاند و پالایند و با بلغمی  
 روغن بادام با جلاب پیاز و بخورد و فصل دوم قولنج که با غلیظت یا  
 بادی غلیظ باشد سببی از خوردن غذا امار بلغمی بود چون شیر و خیر آ  
 و زرف و زرنه و گوشت گاو و گوشت ماهی تازه و نان نظیر و قنایف  
 و از میوه چون شفا لودام و در زرد الوی خیار و خیار بادوک و کدو  
 خربزه و انجیر بدین مانند کلسه دوی پیشین این چیزها بلغمی خوردن بود و سبب  
 باد غلیظ غذا امار باد انجیر بود چون باقل و ماش و نخود و کدو و انگور تازه  
 و دوغ و زباد شراب مزوج و انجیر بدین مانند کلسه دوی قرار داده  
 و گاه باشد که شکم خرم باشد و در سخت باشد که سار و درم را  
 سوراخ میکند علاج دوی از صابون شانه سازد و اندازه دانه صمغ  
 و استعمال کند و شانه بیک سار و سار و در زرد و در سار و در سار  
 قولنج صفت دوی بکبرند فلوکس خیار شنبه ده درم سنگ پانصد با شکر سرخ ده درم سنگ

زرم کند و چندان که کفایت بود از روغن شیره بکار برند و شانه سازند  
 و درازی شانه چهار انگشت بر یکدیگر ضم کرده باید و قوی گفته اند که شست  
 صفت حقه که نافع باشد مرقولنج و بیک تظلی و بلغمی را بکبرند تخم بادین  
 و تخم کزنس و تخم شبت و امینون و هزار اسپند از هر یکی چهار درم  
 در روغن دیگر از هر یکی پنج درم با یکینم من آب بچوشاند تا نیمه بماند  
 و پالایند و در وی حل کنند ده درم فایند با شکر سرخ و صفت دوم  
 قوره نان و ده درم روغن تخم معصفر یا روغن کجند و استعمال کنند  
 بجز سبت و کوارش مگونی در آبی که اندر دوی مگونی و کرد یا جو شیده  
 باشد حل کند و بخورد فایده کند و اگر با این معجون حب الفار باید ادا  
 نافع است مرقولنج یکی و استقار طبعی را بقایف نافع و در چهار ریا  
 که از یاد بود و قوی که مزاج چار گرم بود تا لیف محمد ذکر یا ست صفت دوی  
 بکبرند بزرگ سداب خشک ده درم سنگ ناکلوا و زیره و شونیز و کاسم  
 و صغره و کرد و یاد نظر اسالیون و باد ام تلخ و بیسل و دار بیسل و بودین  
 از فاد حب الفار و جند پند شتر از هر یکی دو درم سنگ سکنج چهار درم  
 سنگ چار شتر درم پند شتر از هر یکی دو درم سنگ سکنج شبت بکدرم  
 سنگ چار شتر درم پند شتر از هر یکی دو درم سنگ سکنج شبت بکدرم

روی بیدند بعد از نری شکم و معجون باد مهربه اندر قوی بچی نیک  
 مفید است و این باد مهربه خفیفست بکیرند تخم هزار اسبندده اثار  
 بکوبند و بویزد و باره مشوی غسل مصفی معجون کنند شربت نیم درم سنگ  
 و پریمیز باید کردن از میوه نام تر خاصه از مردود از ترنا و از خوب باد بکیر  
 و از که دو از خیار و زرد الو و ارش آب مزوج از اینها صذر باید کردن  
 فصل سیم اندر علاج قوی بچی که از خشک شدن ثقل باشد  
 اسباب وی یا از خشکی اطعمه بود یا از اندک خوردن بود از مقدار خوردن  
 یا از بسیاری میزیدن بود یا شکم وی سخت گرم بود یا از ریاضت  
 بسیار یا نفس خود زرده وی خشک مزاج بود یا از بلغم رنج بود که برده  
 روده کرده آید تا غذا را بکیرد و بدارد تا خشک شود اما آنکه بسبب خشک  
 غذا بود همچون کاه رس و ارزن و کویرخی خوب بود سنجید و مایه نصیب  
 و آنچه بدین ماند علاج وی شراب نغفیه بود و با جلاب و بلغم  
 وی بکیرد و بایند و باره و فن شیره که در وی بکیرد و تا نیک کرده  
 باشد بخورد اگر شانه کیند از کب و سایرین و در همین روده  
 برابر از کب آب بکوشند تا سطر شود و از وی شانه بکوشند تا سازد  
 و بکیرد و نیم غده اجرب و شیرین میوه بود اما آنکه از گرم خوردن بود

علاج وی از مقدار خوردن زیاد وی باید و لیکن غده اجرب و  
 شیرینی باید و اما آنکه از بسیاری کیر بود <sup>عین</sup> غده صفتی آن بود که کیر بسیار  
 آید و بیشتر از عادت آید و باشد نیز از اسباب دیگر از چیز نام تر خوردن  
 علاج وی خوردن خیار جنبه با جلاب صفت وی در فصل اول ذکر  
 کردیم و الوی تر غار کرده با جلاب بخورد و هم نیک آید و اما آنچه از کب  
 شکم بود علامت وی آن بود که تشنگی غالب بود و شکم دائم خشک بود  
 علاج وی پیش از طعام میوه نام تر خوردن خربزه <sup>جزیره</sup> صفتی و الوی نام تر  
 و آنکه در سبب نیم نخچه که پوست و دانه او را پیرون اندازد و در الوی و شفا  
 و حبه کند تا شکم وی دائم نرم بود و اما قوی که از بسیاری بلغم بدید آید  
 و بیشتر خود این نوع بود علامت وی آن بود که از پس ناگواریدن طعام  
 افتد و از پس صغیفی معده و شکم سخت بود بیکار که بکیرد تا باد از وی  
 بکیرد و بایند و در از روزه آروغ و باغشان بود بسیار و در سخت کند  
 و عرق <sup>سود</sup> گرم آید و غشی حق کردن استعاضه لازم بود و علاج  
 شکم آوردن بود بکیرد گرم از اول با بکیرد میان و باز تا آخر بکیرد و کاه رس  
 منسل <sup>سود</sup> گرم از اول با بکیرد میان و باز تا آخر بکیرد و کاه رس  
 و کاه رس صفت آن کیر می که شکم نرم کرده است استعاضه

کند و فزونی از آب بسیار خوردن و از گویخ و ماش و کدو در دود اهل  
 غور با و ناردان و سماق و زرک و آنچه بدین ماند دور باشد حضرت  
 حقه نرم بگردانید زرد سپناه عدد سپوس یک کف خطی یک کف برگی  
 اندر بسته در یک جگند زده عدد این همه با در طل آب نیز تا یک طس ماند  
 و صافی کند و بروی افکند بگردم سنگ توره دوده درم روغن شیره بوی  
 حقه کند و اگر خواهد تا تیر کند یک مشت ~~سپید~~ سپید با وی بار کند و استعمال  
 کند صفت شانه سپید بگرد بوره نان ده درم شخم حنظل و نقل و سبب  
 از یکی پنج درم سقمونیا و نیم درم مرمر جمع کند و شانه سازد هر یکی  
 یک مثقال باشد یکی بر گیرد شکم کشاید صفت حقه تیز بگرد و شخم  
 حنظل ده درم منظور لون باریک پنج درم بخور مریم و نیم درم این همه  
 را بچوشانند و صافی کنند و در وی حل کنند درم قطران سه درم حنظل  
 و حرمیان یک درم سبب یک درم و جاب و شیر نیم درم شانه سپید  
 یک مثقال و بروی بریزد و شش درم در من بید و بگرد این حقه را  
 آن وقت استعمال کند که کار صفت شود یا تلاوت اهل دین بود  
 و اگر در دست بود مقدار یک درم از این بگرد بگرد و در دست  
 اندک علاج بیداد شش اید و شش اید و شش اید و شش اید

تباری رب ارحم بود و پاریس یا رب حمت کن و این نوع از تولنج  
 بود و بنابه ترین از انواع تولنج است و اندک کس ازین پیماری  
 خلاص یابد خاصه این بیماری زنجبیلی گند و اوروغ وی کند شود  
 و از عهت وی بوی کنده آید محمد بن ذکر بای میگوید هیچ ندیدم ازین  
 بیماری خلاص یافته باشد علاج وی آغار حقهها نرم کند  
 مثل آن حقه که با بونه و بنفشه و تخم کتان و خطی سپستان و گند  
 جود سپوس کندم کرده بوند بار و روغن گند بسیار و فایند و نمک  
 هندی اندکی و چنان باید تا نایره محقه و از بود و سوراج بسرنای  
 بودند سیهلوتا مادار و بردنای برین برسد و نقل را نرم کرد اندک ایلا  
 اندر رود و کانهای برین باشد و تولنج اندر رود که بنهها و قولون  
 بود و بعد از آن حقهها بقوت کنند و چهار آب زن اند  
 شانه یا آبی که در وی با بونه و کلین الملک و کرب و شبت  
 و بنفشه و سپوس و پنج خطی و پنج سوسن جو شده بود در روغن بنفشه  
 بار و روغن با بونه بار و روغن گند بایمور صفا بگرد از بد شکم  
 اندر مالند و بگرد و ملاطی که در تولنج از کندن که از شکم نقل آمده بود  
 این طبیعت از این در دود اگر این طبیعت از آمان سن گرم بود

ایشان آب غلبه الشعب و آب لسان الحمل و آب کسبی از هر یک  
 پست درم سنگ باده درم نلوس خیار جنبه پاک کرده بوشانه  
 و پالانید و درم سنگ روغن بادام و ده درم سنگ شکر بپزند  
 تا بخورد و اگر این آماس سرد بود در اماه الاصول دمسد یا خیار شنبز  
 جو شیده و پالوده یا روزه سرد بخورد و حقنها گرم بخارند که تیر نبوده و گاه  
 باشد که این علت سبب التواء معاش شود و این التواء معاش سبب  
 یا کشتی گرفتن بود یا افتادن از جای یا کشتن از بهلوی بهلوی  
 دیگر یا از جستن یا از بار کران برداشتن علت می آن بود  
 که بعقب حالی ازین حالها بدید آید علاج دی حقنها نرم بود آب  
 گرم خوردن بسیار بار و غن اگر با این به نشود او را بگرداند ازین  
 بهلوی آن بهلوی تا آن روده راست شود و اگر بدین به نشود نیک  
 و الا لحنی سیما ب زنده بخورد و اگر سبب ایلامی است و اگر سبب  
 و از التواء بود و مقدار سیما درم سنگ باده و درم سنگ شکر  
 اندر معده در سنگ باده و درم سنگ باده و درم سنگ شکر  
 سبب بر روده بعضی کسب سیما سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
 همه نیندین نیز اگر کتفا سبب سیما سبب سبب سبب سبب سبب

چهار را بگرداند از شکل شبکی و شکم در اینجا نند و اگر سیما ب  
 خوردن رادل نذارد لحنی سرب را گرد کند چون بازو و بالعباب  
 خطمی آن را بخورد و کلنگین با زرد با قناب نهب دمازی کلنگین  
 قوت تربد کیر و دوازین بخورد این نیز نیک آید فضل نیم اندر علاج  
 قولنج که سبب کرمان و حب التریج بود  
 از بهر آنکه کرمان رطوبت طعام را می نرزد و فعل خشک شود و قولنج  
 میکند و علامت زردی که سبب شود بی قرار و درد شکم و غشیان  
 بود و لون زرد و در خواب از دمان آب بسیار آید و دندان  
 می ساید در خواب و با این همه کرمان از دی افتاده بود و او دید بود  
 دلیل دست کرد و علت گرم است و اگر یقین خواست که بدانی  
 که این کار را چهار را بگرداند در آرد تشنه کن د آب مده و باز بیج  
 پاره بر ناف و می نه یا مال بدن سردی کرمان انجا کرد آید  
 انجا کرد و در شمع طبع آب سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
 و می سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
 و علاج کرمان سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
 و الا لحنی سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب

دازد بخورد علاج وی با خود و مادار و یا حقه و یا نهاد بود و در وی نیک  
 مجربست بکبر دستخ که او را پاری و خشیش کویند و ترس و بزرگ  
 کابلی مقشره و قطره و ترس و قنیل از هر یکی پنج درم سنگ زرد سپید  
 محکوک پانزده درم سنگ شربت از وی پنج درم سنگ با شیر خام  
 بخورد و بر کسکه ثابت بن فرقه میگوید اندر علاج کرمان خود  
 کلان وجب القرح این دارد تا نافع است بکبر بزرگ مقشره زرد  
 و ترس از هر یکی چهار درم مک سیاه دو درم منظم شمش درم  
 شربت پنج درم با شیر خام بخورد این ماسو میگوید بک شفا ل  
 را بگوید و منشا رود آبش را بخورد و اسهال وجب القرح کند و دیگران  
 بهتر بکبر بزرگ مقشره کوز و خوا و دانه بیرون کرده از هر یکی ده  
 درم سنگ هر سه را نرم بکوبند و بهم بسروشند و شبانگاه بر کسکه  
 بخورد و بخسبند و با نداد گرم کرده و دانه را از وی و در وی نیک  
 از اسهال مندر خفته بر آب و درم سنگ کسکه که در وی بخورد  
 ناسه اما دانه تو لنگر کند را بکسکه شسته و در وی نیک  
 کند بزرگ شفته از وی کویند و بکسکه بر کسکه که در وی بخورد  
 قطران و چید کلان مقشره از وی ترس نیم بخورد

و مغز صم

ضار حد  
شرب بن وج

سود دارد و دیگر این در وی گرم در از وجب القرح را با غلاف فرود  
 می آرد که اندر وی غلاف بوجب القرح بود نیک مجربست بکبرند  
 بزرگ مقشره درم ترس و ترس از هر یک نیم درم سنگ  
 بکدرم زرد سپید و درم حب التبل بکدرم بکوبند و به پیرند و بخورد  
 با سرکه آب استیخته باشد و این شربت تمام است و حوزنده  
 این دارو سه روز بر پیر کند و هر روزی شیر تازه بخورد و روز  
 چهارم دارد و بخورد همچنانکه در اول ذکر کرده شد با بسبب دوم  
 اندر علاج چار یا جگر این سه فصل است فصل اول  
 اندر علاج سوء المزاج گرم جگر جگر اعضا رسد است اندر تن چون معده  
 و دل و هم چنانکه اندر مقشره قوت نفسانی است و اندر دل نیک  
 حینانی همچین اندر جگر قوت طبعی است که همه تن را از پست کند  
 و غنچه و در قوت و اختلاط را معدن و است و همچنانکه مغز سرد و دل مزاج  
 خویش معتدل بماند و بیست و پنج فصل است فصل اول  
 همچین بزرگ جگر و مزاج نیک است و در وی بیست و پنج فصل است  
 وی نیک است و در وی بیست و پنج فصل است فصل اول  
 کوی و در قوت و جگر نیک است و در وی بیست و پنج فصل است

اندامها خادم ویند و یاری دهنده مر اور اجون سلامت بوند  
 از افتها و بزاج خویش بوند و بهینه طبیعی بوند جگر نیز مزاج خویش بود  
 و کارها، جگر سلامت بود و تن غذا یا بد و تولد اخلاط بدان اندازه  
 بود که بکیت و کیفیت که حاجت بود مر طبیعت را او ندرست بود  
 و چون از مزاج خویش بگرد یا بهینه تباہ شود یا این اندامها  
 که خادم ویند یکی یا همه بزاج بگردند یا بهینه انگاه افعال وی تباہ شود  
 و سبب کردند هر چهار بیمار از زهر آنکه هر اندامی چون از مزاج  
 بگردد و از بهینه خویش قوت وی ضعیف گردد و فعل وی تباہ شود  
 و از آن بود که یا نقصان پذیرد یا ناچیر گردد که اسبج فعل نتواند بجا  
 آوردن یا فعل وی بر گردد و اخلاط نیز چون از مزاج خویش بگردد  
 بکیفیت یا از آن مقدار که باید زیادت یا نقصان یا بقوام گردد  
 مر چهار بیمار عام چون سود المزاج گرم و سود المزاج سرد و بهینه تباہ  
 شدن مزاج و اناس گرم و اناس سرد و اخلاط بگردند و  
 وضعف وی و چهار بیمار خاص چون برقان و اسبج و غیره  
 اما علامت سود المزاج جگر گرم است و تپش و گرمی و خشکی و  
 و شدت طعام باطل و زردی و کبودی و کبودی و کبودی و کبودی

سیاه شود و لب کن سخن گفتن کران بود و تن وی خشک و لاغر بود  
 و آب زنگین علاج رک با سلیق کشتاید و شکم نرم کند مکنه نرم  
 بعد از آن کشکاب خورد و وقت سحر سنگکین خورد و وقت  
 بگرد یک رطل خل حمز و یک رطل آب و سه رطل شکر و یک شانه زنا  
 فوام بگرد و اگر کسنی و تخم کسنی اندر سر کادی ز غار کشتند سه جگر یا  
 کشاید و شکین حرارت را کند و اگر بجای آب مارالورد کند حرارت  
 جگر و معده را زودت سکین کند کشکاب با این سنگکین خورد یا  
 کشکاب با آب عنب الثعلب یا آب کسنی یا باب کخم خورد خورد  
 و سنگکین و جبار و جبار جنبر و آب کسنی را خاصیتی است اینجا همه  
 چهار بیمار جگر بطریق استعمال آب بقوله بگرد ازین تر تا هر کدام که باشد  
 و بگرد و نشارد و آب ویرا بگرد و یکوشاند و کفش بردار و همانند  
 تا صافی شود و بگرد ازین آب صافی بیست درم سنگ با سنگکین  
 مذکور بجا بیزد و بگرد و قوس بزرگ نافع است و مقوی جگر است و  
 و حرارت بگرد و سنگت و بگرد و عصاره زردک خشک کرده و درم  
 سنگ و اگر عصاره سنی بزرگ را بگرد و تخم ویرا پاک کنند  
 و کوشند ویرا بجای عصاره درم استعمال کند کل شیخ و طبیب



از هر یکی پنج درم تخم کسنی و تخم کدو و تخم کدو کوک و تخم خیار و تخم خرفه  
از هر یکی سه درم سنگ تخم بادایان یک درم سنگ کباب کل قرص  
کنند شربتی از یک درم نادر و درم باسکنکین مذکور بخورد یا آب خرفه بخورد  
ضاد مندهش نافع است صفت وی بکبر و صندل سنج و سپید و گل سنج  
و فلفل و شیاف مایه و کافور همه را نرم بکوبد و آب غلبه اشک و انگ  
سکه بپايزد و بسرشد و ضاد کند و اما غذای وی همه ترش می باید همچون  
آتش زردک و آتش غوزه و آتش سماق و نیشو و خرما سندی و درین  
اشبارک جکزد و استغناج باشد صواب با گوشت مزج و مزج دشتی  
و پرند و اما شربت و آب خشک بخورد و از شراب حوزون پر سر کند  
در گنگ سخت زبان دارد نفس دویم اندر علاج همه المزاج جگر سرد  
ظلمت وی سپید و زبان بود و تشنگی کم و تغییر رنگ با زیری  
یا سببهای و بول وی سپید و غلیظ بود و اشتها طعام زود و پدید آید  
و لیکن دشوار کردار و نفس وی است بود و دایم شکم وی پر و در  
انچه پدید آید و اما صفت وی بودن سرد و لالی شربت طعام بود  
و نفی برودت غالب شود شربت طعام اندک بود و تخم کدو کدو کدو  
بسی وقت خفتن از این شربت و صفت وی بکبر و شیاف و شیاف

و بادام تلخ مقشر و استین از هر یکی یک جزوه را نرم بکوبد و بویزد و بخورد  
و آب عجن کند و قرصها سازد و یک درم تا یک مثقال و در سایه خشک کند  
شربت یک قرص باسکنکین عسل بخورد و از اصل اشک و از اصل الیو  
باسکنکین عسل هم نافع است و جگر که خشک کرده و کوفته و دو دانگ  
سنگ و دانگ ریوند چینی با پنج درم کل با شکر شسته بود مندا باشد  
خاصه اگر سه با جادو بدمنش و در شختی دیگر جگر که خشک کرده بکدرم آید  
ریوند بخورد بیماری گرم را و سرد را نایده کند و اگر بیماری از گرمی  
بود با بکسنی باسکنکین یا باب سرد بخورد و اگر از سردی بود شرب  
خیرین بخورد و هر شبی وقت خفتن امانا بسیار بزرگ باد و اما اشک  
یاد و اما اشک کم بخورد و در صفت قرص ریوند بکبر ریوند چینی مشت کوفه  
و یک معسول از هر یکی چهار درم تخم کرفس و خافت و ایمنون از هر یکی  
سه درم نرم بکوبد و بپزند و باسکنکین عجن کنند و قرصها سازند  
هر یکی یک مثقال صفت قرص اشک بکبرند لک پاک کرده و ریوند چینی  
و مصطکی از هر یکی سه درم سنگ استین و تخم کرفس و ناخته و از خود اهل  
و مغز یا دایم تلخ و مستط و زردینه و عصاره عاقت و اسنودون و حنظل  
از هر یکی یک درم نیم درم ریوند و زردینه و عصاره عاقت و اسنودون و حنظل

صفت اثنا سیه بزرگ بکرمه در عفران و اینون و غیر میان و تخم  
 فک و شط درم و درود مانا در تخم خشک سیه و سبب و سبب و غایت  
 و بعضی نسخه اندر رخ عافت با عصا در غایت در دست بر خسته  
 و جگر که خشک کرده از هر یک برابر آنکه گرفتنی است که بوز بوزند و آنکه  
 حل کرد نیست با شراب صافی حل کنند این اصل است فاما شکر و عسل  
 کفک برداشته و در نیم سنگ دارد و با معجون کند شربی از وی دو نیم تا درم  
 سنگ بصاره کنی یا بر سبب یا بر آب می خورد بعد از  
 شش ماه و معنی اثنا سیه آیم و بهتر کنیم صفت دو از آنکه کم نافع بود  
 م بهار بسیار که از آنکه جگر و سپرز بود از جهت سردی و سردی بکنند  
 که اندر همه ایشا بود و منافع وی بسیار است اندر امر آن جگر و سیخه  
 جگر و ابتدا از استقار افایده کند بکرمه سبب و سبب و اسارون  
 و درینه از هر یکی دو درم در سینه و شط و قطع الا و در مصطلک از  
 یکی یک درم زعفران و یکم کنی از هر یکی سه درم با عسل معجون کنند  
 شربت یک مثقال با بار العسل بخورد و این معاد کند و جگر بر نهد  
 بکرمه سبب و در عفران و در نفل و شط و تخم و شراب  
 کهن و اندکی بود و مشک یا یک درم آید و با شراب جمع کند و بکرمه

بر آنجا نهند ضامی دیگر نافع بود و ضعیفی جگر را بکرمه و سبب و مصطلک و این  
 رومی از هر یکی یک درم کل سنج سه درم عود و سبب و سبب از هر یکی  
 دو درم زعفران یک درم روغن مورد آن قدر که پامیزه معجون ذکر با  
 میکوید وقتی اندر جگر چاری یا دردی بود و بهتر است از استقار باشد  
 رفتن و غده کبشک و جگاک و قلیه خشک و دلیل و در چنینی و کبشک  
 و آنجا بدین مانند مویز جگر از هر یک باید که دایم مویز بخاید فصل سوم  
 اندر علاج آماس کرم که اندر جگر بود و این آماس تا مجذبه  
 جگر بود یا بمقعر جگر آنجا مجذبه وی بود بسودن بدید بود و آنجا بمقعر بود بدید  
 نبود و لیکن دیگر علامات بود که تب تیز بود و قی صفرا می بود و تشنگی  
 سخت بود و گاه بود با وی خلک بود که ناگاه بر قان کند و در آینه  
 یا بدید به بلوی راست و زبان سرخ و سیاه بود و شتوت طعام بود  
 و تبخیر موی بود و در دخیز و سخت و اگر آماس مجذبه جگر بود و در  
 با سخر آن شوک جسد و آماس شکل بلای بود و اگر مقعر جگر بود  
 در دما خلف تا مقعر جگر بود یا خلک بود و بود که آماس بر غصه ها بود  
 در و ندارد از جگر تا مقعر جگر بود و در قی کبک و سبب کبک و سبب خون  
 بر کرمه و مطاقت چهار از جانب راست و اگر قوت و حسن از زمان

باری دهد و بخورد از آب انار ترش و آب کنسی و آب غلب الثعلب  
 با سنگین شکر ترن و یکی حال دیگر بخورد از آب کنسی با خیار صبر  
 باید که این آبها یک جای بود و سنگین نیمه این آبها بود و جمله این  
 هیچ استار بود یا شش استار ثابت بن قره مسکوید نیکونیت  
 آب میوه قاقلیض دادن مثل آب نار ~~در~~ سب و آبی از هر کج  
 هر کی قاقلیض است سر راه عروق را آنک میکند از ان عروق که زرده  
 میریزد و منع میکند از پیرون آمدن و اما س زیاده میشود خاصه اما سی  
 که در مفر ~~کوبه~~ و اما اگر در حد به جگر باشد نیکو باشد انبر باریس در بخانیک  
 نافع است صفت وی بگرد گوشت زرک ده درم کل ~~کلی~~ شیر از هر  
 یکی بیج درم مغز تخم خیار مغز تخم کدو و تخم خرفه و تخم کنسی از هر یکی سه درم  
 تخم بادیان دو درم شربت دو مثقال با سنگین ساده و اگر سرفه  
 بود درین قرص زیاده کند رب سوسن و کثیر او هیچ چیز قاقلیض نشاید  
 باول و باخر که اول قفقس کند و باخر کرده اندر جگر بود بکر اگر کم کند  
 و باز باخر آماس و سخت کند و هیچ دارد و نیز نشاید که باول حرارت  
 پیغز آید و یا نوبه ~~کلی~~ که در راه ~~منصف~~ تمام است از  
 ملا هر انکی لطف میکند و سده ~~کلی~~ که بیکه ~~کلی~~ نیز باید از

گوشت ماهی و هر سب و عصفیده و لاکجه و هر جاز گوشت کوسند آید از شکم  
 نشاید آنچه بدین علت را که آماس سخت کند و مندر باید کردن از دست  
 بول علت در مفر جگر بود و خدر باید از مسلمات علت محذب جگر بود وی  
 باید مانند طبیعت در قبض بود در ان زحمت خطرست و هم فی باید مانند  
 در اسهال با فراطوت ساقط میشود و اگر حقد کند باول مار العس  
 باید و فوزه و فطوریون باریک و باخر اگر ترسیه و خواهی تا آماس  
 سخت نشود انگاه پیغز آبی برین حقد دارد و مای قوی چون زونا و تخم  
 حنظل و فطوریان باریک با ~~سست~~ ~~سیم~~  
 اندر علاج آماس هر که در جگر بود ~~کلی~~ سنگین دهند با پی  
 که عدد و مصطکی در وی نخته باشند انگاه اقراص ششین بکار آید با سنگین  
 یا قرص یک با سنگین چون آماس سست باشد مار الاصول  
 بدینند با و اول الکرم یک مثقال و مثقالی روغن بادام تلخ صفا کیسل  
 از تده بگیرد و حشوق نرم بگوید بشیر کا و روغن سوسن و بر جگر این  
 نوع با سستقا کشد تده و اول الکرم علاج کنند و مار الحسن با سنگین  
 انگاه اقراص نقل است و در انجا سیه و سحر نماید هر علاج که اندر علاج  
 نبرد یاد کردیم انجا صواب آید و اگر آماس سخت باشد و سودای

و یا میرز و کلر کرده  
 زنند آماس جگر بود  
 و بجز است نوع برداز  
 اهل سخت هم

طبع زوفاد بند سفت وی بکیر و جلد ده درم تخم کنان صفت درم زوفاد  
 خشک سه درم پر سیاوشان و پنج سو سن از هر یکی پنج درم تخم خلیج و  
 تخم خجاری از هر یکی چهار درم پنجه دره عدد مویزدان پیرون کرده پست درم  
 به پزند و صافی کنند شربت جمل درم ماهه شقال روغن بادام تلخ یا شقال  
 روغن پند پنجه وضما کنند صفت وی بکیر و تخم کنان و جلد از هر یکی  
 ده درم میوه تر و موم سپید از هر یکی پنج درم به مرغ و پیه بط از هر یکی صفت  
 درم روغن نار دین پست درم و ماز و کینه موم روغن سازند و خود  
 دیگر بکیرند سر کین کا و بسر که بچو شاند و استعمال کنند جگر کرک را خاصیت  
 اندر همه بیماریهای جگر اگر از حرارت بود یک درم آب گسی بدهند  
 با سکنکین یا آب سرد اگر از برودت بود با شراب بدمند و الله  
 اعلم بالصواب  
 اندر علاج بیماریهای سپرز این در فصل است یا با حرارت یا با  
 برودت یا با باد فصل اول اندر علاج آنکه با حرارت بود علامت وی  
 القطاع نفس و تشنگی غلبه حرارت اندر جانب چپ پیشد  
 و تاروره زکینین علاج اول آنکه با برودت است چپ  
 درک و سلیم آب گسی و آب بایز این بهم آمیخته کنند و بشکند

آب غلب الشلب و آب کرفس از هر یکی پست درم آمیخته می دهند  
 ایارج فیقر او غاریقون از هر یکی یک مثقال حب کنند و بدمند و  
 درم غاریقون با پست درم سکنکین سخت مفید است آب کبر  
 که از آب برک پد که تازی غوب کوسیند از هر کدام که مانع باشد  
 ده درم صافی کرده با سکنکین بدهند و برک پد و برک پد در  
 سایه خشک کرده مقدار یک درم سنگ کوفته بهر باید او با دو درم سنگ  
 کوفته صوف کند در دو آس ز ایل کند وضما آب بکیرند پنجه و اکلیل اللک  
 با سر که پزند وضما کنند سپوس را با سر که بچو شاند با برک که را  
 بکوبد و با سر که بچو کند وضما کند فصل دوم اندر علاج و رد  
 سپرز که با سردی بود علامت وی تشنگی نباشد و تاروره زکینین نباشد  
 و کرانی پشتر باشد علاج وی بکیرند انیسون کوفته پنج درم با ده  
 درم سکنکین بخورد و آنچه در د سپرز باشد اسهال کند و سپرز  
 را خود کند این در فصل سخت مفید است بکیرد ایر سا چهار درم این  
 حب ایر سالی طایفه ایسایلیس سپید و سنبلیله اشق از هر یکی  
 درم اشق را با سر که بچو کند و باقی کوفته با وی آمیخته شربت در  
 درم شک با سکنکین کبرن بهر کوبند و کس که این در فصل  
 اشق صوم

کرده است سر روز خوک خور اینده میگوید بعد از آن کشته است سپرز  
 خوک را یافته است و ابوعلی سینا میگوید از آنها که تجربه کردیم  
 و پر سپاد نشان و تخم چنگشت و زرد فاختک از هر یکی برابر شربت  
 سه درم با سنگ کنگبین و اقراص الیکبر نافع است بکبرند حب کبر و حب  
 القعد از هر یکی ده درم زرد اند کرد و برگ سداب و صرف و شونیز  
 و فرج از هر یکی سه درم اشق چهار درم استقلو قندریون صفت درم  
 اشق را بر سر کحل کنند و باقی بکوبند و با وی عجن کنند و در صها سازند  
 شربت بکنیم درم تاد و درم با سنگ کنگبین عسل یا با الاصول صواب  
 است که استعمال کنند این درو تا آب بخورد تا امکانست و اگر  
 خورد اندک خورد از بهر آنکه اگر آب خورد قوت دارد و اسوی جگر شد  
 و اگر نخورد قوت دارد و محفوظ نفس است در علاج در و سپرز که با باد  
 طاعت وی سختی بود و بلند بود و آروغ بود و نفی که بالند فراز کند علاج در  
 ضما و کنند صفت وی بکبرند سه درم و شبت و با سر که بیزند و ضما  
 کنند ثابت بن قوه میگوید خاصیت سپرز آنست که سپرز را میگرداند  
 زرد و بکشد بکشد و شبت و با سر که بیزند و ضما  
 بکشد و خردند با درو ای که بکشد بکشد بکشد بکشد بکشد

کند ابو الحکیم دمشق در کتاب الجامع آورده است این درو سپرز را  
 قوی نیک است پاک کند و از درو تا سپرز این معین تر است  
 صفت وی بکبرند پنج کبر و نرم بکوبد و با سر که تیز و صمق کند و بنا دق  
 سازد و هر روز یکی بخورد اخلاط غلیظ را لطیف میکند و پاک میکند  
 و این سفوف مجربست بکبرند حوق سی درم در سه که در غا کنند  
 یک شب از روز بعد از آن خشک کنند و نرم بکوبند و با درو جگر کنند  
 و نان بزند و خشک کنند بعد از آن نرم بکوبند و از این یک جزو  
 بکبرند و از پوست پنج کبر و تخم بیج انگشت و کز ناز و از هر یکی نیم جزو  
 شربت سه درم سنگ با سنگ کنگبین بخورد و اگر تب نباشد شیرینتر  
 یا با را الحین بخورد نافع باشد غذا گوشت ره با کبر بسیار سیر که  
 بجهت خوردند و کبر سیر که مالیدن و نمک کردن نافع است با سب  
 بیعت و بیج اندر علاج انواع برقان این فصل است  
 فصل اول در علاج برقان گرم برقان تغییر رنگ حد تن بود  
 فصل دوم در علاج برقان سرد که از جگر و زهره بود و سب  
 فصل سوم در علاج برقان زرد و مالند که در تولد صفت بود و از اشاع  
 است و در علاج برقان سفید که مولد صفت است بکشد و نفی که

جگر سخت گرم شود و صفرا پشته میشود و آن که مولد صفراست بطبع آن عم  
 تن است وقتی که نم تن گرم شود با فراط آن خون که در دست میگرداند  
 بسوی زرده اما اسباب غریبه مثل کزیدن جانور آن زهرناک است همچو  
 مار و زبوز و جاره اما آنکه از حرکت جگر حادث میشود علامت وی آنست  
 که رنگ ایشان وزنگ سپیدی چشم ایشان دایم زرد باشد اما  
 آنکه از حرارت هم تن حادث میشود علامت با سودن گرم بود و خارش  
 و تشنگی بسیار و شهوت طعام اندک و رنگ زبان سپید و طبیعت  
 سخت و اما آنکه از سده میشود علامت وی رنگ وی سپید بود و دایم گرمی  
 وی باید زیر بهلوی راست و در تن خارش وی آید بقرط میگوید که ریزقان  
 باشد و در جگرش سختی بود تباه بود و هیچ چیز تباه تر در بیماری ریزقان  
 نیست از ترک علاج وی از بهر آنکه صاحب ریزقان ناکاه بود علاج وی  
 استفراغ کند بصد و اسهال اما قصد با سلیق و اسهال اگر فصد کند جمیع  
 کند زیر جگر یا زیر شان راست یا زیر بهلونا باز نگاه کن اگر خون سیاه بود  
 در ناکن تا پیرون آید اگر سنج بود بکن اما اسهال سفید زرد کند  
 صفت وی بکبر و بیلد زرد با تر زرد در دم خمار بیلد وی پاک کرده پی دانی  
 درم آبی سیاه و غلاب و شپشکان از بهر کی یک کف کشتن پخته

برک کل از هر کی یک کف تخم کسنی تخم کشتوت از هر کی سه درم جلد اپیزند  
 و صافی کنند صد درم سنگ آب ازین بپزند و پست درم سنگ کپین  
 بر نهند و دانکی سفونیا انطاک و اگر با این بیماری تب نباشد مار الجین  
 دهند با این سفوف صفت وی بپزند بیلد زرد درم صبر نیم درم  
 سفونیا مسوی دانک سنگ شربت سه درم و اگر حرارت باشد  
 ندوس خیار شنبز را در آب کسنی حل کنند و بپزند اما آب کرب است  
 با فشار دهی یا مطبوخ وی یا مطبوخ وی از بهر آنکه سده و درم را کشت  
 و محلل است بعد از آنکه مدبر بول است استعمال کند و از بدرات که در نما  
 حاصل است بپزند بکدرم سلینج با شراب کنانه بپزند بعد المسح ابو ال حکیم  
 دمشق اندر کتاب خود در علاج ریزقان آورده است صاحب ریزقان دو  
 زرده خام را بکبرد اندر نیم سکه سرکه زغار کند از اول شب تا روز صبح  
 ریزقان را خرداند نیک بپزدت نفس دویم اندر علاج ریزقان  
 که سبب سده جگر بود اما علامت وی در باب پنجم گفتیم اما علاج  
 سده جگر آنست سنگ کپین که با این خون و تخم کسنی و اسارون را جده با  
 نافع بود و بیلد زرد است که در وی جوشانده باشد در بسیار نشان  
 در این آب کسنی را کسب برین که شوره بکسی که بپزند از هر کی

ده درم سنگ باد درم غار یقون در دروی دیگر کبر خرب و بگویند  
 و فشارند و پت درم ازین عصاره شب اب نیک ده درم آب  
 که رویه دروی جو شیده باشد ده درم ناشتا بخورد و درون نیک میاید  
 بکبرند تخم سرفق سه درم و بگویند و با سنگ کنگین پامیزند و نیم گرم بخورند  
 سرکه و کبر سده بگرد سپرز بکشاید صفت وی بکبرند که تازه یک من  
 و بشویند و یک شب از روز با قتاب نهند و پس از آن اندر قدح آبگینه  
 و چهار من سرکه خام بر روی ریزند و با قتاب نهند و بعد از سه ماه استعمال  
 کند و از شکم ببری خدر کند نفس سست اندر عروق زغال سیاه  
 و سباب و علامت وی بسیار است اگر پان کشیم سخن در از شود  
 اما علاج رک با سلیق یا اسلیم زنده از دست و استغراق با الجین بپزند  
 و تدبیر کشادن سده و استغراق سودا کند با سبب  
 اندر علاج استغراق و آن چهار نفس است  
 فصل اول اندر سوء الحال که سوء القینه میگویند و آن سوء الحال بدیده  
 آید پیش از استیفا خاک کالوم بدید آید پیش از صبح اگر اندر  
 نیاید صبح گردد و این سوء الحالی که در نیاید استغراق از کودا کنند  
 با علامتها از این چهار میگویند که در استغراق بکبرند که سبب غدا

یا از آب که ناشتا خورده باشد تا از وی خون رفتن بود بسیار از همه نفع  
 یا از جهت ماسور یا از جهت حمض و رنگ دروی سپید شود یا زرد یا رونق  
 و تهیج کند و مضمغ فاسد شود و بول و عرق کمتر شود و ضیق النفس بدید آید  
 و ساق ضعیف گردد و علاج وی نفع العبر سود دارد و اگر با سور ندارد  
 و یاره فیقر او اگر قوی تر باشد ترکیب کند اندر پاره شخم خطل و غار یقون  
 و بسفاج و اگر با سور دارد اندر یاره فیقر بجای صبر حفض کند و آن دیگر  
 دارو نامحمان بود بجای صبر حفض کند و بس و آب که خورده و کربا بود  
 کربا که آب شور بود و کربا که آب شیرین بود زیان دارد و آب  
 گرم خوردن گاه و گاه و بجای آب سرد شراب خورد با آب آمیخته و کلکین  
 و مصطکی و عود خام خورده و گوارش سفر جلی با مسهل خورده و گوارش  
 صفت جدید از همه بهتر بود خاصه سبب بسیاری خون بد بود یا با سور  
 بود غذا اطعمای باید با مزه و قوی بود و جب است اندر طعام ایشان  
 آینه اندک اندک مثل سپندان و گندنا و سیر و اندا علم سل و دم  
 اندر انواع استیفا چون کسی آب سپید خورد از وی  
 نشکند و از بسیاری خوردن وی پاره و ساقها پاره سبب  
 آن یا ضعف معده کوچکی یا ضعف جگر یا ضعف عروق بود تا غدا از آن تواند

که در ایندو بگوهر کیوس آوردن که هر غذا و تن ازین جهت اما سبزه  
 کرده همچون تن مرده و انواع استقاسه است و قی است و طبی است  
 و طی سبب قی ماده آب ناک باشد که منقب می شود اندر کاه و ای زهر گم  
 نمانت وی آن بود که شکم پر آب کرده چون خیک و چون مشک  
 و چهار از ببلو پهلوی دیگر بگردانک آب شنود از ببلوی خویش کردن  
 و پاپهاری وی باریک شود و قی شکم چهار را بجنانی آواز آب آید  
 و گران در شکم باشد و سید اسماعیل اندر کتاب تحف السعیدیه در باب  
 استقا و قی آورده است اسهال با استقاهنگ است و قی  
 مستقی را بت باشد اسهال زیان دارد علاج عرض عام  
 در علاج وی خشکی کردنست و پیرون کردن مایه است و آب  
 خوردن ترک باید و تشنگی در سنگی بهترین علاج و دست و در آفتاب  
 نشستن که باد بنود و در ربیک گرم اندر آمدن و در تنور گرم باند  
 آمدن تا چهار تحمل کند نافع است اقواص زرد که در اینست نافع است  
 صفت وی پیکر و زرد کج پاک کرده و با زهر گم درم یک مغسول ریونند  
 چینی نایب و اینست از هر یک سده و نیم و چینی سازه شربت  
 و درم با طبع چینی اقواص شبر منقش نیک است پیکر

سبزم و بیلد زرد از هر یک برابر و صها سازد شربت از دانه کینک  
 تا یکدرم سنگ با سکنکین بخورد هر چهار روز از هر یک باره اگر این  
 قرص منبج عجن کند و جها سازد هم رواست حب شبرم شربت نایب  
 بن قره پیکر پوست حب شبرم یک جزو بادام منقش سبزه کرده سه جزو  
 بکوبند و بسر شند و حب بندند شربت از یکدرم تا دو درم سنگ حب  
 غار یقون هم نافع است پیکر غار یقون ده درم عصاره غافث ریونند  
 چینی از هر یک دو درم سنگ شکر طبر زده درم سنگ حب کتد هر  
 با مداد یکدرم بدینند و اگر اسهال بسیار کرده باز گیرند ضماوی نافع است  
 پیکر دکلار منی آرد جو آرد کادر سوس و سر کین بزوغا که سبب خوب مرین  
 بسره که سرشته ضما کتد دیگر سر کین بزرا با نیکر کچنه نار سیده پاییزند  
 و ضما کتند صفت داروی در یعنی داروی بزرگ آرنده پیکر و مصطک  
 سه درم و ضما کتند سبب کینیم درم بلیل و زنجبیل و سعد از هر یک یکدرم سنگ  
 مثل نمده از دانه شربت دو درم تلخ درم سنگ واجب است که در  
 مدرد اینک نرم بسایند تا زرد در سبب بطرف کجک طعام نان بریان  
 کرده بود و نیم رنگ فاسسته و لند زهر گم کتد و تخم باد بایان زهر گم  
 هر دو نیمه کرده سبب ازین همان را بنده او کتد اگر از کتد شربت بکند

پاییزه جزو صحیح



گوشت تند و گوشت کبک و گوشت کبچک دهنش در میان کرده یا لند  
 نخود آب بخته و اگر از آن صبر نتواند بصبرورت آب دهنش با لند کی شراب  
 پامیزند یا آب انار فاعت کنند فضل سسم اندر علاج استسقا  
 طس بقراط این استسقا را با بس میگوید بختشوع  
 تباه ترین از استسقا طبلی است علامت وی ناف بیرون و شکم  
 سبک بود همچنان که در دمی گران بود و اینجا بود وقتی که شکم پر است  
 بدست آواز نطل و خیک آید در شکم وی باد و آب جمع شود آب کمر  
 و باد بیشتر باد بالای آب بود علاج وی اول مسهل نرم دهند در پر  
 دهند و مسهل بزنند و محلات ریاح و مسلمات استعمال کنند و شکم  
 و پر ابرمانند و بکشد شکمش را نرم دارند سپس گرم و نمک گرم دارند  
 و مانند این و پوسته سمور در و باه پوشیده و گذر و زیره پوسته  
 میخایند و طعام نخود آب بود پر میزند از میوه نارنگی و سیب و گلاب  
 و از ترنما و از سبز بهار پر میزند در همه انواع استسقا نارس در این نوع  
 حب ریوند نافع است سفت دمی بکند و توده چینی و منافات بود کسی  
 از هر یکی سردی غار بختن جمع در هم میزنند این چهار درام میزنند و در شربت  
 دو درم در هفته یکبار بدند فضل چهارم اندر علاج استسقا طبلی

علامت

علامت وی آنست که روی وی تهیج کند و همه تن وی و با هم چشم  
 و دست و پای وی آما سیده بود و تن وی مانند تن مرده بود و اگر  
 انگشت فروش از در همه جای از تن وی منفاکی میشود و تردیدیک  
 یکی بن ماسویه تباه ترین استسقا طبلی است علاج وی بک کردن و ریاضت  
 معتدل کردن و دماغ را بفرزه کردن و معده را با باره فیتر پاک  
 کردن اندر آب سرد یا اندر آب کوه کدو نشاندن و اینجا که آب دریا  
 نباشد نمک اندر آب کنند و چند روز اندر آفتاب نهند بجای  
 آب دریا باشد حب ریوند که علاج طبلی موصوف است نیک نافع است  
 و از ارض شبرم که در علاج دمی موصوف است در اینجا نیک موافق است  
 و مفید است ثابت بن قره میگوید اگر سه درم اهل کوفته و سخن کرده  
 با آب که در روی اهل بخته باشد بطریق سفوف بخورد در همه استسقا  
 طبلی نافع باشد و در کامل الصاعه آورده است گوشت خارشپت را  
 خشک کنند و نرم بکنند و از وی بکند و درم تا سه درم باشد آب  
 کهن بخورد نافع است بکند و طبلی را او اگر از این بیماری است باشد  
 روانیست چهار درم اهل کوفته و کوفته نافع است از این شود  
 با سبب و چشم

اندر علاج چاره‌یاری کرده و مشاهده و این فصل است  
 فصل اول اندر آماس گرم در کرده علامت‌های بی‌لازم مانند اول  
 دق و دست و پایی سرد شود و گران‌درد در کرده می‌ماند گاه در می‌نخورد  
 گاه ساکن می‌شود و آماس اگر در جرم کرده بود ساکن تر بود و اگر غشا  
 کرده بود در دست بود بالا است نتواند کردن و اگر در دوسوی حکر کشد  
 آماس در کرده است بود و اگر در دوسوی مشاهده شد آماس در کرده  
 جب بود اگر این هر دو علامت جمع شود آماس در هر دو بود و دشوار  
 بر کشتن از ببلو بد بگز ببلو و بر شکم و ببلو نتواند خفتن علاج او رک  
 با سلیس زنده اگر ممکن بود و ما را بشعر بخورد باد و درم روغن بادام  
 شیرین در پیریز کند از آب خورده و اگر صبر نتواند مزید مزید کند  
 ز خورد محمد بن ذکر یا میگوید شامخیا از زرباب یک شانه و در آب  
 وی اندک نمکی پاشند و هفت روز از این آب خورد و در آب  
 حکر در کرده بود فایده کند این فایده کند بگر آب حلیه را  
 با ما العسل پیزند و فواید کنند و فواید دیگر نافع است و آماس  
 گرم در کرده و مشاهده است این بود بگر و نفیست خشک کن خیر می‌سید  
 و کل سنج از هر یکی درم هندی سید و هم خورد از هر یکی درم

از جو آورد با فلی از هر یکی چهار درم هم درم بگو بدوی پیزند و با آب حلیه  
 پیامیزند و فواید کنند و اگر اسهال حاجت آید حقیقت نرم استمال کنند  
 در وی پنج خطی و بکنند روغن گمان و حلیه و تخم خبازی جو شیده بوزند و بگر  
 سنج بوی بر افکنده حقیقت کنند و بهترین مسهل درین بیماری انجیر  
 با ما الجبن است یا اندر آب کسنی صفت حقیقت نرم نافع است  
 مر آس کرده و تب تیز را و احتیاس طبیعت را و اجزای را یکشد  
 بگر و نفیست خشک و تخم خطی و کنگ جو و تخم گمان و حلیه از هر یکی درم  
 باد و من آب بچوشاند تا نین باند و با لاسیند و ازین ده سیر  
 بگرند و بوی بریزند روغن نفیست در روغن کل کشتن از هر یکی درم  
 وقت حاجت استمال کنند هر شبی لعاب اسفول و شکر خورده و  
 نافع وقتی که اندر بول علامات نفیست معلوم کنی یا مقدار بول اندک شد  
 انکه در بول خورد و مثل زرد و بنادق پرورد این را مثل مدار که با استمال  
 می‌کشد و اندک علامات نفیست کسب کشته شود و شکر ریخته و کشته  
 صفت حادقی الیه نور تخم خباز و تخم خباز را بوزند و تخم خباز و تخم کدو  
 متفشی و تخم خباز و تخم کسنی و تخم خطی و تخم گمان و تخم خباز را بوزند  
 و بگو بدوی پیزند و فواید کنند و فواید دیگر نافع است و آماس

مسلم

با جلاب یکبار باید خورد و یکبار شب نگاه و یکبار آب آب خیار خورد  
یا آب خربزه که در اطلنج مندی گویند غذا نموده اسفناج و ماش  
مقشر و یکبار آب جلاب دهند مفضل و ویم اندر علاج سرد اندر کرده  
علامت وی وی گرانی پشته بود شکم که کتر بود و علامت بلغم و کسلانی  
نایب باشد علاج وی وی اولی کند بعد از آن کلنگ کبیرین می خورد  
و دایما در آب انچه خورد صفت وی بکشد انچه زرد آن قدر که می  
باید و بردی آب ریزد تا آب زردی دو انگشت بر آید و پزند تا  
مهر شود و باند یک شب و پالانید و آبش را بکشد و نیمه آب  
عسل کنند و تمام آرزند و استعمال کنند و ضحادی که نافع است هر  
اورام کرده و مثانه را از ترکیب بچین الدین سقندی است  
رحمة الله علیه صفت وی بکشد با بون و مخم کتان و سپرس بارنگن  
کچدی بپزند و ضحاد کنند نیم گرم برهمنی جای و مانند ایتانوی نجابی را  
دطن میگویند برهمنی کند و غذا کنند صاحب درم کرده از جماع است  
از بهر آنکه به بیماری رسد که علاج بپزند و در ملک شود و معتقد  
کند از خشک و برک کرنب و یکت بکشد و برکت نخل و کسبوتر  
مسرد و بپزند و در سیاه و سفید و تخم خیار و تخم خربزه و تخم

کچدی ساخته غذا سپوس آب و روغن بادام مفضل سیم اندر خون مزین  
و سوزش آب تا سخت در ریشها که در مثانه و کرده بود علامت وی  
اگر بول خون از کرده بود خون با بول نا آمیخته نباشد لیکن فشرده باشد و  
پاره پاره باشد آید و چیزی می سبجون ریسمان طحی فرود آید و بول  
معتدل در غلط و از غشیان نباشد و اندر نواسیح کرده در وی باشد نگاه  
در وی اندر میان پشت باشد و در برانها فرود آید گاهی میان کتف  
پساید و خون تنگ باشد و از خلیدن مثانه و سوجتن و درد خالی نباشد  
و اگر بول خون از مثانه بود چون پوسته بود علاج وی اگر مزین  
خون از کرده بود مفضل با سلیق است و از همه چیز تا تلخ و شور و تیز و ترش  
برهمنی کند و آب اندک خورد تا حاجت اندک افتد و شب آب نرفته  
و شراب خشخاش خورد و اگر مزیدین خون از مثانه بود این ضحاد بر مثانه  
نهند نافع باشد بکشد آرد جو و کاک بقدادی بریان کرده کلنگ و کل  
سرخ حنظل شاف نامینا برک سماق خرمال و قصب همه را باب لسان کل  
سحق کند و بچین کند و ضحاد کند اگر با بول خون سوزش و حرارت  
نباشد این فرمی استعمال کند بکشد و نظر اسالیون و تخم کرفس و انیسون  
دول و مور اسن و تخم خیار و تخم خیار باوزنگ و تخم خربزه و تخم خرفه

و تخم کدوی شیرین همه را نرم بکوبد و با رطل معجون کند و قرضها سازد  
 و شربت بکند درم باب غسل ساده دهند اما اگر حرارت باشد با آب شنبلیله  
 دهند این سر اینون بکوبند هیچ چیز فاضل تر نیست در علاج قروح آلات  
 بول از شیر خوردن و از آنچه خشک بر میسر کند از بهر آنکه قروی صلی است  
 ریش را صلی میدهند و از اتحام مانع میشود صفت اقوام شب کرمی است  
 و بول خون را بکشد شایع کوزن سوخته و کثیر اوشب بانی در کل اینی شسته  
 و کلن رو تخم خرفه از هر یکی یک جویمه را نرم بکوبد با آب عصاره خرفه قرضها  
 سازد شربت دو درم سنگ بسایند و بدهند هر روزی باشد آب  
 وقتی که بشیر خوردن علاج کند واجب آنست که اول شیر خوردن و چند  
 روز سپس شیر بز خورد و در آخر شیر گاو خورد و شربت نغشته و شیر هر دو در  
 ساکن کند و اگر درد اندک بوده اگر در سخت بود در پشته اند و قصب  
 و اندر سر شانه نغشته کنند قصب را بشیاف سپید صفت شانه سپید  
 از فرابادین در دین قلا نسی نافع است در ریش شانه و اندر قصب با بکند  
 سپیده و مغز زرد کند در وضع خویچه و شانه و دم الاخوین از هر یکی  
 یک جزو شانه شانه بکند با بشیر با آب استمال صفت شانه سپید  
 دیگر سپید شانه خرد مغز زرد درم کثیر از شانه از هر یکی یک درم

اینون نیم درم با شیر زن شانهها سازند اول با رطل حقه کنند  
 و بعد از آن در بول بدهند مثل تخم خربزه و تخم کدوی شیرین و بعد  
 از آن این شانه را اندر شیر زن حل کنند با روغن کل با آب حقه  
 کنند در شانه و صاحب ریش کرده و شانه را از حرکت باز دارند  
 خاصه از جماع و غذا ایشان سفید اما مجوزه بخت و بدل آب شانه آب  
 ریواج با شرباب غوره یا شانه آب مورد دانه بکار دارند وقتی که بول  
 از خون پاک شود اما حقه بول را محمد بن ذکر یامیب کوبید اندر علاج حقه  
 البول سستی و تقصیر نشاید و اگر در از تر کشد و علاج دیر اسهل دارند  
 بقروح شانه و اخیل میسرند و این دارو نیک مفید است بکبره  
 نمو تخم خربزه هر درم متو تخم خیار و نمو تخم کدوی شیرین تخم خرفه و  
 خشکاشن سپید از هر یکی ده درم شانه و کثیر ادوب سوس از هر یکی  
 سه درم تخم فنک سپید و درم شکر مثل همه دارو با بادا سه درم  
 شبانگاه سه درم با ده درم شانه آب نغشته با بخلاب بطریق سوس  
 بخورند صفت قرم کبر با نافع بود در خون دریم آدن را با کینه در ریش  
 رود کانه را در آدن خون را با سوسه کبره کبره با وضع با دم از هر یکی  
 پنج درم کلنار و عصاره لیمو التیس با لیمو التیس وضع هر سه درم کل اینی

تخم فنک درم صم

از هر یکی که در دم سنگ کند و تخم کز نس و ایندن و خون سپاوشان  
 و طباشیر از هر یکی دو درم سنگ همه را بکوبد و به پنزد و ترس بندد  
 شربتی دو درم سنگ باب آبی بهشت تا بخورد دیگر بول خون باز دارد  
 کپرد که با دناشته و کثیر او منع عربی و مغز تخم کدوی شیرین  
 و مغز تخم خیار از هر یکی سه درم کلن را قاقیا از هر یکی یک نیم درم با  
 لعاب اسبغول یا آب سکنجبین اهل سیر شدند و اقوام گشتند با عصا و  
 خرفه و میز یا آب سماق دهند فضل چهارم اندر علاج کر که اندر  
 مشا ز و اندر قصبه کرده بود انکه اندر مشا نه بود علامت وی خارش  
 و سوزش پوست بود و بیرون می آید با بول همچون پوست کبریا سبزه  
 علامت انکه اندر قصبه مجرای البول بود خارش و سوزش پیوسته  
 بود و دردی شود وقت میزیدن علامت انکه اندر که در دهه و بیرون می  
 آید همچون لعاب و همچون گل یا مثل گوشت بار تا درین و هر دو در  
 خارش خوش می آید علاج و غی و اولابعد با سلیق است اگر کنگر بود  
 پر میزند از تلخ و شور و تیز تر شدن و بهترین چیزی قی کردن است  
 در هر سه روزی یا پنج روزی و مسهل شاید و هر روزی حقه کند صفت  
 حقه دی کپرد با بونه و اکلیل الملک از هر یکی یک کف برک کرب و بر کنگر

از هر یکی یک مشت تخم معصفر نیم کوفته و تخم گستان و حله خشک و غناب  
 و سپستان و سپوس و از کل خیر و از هر یکی یک کف کنگر جو گشت  
 کلان سبوس را و کل خیر و در در خویطه فراخ اندر گشتند این همه را  
 بچوشانند ما همچون مارا الشعیر شود و پالاید از وی صد درم سنگ  
 کپرد و بروی ریزد پست درم روغن نغشته ده درم شکر نیم درم نمک  
 استعمال کنند و نخست چیزی نامی با کپرد نشانه را بشوید و پاک کند چون  
 تخم خیار و خیار باد زنگ و تخم خربوزه و رب سوس با جلاب بخورند  
 با کنگر و هم سود دارد که شیر با کنگر بخورد و با بشوید مشا نه را  
 پاک کند و حقه کند مشا نه را با لعاب دانه آبی و شیر زمان و روغن  
 کل و از بس انکه مشا نه پاک که با شد او را در دهه و ما و میزد که خشک گشت  
 آن ریشها که گوشت بر آرد چون  
 و کثیر او کل از می بچوشند و بد میزند تا بخورد و اما آن دارد که کرب است  
 مرین علت را شاید قوی کاکب و قوی سنده است فضل تخم  
 اندر علاج سلس البول بیرون آمدن بول با شکر و با خردوی فراز  
 سبب دی سبب دی و تری مزاج بود و سستی مشا نه بود و با وی

تشنگی نبود و لاغر نکرد و علاج وی قوی کردن بود و بچنه های کینه دهنده چون کندر  
و کشنیر بریان کرده و بلوط و آنچه بدین مانند نیز سود دارد این دارو صفت وی  
یکپاره بلوط کبر که فرغ کرده یک شب از زرد و باز بریان کرده در مایه کاپا  
و بیلید و آند با آبی بکوشند و باز بریان کنند تا بماند همه را بکوبند و بپزند  
شربت از وی هر روز سه درم سنگ نباشتا بخورد با ناید و این ماسک البول  
بکار داشتن سود دارد صفت وی یکپاره کندر و تخم کلمه شسته و بعد  
خالنجان و زرد و در اسن از هر یکی برابر کوفته و پنجه اندر سبزه کشند  
شربت با مداد و شبانگاه سه درم سنگ بخورد و گفته اند که شربت  
رو باه بریان کرده سود دارد فصل ششم از علاج دیابیطس  
این علتی است که سبب وی از گرم شدن مزاج کرده باشد غیر طبیعی  
کلیت وی تشنگی با فراط و در ایدمان خشک باشد و پدید آید  
آب در حال که خورده باشد هنوز رنگ ناکرد اینده بپزدن کینه و آند  
بول پانزده <sup>طبیعی</sup> معنی و یا بزبان عرب المدولات و اللواته که بگوید  
علاج وی مار الشیر باید خوردن و آب و نماد آب غوره و  
کافور در آب تسکین حرارت کردن و پنجه چینی تمام است و همچنان آب  
دوغ ترش و درون کرده چوبست بجای آب خوردن نافع است و لوله

دیابیطس همیشه بکار داشتن صفت وی یکپاره تخم کوک و تخم خرفه از  
هر یکی پاره درم طباشیر ده درم کشنیر پنج درم کلنا رد و درم کل ازمی  
چهار درم کوفته و پنجه شربت سه درم با ده درم رب غوره بیاید خوردن  
یا آب ناز ترش و کلاب باید خوردن داروی معتد و مجرب است این صفت  
را یکپاره قشور کندر از هر یکی یکینم درم سنگ کلمه یک درم سنگ حفت  
بلوط و بیلید زرد از هر یکی یکینم درم سنگ خرتوت چهار درم سنگ  
حبت الحديد و درم سنگ کوفته و پنجه شربت دو درم سنگ با ده  
درم سنگ کوفته پنجه رب غوره و این ضماد بر کرده و جانین نهند  
یکپاره صندل سپید و کل سبز از هر یکی چهار درم سنگ بزرقوناسه  
درم سنگ کل ازمی سه درم سنگ کلنا چهار درم سنگ کوفته و پنجه  
باب تخم خرفه پانزده درم زرد و پنجه غدا و دوغ ترش و مزور و ماش مقشر  
با استخوانج و مزوره کشک جو و مزوره سود غوره و ماقد این دهنده و سب  
ترش زرده آله ترش و خم مایه مندی و طغشیل اندر عدس مقشر آب  
غوره دهند فصل هفتم از علاج سحر العیون یا که کرمی بول اسالی را  
کوبند و در آب کوبند با سبزه چینی یا سبزه کبک یا سبزه کبک یا سبزه کبک  
در آب کوبند و درون کرده چوبست بجای آب خوردن نافع است و لوله

عسیر گویند

کند و اگر حارقی باوری باشد آب غلبه شنب آب خرد و هند و  
 بجزه نرم است فرغ کنند و اگر سنگی اندر بجای بول مانده باشد در آب  
 که بجاری بول پاک کند بکار دارند صفت وی پیکرند تخم خربوزه ده درم  
 تخم کرفس کنیم درم دو و قود و نیم درم سنگ نیمه دارد ما شربت و شقال  
 پیش از طعام بخورد و اگر خون رسیده اندر مانده باشد یک پیکر و شب  
 یابنی اندر سر که فرغ کند یک شبا زور و پالانید و شکر برین سر کنند  
 و بقوام آرد و هر باید امید خرد و در و ناس که کک نشانه را سود دار  
 بکار دارند و اگر سبب باد غلیظ باشد مار الاصول خند بار و عن بر پیکر  
 یار و عن باد ام تلخ و در اصل روعن سد اب جگانه که در وی خم میان  
 با مشک حل کرده باشد و اگر سبب ضعیف قوت نشانه باشد در آب  
 که کردن نشانه و بوره ارمنی اندر آب حل کنند و با اعلیل فرود چکانند  
 و زهره کا و زهره بز و نیک آب تلخ جگانه سود دارد و شیش که اندر جام  
 مردم تو کند کند با اعلیل اندر نند بول کشاده شود و معنی از حکمای گویند  
 که در کین کبوتر را با جو میاست حل کنند و در اصل روعن زور بز بول کشاده  
 شود و جو به کرده اند که کبوتر به با کبوتر نین و به این است جگانه است  
 و بالند و آن کبوتر که کبوتر را کبوتر وی نند نشانه را وی که نند کند  
 گمانند

عسیر البول را پیکر و تخم بز یک درم ناکخواه و تخم کرفس و نبش زهره  
 نیم درم و از شکر طبرزد مثل همه دار و نازم بگویند و به پزند و این شربت  
 یا پیکر و مثانه کبش خشک کرده و نرم بگویند و از وی سردرم با شراب یکایک  
 بدهند ابو الحکیم دمشقی میگوید این دار و در ار البول کند و بول گرفته  
 کشاید پیکر و سر کین موش دو درم با آبی که در وی شبت جو شایده  
 باشد مقدار دو جره بدهند فصل ششم اندر علاج تقطیر البول  
 و این دو نوع بود یکی با سوختن بود و یکی پی سوختن بود اما آنکه پی سوختن  
 بود سبب وی فساد مزاج یار بود علامت وی آنکه از تیری بول سوختن  
 بود علامت آنکه از فساد مزاج سرد بود بیرون آمدن بول اندک که  
 پی مراد وی سوختن علامت آنکه با سوختن بود ماسک البول سرد بود صفت  
 وی بی هو و مقشر خواجه درم کند رخ سی درم کل از منی و هلید سیاه  
 از هر یکی ده درم ششیر خشک و بریان کرده ده درم این همه را بسیند  
 و پامیزند ششیر سیاه و موم با موم و موم شبا نگاه سفوف کند با آب  
 سرد خور و با آب تخم خرفه خرد و هلید با آب استبول و غذا اسحاق دارد با  
 بادام سبز خرد و قوی که با سوختن بود اما آنکه پی سوختن بود وی حار است  
 ماسک البول گرم باید صفت وی پیکر و کند ز و لیو و از هر یکی چهار درم

حب الحلب و سعد و مروغانجان و فرفر و شاح فرنج در اسن خشک  
 از هر یکی پنج درم این همه را بکوبند و سفوف کنند شربت سرد درم با باد  
 سرد درم شبانگاه و اندر کتاب الکافی کند و بلوط از هر یکی صد درم و  
 صاحب ذخیره اندر کوه السعديه آورده است از هر یکی جزوی برابر غذا  
 فله خشک دارد و از غذا اسه و حذر کند و پوسته انجیر خشک و مویز نمنا  
 با باد ام مقروپسته مغز هر دو بریان کرده خورد و بر پسته از طعام سرد  
 و زباد انگیز همچون سبزیها و دانهها و از ماهی و میوهها و شیرها و از چهار  
 نوع غذا حذر کند وقتی که پی سوختن بود شور و تیز و ترش و تنج خاصه  
 از باطنگان و آنچه بوی ماند فضل نیم اندر علاج سنگ کرده و مثانه بسیار  
 اما علامت آنکه سنگ در کرده بود دردی بود اندر کرده گاه اندر بگاه  
 و گیز که بیرون آید بشواری بیرون آید اندک اندک و آنچه بیرون  
 آید سیاه رنگ بود و اندروی خون رنگ سیخ بود یا زرد و آنچه  
 که اندر مثانه بود علامت وی آن بود که بول ایشان سپید بود و سنگ  
 و بد شداری بیرون آید با درد و اندروی چیزی بود مانند یک سپید  
 با خاک تر رنگ و قصبه این بپوشند بهای بود از علامت بوقت کیز  
 کردن و نیز قصبه ایشان بیرون آید بوقت کیز کردن و خون این سنگ

بشانه آید بول کپرد و این چهار را قصبه میخارد و با قصبه بازی میکند  
 علاج وی این همچون اندر پرانیدن سنگ مثانه نیک عجب است  
 وقتی که مداومت کند محمد بن ذکر با میکوبید بسیار کس با این همچون  
 سنگ مثانه ریزه شد و بیرون آمد صفت وی بکپرد و حب لبان  
 و تخم ترب و دو قو و فطر اسالیون و پوست پنجه کبر و پوست پنجه جادو شیر  
 و بادام مغز تلخ و حب الفار و او خود سعد و سنبل و سلیمه و سفور دیون و  
 حمله و جنطیانا و زراوند کرد سیر سیابانی و اسارون و قودمانا و مر و اشقی  
 و سکنج و مر این ضمعهها را در شهاب سنگ حل کنند با در مار العسل و دارد  
 دیگر را بار و عن بلان جوب کند سیر و با صمغ مخله همچون کنند و جها  
 بندند شربت هر روز و درم سنگ منجوعه بن ذکر یا و نسوخ دیگر شربت  
 از نیم درم سنگ با یک درم سنگ با یک کزنس و پر سیا و شان  
 و اگر با این دانه مقدار آنک سنگ خاک تر شود درم بد مند سخت  
 سفید باشد صفت وی بکپرد و عقارب را در در یک نواندر  
 کند و در تنور گرم اندر زنجبیت نهند و باند تا شش ساعت گذرد  
 و بیرون آید و سخن کنند و تنور یک گرم فی باید تا عقارب انگشت  
 سیاه نشود همان بقدری باید که سخن کرده شود و عن کزنم سنگ

و مثل بیل و فرنج از هر یکی  
 برابر عقل و اشق و سکنج

تخم صح



مفیدست و در ریزانیدن سنگ مثانه و در ماییدن مثانه را و چنانچه در اصل  
 صفت روغن کزدم پیکره زراوند کرده و صلیبانا و سعد و پوست کبر از هر یک  
 ده درم و نیم کوفته و بروی ریزد نیم روغن بادام تلخ و بنهد در آفتاب بگنجد  
 بعد از آن پالایند و فضل را فاش رند روغن را پیکره زنده کرده که درم زنده را پیکره  
 همان ساعت و درین روغن بگنجد و سرشیشه را استوار کنند و در آفتاب  
 نهند و منفعت بعد از آن صافی کند و استعمال کند و از همه قوی تر خون گند  
 بزبان عرب نمیس میگویند بهترین وقت گرفتن خوشش آن وقتست که نگردد  
 رنگ گرفتن آغاز کند و این که چهار سالگی باید و دیگر نو پیکره و در  
 وی آب جوشانده تا شوروی و یک پیرون آید و تکرار بگنجد و خون اول  
 و آخر نباشد تا رود و خون مثانه را در یک پیکره زنده و جانده تا سه دوریزه  
 ریزه بیزند و قوصاسا زنده در جای مشک با درخورد پاک بنهند و زیر  
 دی چترنی تنگ بنهند تا کرده و خاک را نگاه دارد و در آفتاب بنهد تا سخت  
 خشک شود و از ندادت و نم نگاهدازند و بعد از آن نرم بگنجد و وقت حیات  
 استعمال کنند و مقدار یک مثقال است و طبع آن سرد است و از آنکه  
 و از آنکه چهار مثقال است و از آنکه یک مثقال است اندر شهاب  
 شیرین با اندر آب گرفتن این سه نمینون میگویند که تا نفع است

مرد در کرده را و سنگ کرده را و مثانه را مثل وی نیست اندر ریزانیدن  
 سنگ را از اگر ریزه کند با بول پیرون آید زخم دیگر شدن را مانع باشد  
 و در کرده را ساکن کند اگر اسنگ بود یا زورم و این را اید الله نام  
 میگویند بسبب غایت منفعت و هم این سه نمینون میگویند در کبابش  
 خود اندر علاج ریزانیدن سنگ کرده و مثانه پیکره پوره ارسینه پنج درم سنگ  
 بگوبند و بویزند و با غسل بسپارند و در عصاره ترب پیست و درم حل کنند  
 و در هر سه روز یکبار بخورد نافع آید و از اختیارات کند می ترس را پیکره  
 بی برک و فاش رند هر روز زده درم سنگ را ریزه کند نجاصیت  
 نیک عجب است و غذا دهند ایشان را زود کوار باشد چون خود آب  
 از خود سیاه نخته بروغن کور یا روغن زیت یا روغن کبجد سپید  
 کرده و از گوشتها گوشت مرغان دشت و کوی دهند و گوشت بزغال و  
 گوشت مرغ دهند و از میوه نامغز خیار و خیار باد رنگ و خربوزه و انگورو  
 انجیر زرد و انجیر خشک و لندش باها که تنگ بود و سپید و روشن با عمل  
 دهند با شراب سپید آمیخته و این بیماری را علاج بسیارست که در راه  
 پاریم این مختصر کلان شد و این سنگ چند نوع است یکی است بود  
 بهار و زخم و پیکره و دیگر صلب بود بهار و زخم و نیاید مقدار یکماه علاج باید کرد

و اگر با این دارو ناشاینا بدشوق کند و سنگ بیرون آرد با سب  
 پیست و ششم اندر علاج بیماریها که با مردان خاص است در فصل  
 فصل اول اندر علاج اماس قضیب و خایه می باید نگاه کردن اگر  
 آثار خون غالب باشد یا حرارتی رک با سلیق زرد و صفاد  
 کتد با مذهب و آرد جو با آب کشینر تر و آب کسنی پانیزد و بر نهند  
 و اگر حرارت نباشد آرد با قلی و آرد حله و با بونه و پسته مرغ اندر سیخ  
 جنین کشند و در نهند و دیگر کرب را پزند و با رد حله جمع کنند و صفاد کتد  
 یا کپنه آرد با قلی یک جز و کون نیم جز و هم از م کپنه با روغن کتد  
 پانیزد و صفاد کند و هیچ چیز از این مفید تر علاج نیست در اماس و  
 ریش قضیب از قی کردن فصل دوم اندر علاج ریش قضیب که  
 بر قضیب و خایه بود پیکر شفاف مایند و غمزوت و کلنگار  
 و کل سنج و مرد اسنگ بسیارند و بروی بکشد و بکشد  
 منفعت بیشتر است درین علت از دارو دیگر فصل  
 سیم اندر خارش قضیب و قضیب بود تر شرح بود اولان صفاد با سلیق  
 زرد و قی کتد و از چسب نارتر پخته کنند و با طبن در آن حجامت  
 کتد و یکتر خایه و قضیب با دیوچه بر نهند یا کپنه یا کپنه و شفاف

و افاقیا از هر که نیم درم نوشاد و غیره هر کی دانگی سنگ زعفران نیم  
 دانگ سنگ اسناق مثل همه دارو با کوبند و بوزند و بروغن یا سب  
 پانیزد و طه کتد و اگر بسوزاند و روغن کل با سبده مرغ طه کتد فصل چهارم  
 اندر علاج بالا رفتن حصبه از آب سه دو هوای سرد و خوشین  
 نگاه دارد و هفت روز پوسته بکوبد در آید و بکیزان در آب گرم نشیند  
 خاصه در آب کورده و دوائی که از نقره ساخته باشند اندر ارجیل وی کشند  
 و بدین سخت تا عالیان دمیده شود و آرد فصل پنجم اندر رفتن منق بر پوست  
 شکم بدین آرد در تمیجا و علامتها هر گاه که اسنانا خسب بجای باز  
 رود و باز گشتن وی با فر بود و با دست فشار دادن در د کند  
 و سخت بود روده فرود آمده و اگر وقت باز گشتن ترا فر نکند و با سودن  
 نرم بود پسته فرود آمده بود که او را بزبان عرب ثرب گویند علاج هر دو  
 نوع است که باز کرد استد برفق و این صفاد بر نهند صفت وی  
 یکم د کوز سر یعنی عنجه سرد و جزو و مرزنگوش خشک و ما زود سعد و  
 افاقیا و کندر و صمغ عربی از هر یکی یک جزو وضع عربی را باشد اب  
 حل کنند یا با سه که دارو نند اگر کتد و پنجه بوی ترا کنند و بایند و  
 صفاد کتد و بر نهند تا سه روز نکشاید یا هفت روز وقتی که کشاید

چادر آستانه محسبه بعد از آن بکشند و اگر بچکان از ابو قیده میگویند اندر کینه  
 خایه بید آید اگر آب ریخته می شود قیده اما کوسیند و اگر بدل آب باد بود  
 قیده ارجح گویند علاج وی آنست که مقل را در شش آب حل کند و طلی کند  
 بادی که در خایه بچکان میشود بکشد برک سداب و نرم بگوید و از وی بکشد آن  
 مقدار که ناخن یا بر کعبه و هر روز با شیر مادر بخورد تا نافع باشد و صاحب  
 این علت از حرکتهما و کار ما سخت پر میر کند خاصه بعد از طعام و آواز بلند  
 نکند و چیزی کران بر ندارد و پوسته بسته دارند و باقی اولیا البته بخورد  
 و از سببها عدس بخورد و چیزی خورد که پوسته طبیعت را نرم دارد  
 و از طعامها و میوهها باد انگیزند که از حد کنند چون عسیده و گوشت گاو و  
 از میوهها چون مرود و سیب و آبی و خیار و خیار باد رنگ و آنچه بدین ماند  
 و خاصه از جماعت کردن و پیاده رفتن و دیدن و حسرت و چیزی  
 از زمین بر کردن و سر فیدن سخت و ازین همه قدر کند نفس ششتم  
 اندر علاج بسیاری ششتم که منی بسیار کرد و در جگر و در قدام  
 بسیار شود این نیز بیطوری فلان بود و قن تندی بود و روی سسوخ بود  
 و توانا بوقت جماع علاج وی منی کند و شکم آگد و بچکان از ترش و طایفه  
 چون غوره و تخم و زبوج و زبوج ترش و سبب ترش و آبی ترش و کمر

و تخم خرفه و کشنیزه و دوح ترش و ازینها بکار دارند و دیگر تخم کوک و تخم خرفه از  
 هر یکی سه درم سنگ بآب ترشک بخورد و این دارد تا ششوت جماع  
 قطع میکند بکشد تخم کنب و تخم خرفه و تخم کوک و تخم شست از هر یکی شش  
 درم سنگ شربت سه درم باب تخم خرفه و این دارد و مفید است نبات  
 درین معنی و این دارور اطفال نسلی میگویند تخم پنجه انگشت ده درم بکشد  
 برک سداب و برک پنجه انگشت از هر یکی پنجه درم زیره و سعد و کلندر  
 از هر یکی دو درم بگوید این همه را و سفوفی کند از وی سه درم سنگ  
 بناشتا بخورد از پس وی شش آب غوره یا دوح بز بخورد نافع است فصل  
 بنقره اندر علاج بسیاری منی و ویدی و نیدی علاج وی با چوب  
 می باید که در وی قبض و تخفیف بود مثل این دارو بکشد و کرم سداب و اینون  
 از هر یکی دو درم سنگ کلندر و کل سرخ از هر یکی سه درم بگوید و بوزند  
 شربت سه درم بکشد زنیون و خر میان و سعد و نافع و خا و قسط و دار  
 بلبل کوفته و پنجه با اندکی مشک تنبی نموده بروغن سداب اندر کشند  
 بد زمار و خایه و باند رحوا لی این مالسید و قی کنند از طعامها که تری فراید  
 پر میگویند که کهن و در اول شک بکار دارند و الله اعلم فصل ششم  
 اندر علاج ضعیفی ششوت مبارکست مردم مجرود مزاج مدد دارد و بای باید

دادن که گرمی کمتر بود و اگر دارو مار کرم پشته خورد اندر کار ضعیف تر باشد  
 صفت داروی کرم مزاجانرا نافع باشد بپزند تراکمین چهارده سیر  
 و بر آب سرد بکند ازند و پالایند و روشن کنند و باز بروی آنکند شیر  
 تازه بنین هر دو را با تش نرم بپزند تا قوام غسل رسد هر شبی وقت خفتن  
 دو کفچه بخورد نافع باشد صفت داروی دیگر بپزند بسیار سپید  
 و بکوبند و بفت ازند و آب وی بپزند بنین و غسل بنین هر دو را با تش  
 نرم بپزند تا آب باز برود و غسل بماند و نیک بکار داند تا سنوزد و هر  
 روزی دو کفچه باب کرم بخورد و اگر از دوغ تازه و از جفرا ت تازه و از امود  
 و تخم مینوت کرده بخورد قوت تمام حاصل آید و بعضی باشند که از تخم خرفه  
 و بوی کافور چندان قوت یابند که عجب دارند و اگر کسی را مزاج سرد بود  
 این نخود را در آب تر تریک تر غار کنند و اعتماد درین باب با غذیه بود  
 یا بیدار و تا که با غذیه تره یک بود از بهر آنکه فعل اغذیه درین باب تا برست  
 از فعل ادویه از بهر آنکه ماده میشود به تن میرسد و فعل در او کجاست  
 و اما غذا آنکه مرایش از اسود دارد و قلیه بیاز یا بیاز بسیار خنک میکند  
 بر زده غایه مرغ بر روغن گاو کرده و بکشد و آب با کبوتر کجسته باقی که از کرده  
 کرده باشند و گوشت که سفند را کباب کنند بر زرخشت کباب

ک

مراد

66

کند خاصیتی دارد درین و از شته بهما و حلوانا افزوده بار روغن کاه کرده و نمایند  
 کوفته بروی آنکند نافع باشد و اما این چیز تا که باه را کم کند ترش و تا بجز  
 چون آبی ترش و همه کرم و لطیف کشته چون سداب و ماتد او از بهر آنکه  
 نفخ را کم میکند و قیام را منع میکند و لطیف چون جلاب و نفثه و  
 شراب نیلوفر عالیوس میکند در نیلوفر خاصیت است در قطع کردن  
 جماع و ضعف کردن و بوسدن وی و مالیدن روغن وی و خوردن هر چهار  
 وی اما آنکه زیان میکند مانده شدن و بیخ خوردن و پوسته که با بترن  
 و عرق کردن در کرمانه و بازن حالیض جماع کردن وزن نار سید جماع  
 کردن و ازین چیز نامردان را زیان دارد شاید که مرد وقت جماع  
 زیر خسب و وزن بالانشاید کرد که در کرده علت بسیار سپید شود و وزن نا ترا  
 خوش باشد اما مرد را مضرت باشد و منی و درجه شانه آسان پیدا ببرد  
 بر سر یا انزال بریزد مرد که ریش شانه و اخیلی می شود و غری شود و شاید  
 وقت انزال منی را حبس کردن غری شود و استاد جماع نکند که درد کرده  
 و درد قطن حادث می شود گاه یا بشد ریش قصب و اربته می شود و  
 جماع بر امتداد برستی نشاید و کرسکی تشنگی با حال غصیب و مانند کی و غم دریا  
 و اندر کرمانه و بعد از کرمانه باشد این چیز نامرد از اتوقی زمین دارد و نقل

نهم اندر انتشار دایم که موری است که بتشیج میرساند و اگر کسی را در اویم قضیب  
 برپای استاده بود علاج دیا اگر آنجا علامت گرمی بود فصدونی کند و اسهال  
 نکند و آن دارو تا گرمی را کم کند و با کافور است و آن دارو تا سرد و خشک بود  
 بکار دارد و اگر علامت سردی بود آن دارو تا قطع نسل میکند بخورد و غذای  
 که در فصل ششم ذکر کرده شد اینجا بکار آید با سبب است و نهم  
 اندر علاج بیماریها که با زمان حاصل است مشت فصل است  
 فصل اول اندر علاج احتباس حیض حیض بار استادن زن یا طبیعی  
 بود یا طبیعی نبود اما آنکه طبیعی بود سه کوزه بود و او را علاج نبود یکی آنست که  
 زن تا رسیده بود و دیگر آنکه زن را حمل بود و او را حیض نیاید و نیز زن  
 که بچرا شیر دهد او را حیض نیاید سیوم آنکه زن چون حمل ساز شود یا  
 بچاه و نزدیک ثابت بن قره اول بسته شدن حیض سی و پنج سال است  
 و آخر وی شصت سال اما آنکه طبع نبود سبب وی با حار است پوست  
 بود در رحم یا تعب سخت بود یا پوسته خون آمدن از پنی بود یا قوی  
 فر بود یا قوی لاف بود یا با سوز بود در رحم یا سده بود در رحم اما آنکه سبب  
 قوی بود علاج وی ریاضت است و جفهای نیز استعمال کردن و آن  
 تدبیر تا که از بهر لاف کردن است و داشتن اما آنکه سبب لاف است

علاج وی آن تدبیر تا که فریاد نکند اما آنکه سبب تعب است علاج وی  
 فراغت و خوش دلیست اما آنکه سبب حرارت و پوست است علاج  
 وی تا صدمه نیست اما آنکه سبب سده است علاج وی رک مسافن کشادن  
 و هر دو ساق را حجامت کردن و او را مادر حیض خوردن صفت دارد  
 که حیض فرود آرد بگردلوپا سنج و حله از بهر یکی یک کف اینست  
 پنج درم سداب خشک سه درم رومس پنج درم همه را با سه رطل آب بکوشند  
 تا یک رطل باز آید و پالانید و این آب را سه روز ناشتا بخورد هر روز  
 نیم گرم و اگر با این یک درم سنگ و حمر تا بخورد فعل وی قوی تر گردد دیگر  
 بگردلوپا سنج و قسط از بهر یکی برابر بکوبند و بویزند و هر روزی از وی دو درم  
 با شراب خورد صفت آردی دیگر بگردلوپا سنج پنج توت ده درم تخم  
 بادیان از بهر یکی پنج درم تاخواه سه درم همه را چهار رطل آسینند تا یک  
 با آید و پالانید و سه روز ناشتا بخورد هر روزی با ده درم فصل صفت  
 شافور که حیض فرود آرد بگردلوپا سنج و مشک و هر دو را با سینه و بارون  
 پامیزند و بر پشی بر آید پنجم از جوان کوی سجد و بکوشند تن بر گیرد از پشیر  
 صفت دیگر بگردلوپا سنج و حمر تیان و هر دو را با سینه و بارون  
 کا و آب سداب پامیزند و پنجم را با وی ترکند و بکوشند تن بر گیرد

و این نیک و عجب است یزدالعلمت یسقط الجین ز بخار دوزخ یک یک  
 درم سرش نیم درم شفاف بندد و بوقت حاجت بکار بردند شاف  
 دیگر بگردم و بودینه و اهل و سداب خشک از هر یکی یک جزو پوست خطل  
 و کندش از هر یکی نیم جزو همه را نرم بکوبد و آب بودینه و آب سداب  
 پامیزند و چشم را درین آب تر کنند و بخویشتن بر گیرند صفت تکیدی  
 که حیض فرود آرد بگردن شب و با بونه و ادخوم ز کوشش و سیخ و قسط  
 و اکلیل ملک و حماما و کرب و کندنا و سداب و با بونه و شونیز و کرم کرفس  
 و سقر و حاشا و بوی مادران و قردمانا همه را بافتا به اندر کند و آب بر کند  
 و سر آفتا به استوار کند تا بخار از وی بیرون نیاید و نیک بخوشاند نگاه  
 این زن را بر کرسی بلند بنشاند که میان کرسی سوراخ بود و آن آفتا به  
 را بر کرسی برزند و کرده بر کرد استوار کند و آن سر غر و دیگر سوراخ  
 کرسی بر آرد و زن بر کرسی نشیند و آن سر غر و دیگر سوراخ بر آرد و بود  
 بخویشتن بر گیرد تا بخارات بوی بر روزه جدا بکند طاقیت از او بر کرسی  
 بخار و اگر از پس آن این آب را بطبعش بیاید بخار از او بیاید و چون  
 کردی این آب کمتر شود زن بوی اندر نشیند و آن آب کرده بر کرد خویشتر  
 بریزد نیک شود و در دهن پذیرد همچنین کند باین آب بعد از او ناموشیده

پودینه

فصل دوم اندر علاج حیض آمدن بسیاری باید کرد بعد از آن  
 دارو ما استعمال کند مثل اقرص که با که در باب بو اسیر یاد کردیم صفت  
 داروی که تخم زنبق بازو از بجز بگردن سادنه عدسی و دم الاخوین و کهر بوسید  
 و شب یانی و کلنا رو کل ارمنی و کل نمخوم و تخم خرد از هر یکی برابر این نمه را  
 بکوبند و بویزند و شبی از وی دو درم بآب سماق و سماق را در کباب  
 فرغار کند یا بر آبی بخورد یا با آب لسان الحمل یا آب که در وی زرک  
 جوشیده بود بخورد این دارو در قطع حیض سخت مفید است و صفت و تا  
 بگردن شستین و شیخ و سداب برابر گرفته و پنجه هر روز دو درم بدهند  
 بعلاج دیگر حاجت نیاید جالینوس میگوید زنی را چهار روز و شب از  
 رحم خون رفت هیچ چیز نه ایستاد مگر با آب لسان الحمل حفته کردم همان  
 ساعت ایستاد و این آب صفت او قیه کم بودند سماق و غوره و نار  
 و از بکوشت یک بخت یا بتزرو و از میو تا آن بکار دارد که در وی سکوی بود  
 یا ترشی و گیرند که چون سبب ترشش و اوج و امرود و سنج و آبی و انار ترش  
 و آنچه بدین ماند و از همه شیر شیار حلو اما و از حرکتها و چیزها که خون را گرم  
 کند و پنهانید بر میگردند نفس سینه اندر علاج باران که ترش زین  
 اگر سبب حرارت بود علامت وی زنگ حیض زرد بود یا شیهه و

تیز بود علاج وی رک صافن کشاید و مار الشعیر و آب عنب الشعلب  
 و بز قطن ناخورد و مزجم سپدر از خوشن کیرد و اگر سبب سردی و تری  
 بود علت وی خون حیض پر بود و زنگ وی بسپدی میل کند علاج و  
 مار الاصول بار و عن باد ام تلخ یا روغن سپد آنچه خنوخه سحر پناه و دوار المشک  
 خوردن این دار و سخت مفید است و اگر رطوبت پر بود صفت وی بکیرند  
 کند و سه مد و سک و اقا قیام و مزجم بکیرد و با پشم بر خوشن بکیرد  
 این سرافینون میگوید اگر زن سه روز شاره علاج را بخورد هر روز در دم شک  
 اگر زن عقیم بود بار بکیرد و فصل چهارم اندر آنکه بچه نشود  
 چون آرزو بود مرد که از ایازن را که ایشان فرزند نشود جلد زن برین  
 کار آن بود که چون از جماع فارغ شود زود بر خیزد و کون خویش را بر زمین  
 برزند تا منی مرد از وی فرود آید یا انگشت اندر کند و منی را از آنجا  
 پرودن آرد و یا منی از پس پاره مک بجوشن بر کیرد و با پها برزند  
 یا مرد قضیب خویش بقطران پالاید انگاه جماع کند یا جماع کند که اثر آن  
 بر جماعتند یا نیز قضیب را در روغن پالاید وقت جماع این عمل کند بچند  
 فصل پنجم اندر آنکه زادن آسان شود علاج وی  
 چون زادن نزدیک آید هر روز که با بر آید و اندر آب زن نشیند

و نیم من بکیرد روغن بادام بروی ریزند و بار یا سه بار بخورد و اگر شیر  
 بماند عطسه کند یا کندش و با بیل و سر منی بکیرند تا عطسه باز کرد و وقت  
 فرود سو کند و دود کند با مکی و پیرزد و جاوشیر و گوگرد و اینها را با زهره کاو  
 بسر کنند و کوبها سازند و زیر زن دود کنند مشیم را و بچم مرده را فرود  
 می آرد بکیرد شخم حنظل و قسط و برک سداب خشک از هر یکی سه درم بکیرد  
 یک درم بزهره کاو بسر کنند و بر عاز و ناف و گردن ناف بالند صفت شانه  
 که بچر اپرون آرد یا مرده بکیرد و مرد و حدس سیاه و جاوشیر و زهره کز  
 کاو و از هر یکی برابر هم را بکوبند و شانه ها کنند در از و بر جم بکیرد صفت  
 داروی که نافع آمد شواری زادن یا بچه در شکم بکیرد بکیرد مر جاوشیر و  
 سکج از هر یکی برابر شربت سد رم سنگ بانی که در وی خوا و حله نجته  
 باشند و هر علاج که فرود آوردن حیض را سود دارد بچم پرون آوردن  
 را نیز سود دارد و اگر زن بانفاس راتب و در در جم شد با آب بکیرد گرم  
 اندر نشاند و مار الشعیر بخورد مر آب کشیده و بعد از ولادت در در جم باشد  
 شور با کاشک جو و جو بوی زرد و بخورد ابتدا این مانع ملت نباشد  
 و ترتیب کند فصل ششم اندر علاج آما سستان زنان اولی باید سر که  
 را با آب پامرند و کر مکنند و سستان اندر وی تکبیر کند یا سفنج بوی تر کند

و بهستان برزند با سر که دروغن کل آب چپامینند و همچین تکیک کند بعد از آن  
 برک عنب الشعب بگوید و باروغن کل مرهم کند و بهستان برزند با تخم کتان  
 را بگوید و بسر که ز کند و بهستان برزند نیز سود دارد و مغزنان خواری را  
 باب انکور عنب الشعب و دروغن کل مرهم و بهستان برزند با زردی خایه  
 و مغزنان و سر که دروغن کل معجون کند و بکار برد و اگر آماس سخت شود  
 این ضحاک کند بپزند و با باغی و با بونه و اکلیل الملک این همه را بگوید و بویزد  
 باب پیزد و دروغن کبجد بروی افکند و وضاد کند و بهستان برزند و دیگر  
 مرسخی را موم و دروغن کبجد و کثیر از زردی خایه که صفت منمادی که  
 مرا ماس گرم که بهستان ز زنان بهید آید و خایه و اندر وی سختی بود  
 بپزند مغزنان خواری و آرد جو و متقل آس کرده از هر کی یک جز و حله و تخم  
 کتان و خطی از هر کی یک کف برک عنب الشعب و برک کاکبج و کرب  
 از هر کی یک کف این هر سه را آب پیزد و باز پالانید و آن را در آب بک  
 باین آب معجون کنند باز بپزند و زردی خایه و دروغن کل مرهم سودا  
 و درم سنگی زعفران و بر روی افکند و همه را بنهادن اندر آب آید و  
 بهستان برزند و صفت منمادی که آماس سرد را که بهستان بدد  
 آید پیزد و سرش بپزند و زردی خایه و بویزد و آب کفش ز کند و

بهستان برزند طی که نافع است مر سخت شدن بهستان و غذا و ناک اندر  
 پدید آید بگوید و دروغن نبغه و زردی خایه مرهم بهم آمیخته علی کند و در وی سر که  
 بر باید نهادن و برک شفق الو و برک سداب ضحاک کردن سخت سود  
 دارد و اندر اعلم غسل منقتم اندر علاج تضیق قبل بپزند  
 مازوی خام و جز و قفاح از هر یک جز و نرم بگویند و به پیزد و خرقه پاره را  
 با شراب ترکند و در او نار اباوی پالانید و نجویش تن بر گیرد جموی دیگر  
 شحم حنظل و پوست نار و مر از هر یکی یک و نیم مثقال مازو نیم مثقال اندر  
 شراب ریجانی فرغار کند و بنده بوی ترکند و خشک کند و پیش از  
 جماع بنده حمل و دیگر قبل را شک کند بپزد و درم و نقل یک  
 درم مشک مقدار نیم دانگ سنگ شراب ده درم سنگ اردنا  
 را نرم بگوید و در شراب افکند و خرقه کتان را در وی غوطه دهد و بر  
 خویش تن بر گیرد و در بپزد و مر در سنگ نرم کوفته با شراب تلخ  
 نوی زن بر خویش تن بر گیرد و چند آنکه امکان دارد تنگ شود حموی  
 که پیش از آن شبوی و تنگ کند نیک عجب است بپزند و سک  
 و اندکی زعفران هر دو را با شراب قابض افکند و چند جوش  
 جوشاقد و کتان پاره را خوراند و در وقت حاجت زن کتان



پاره پیکره و جوشیدن بردارد پیش از یک روز یا یک شب غسل ششم  
 اندر کرم کردن پیش و خوشبو سی کردن  
 بکندک و مشک و زعفران هر سه را در شب آب ریجانی بپوشند  
 و کتان پاره را در وی غوطه دهند و بزجوشیدن بکند خوش بوی شود  
 و کرم محمد زکریا درین وقت نقل زیاد کرده است با سب سی ام  
 اندر علاج اوجاع مفاصل و هر کس کرم و عرق السفا  
 این فصل است فصل اول اندر علاج اوجاع  
 مفاصل و هر کس کرم دقی این علت را اثر خون ظاهر شود فصد کند  
 از طرف مخالف اگر در اول باشد و اگر در میتمن شده بود فصد کند  
 از آن جانب که درد باشد ولیکن اندر اوجاع مفاصل اگر آنکه  
 از هر دو دست و اندر نقرس و در و اندامها فرود سورک با سلیق ترند  
 از آن جانب که درد باشد و شترتها خشک دهند و مسهل نهند  
 تا اندر قاروره نضج بدید آید و موضع فید را با کرم آفابری نهند تا در  
 می آرد و در وی مسهل بلا سورنجان نهند تا یکی و نیم روز بماند  
 و از پس مسهل با روغن بادام تلخ و زعفران و مشک که ماده او جلا و صفا  
 با دراز پاک شود واجب است که بزید اندر و موی بیشتر از طریق

کند و در صفراوی تریز و ترطیب هر دو برابر باید و صاحب بداید آورده است  
 این حب را که شایدا و جاع مفاصل که دهموی بود بعد از فصد کردن صفت  
 وی بکند صبر و بید زرد از هر یک یک درم سقمونیا دانک نیم سنگ سورنجان  
 نیم درم سنگ تخم کرفس دانک سنگ این شربت بود صبی دیگر است  
 صاحب بداید می گوید این از تصنیف استاد منست صفت وی  
 صبر بکند درم سنگ سورنجان یک درم سنگ سقمونیا دانک و نیم سنگ  
 تخم کرفس دانکی سنگ این یک شربت بود صفت صبی دیگر  
 از تصنیف حسین بن اسحاق صبر چهار دانک سنگ بید زرد  
 و سورنجان از هر یکی چهار دانک سنگ این یک شربت بود و صاحب  
 بداید ابو بکر اخوینی میگوید من این پیشین را دو ستر دارم و آن سخت  
 منست از بهر آنکه سورنجان بسیار منست که وی زیان کند معده  
 و باضعیف کند و شهوت طعام ببرد و آنچه از وی بسیار بود قاتل بود  
 صفت سورنجان تالیف یوسف بن اسحاق امینون بکند سورنجان و  
 زرد از هر یکی یک درم سنگ صبر چهار درم سنگ بکند و حب  
 نیند شربت از وی زرد و سورنجان تالیف یوسف صاحب بداید میگوید  
 این صفت نیکوست علاج مسکن سبیده شربت بداید شیر گاو

بسیارند و طلا کنند یا فماد کنند یا طلب را با سرکه یا تخم اسبغول را با  
 سرکه بریند و فماد کنند جالینوس میگوید وجع مفاصل و عرق لیس  
 و نفوس هر سه یکی است و لیکن نامها مختلف نهاده اند بسبب  
 جایها مختلف یعنی بن ماسویبی گویند نفوس کرم فایده کند پیکره  
 پوست پدید که بزبان عرب غرب میگویند در آب پنزند و پالانید و  
 حقه کنند هم میگویند نفوس کرم را فایده کند پیکره درک پدید و آب  
 پنزند و آنجا که در دست بریزند فماد کنند نفوس کرم را پیکره تخم  
 اسبغول خلی آورد جو زردی خایه و در می سه که باروغن کل سپا میزند  
 و فماد کنند فضل دوم اندر علاج نفوس سرد ملامتستار  
 دی آن بود عضودر مندم رنگ همه تن باشد و درانی علاج وی  
 کلنگین عسلی دهن در آبی که در وی زیره و تخم بادیان جوشیده بود  
 غذا خورد آب دهنده اگر ماده خام باشد ماز الاصول دهنده باروغن  
 پدید آنچه بعد از آن شکم نرم کند با ماده غیر اوتی بنشیند از هر یک  
 یک مثقال با عسل میخون کنند با ماز الاصول و نه صفت ماز الاصول  
 نافع باشد در نفوس و در وجع مفاصل یعنی در لیس و لیس و لیس و لیس  
 و تخم کرفس و تخم کسبی و تخم سوسن و تخم خلی با زهر یکی و درم کم بادیان

و تخم کسبی و تخم کرفس و زیره و نان خواه از هر یکی پنج درم سورنجان بنم  
 گوشت پنج درم سنک انچه در مویز طافی از هر یکی سه استار با یک و  
 نیمین آب پنزند تا نیمین باند و پالانید و هر روز پنج سیر باده درم  
 کلنگین عسلی بخورد تا شش خوردن کرب را با وجع مفاصل صحتی  
 تمام است خامه بکوبند و فماد کنند و از همه فماد ماسکین کا و تهرت  
 اندر در در آن و مفاصل را و اما خاصیت سورنجان آنست که ماده سودا  
 و ماده بلغم را با سهال دفع کند و منفذ رگها را قوت دهد و تنگ کند خلط  
 دیگر اندران منفذ گذر تواند کرد و بمفاصل نتواند رخت و پشته در و نا  
 اگر چه خلط را دفع کند منفذ را فراج کند و فراج باند و اخلاط دیگر باز نماند  
 منفذ با بجای باز آید لیکن سورنجان به این خاصیت و با این فضیلت  
 که یاد کردیم معده را مضر است واجب آنست که با وی پامنند چیزی  
 مثل زیره و پتیل و زنجبیل که معده را قوت دهد و هر که سورنجان استعمال  
 کند از بس بدی چیزی ایستند حال کند که معده را قوت دهد صفت سورنجان  
 خورد و پیکره بیدرم سقوی نیکو لنگه سنک سورنجان سپید نرم  
 همه را یکو بد نرم و صحت بخند و این یکت نخر است در وقت خفتن  
 خورد و باند سوزن باز بخورد و باند سوزن باند سوزن باند سوزن باند سوزن

و شفا تمام یا بدوجب دیگر نافع است در کامل الصاع آورده اند که بگیرد  
 سورنجان و بوزیدان و شحم حنظل از هر کی دانگ سنگ غاریقون و صبر  
 از هر کی نیم درم تربد سپید و مقل از هر کی یک درم دارو نا خشک را بکوبند  
 و مقل را در آب گرم فرغار کنند در ناون سحق کنند و آن داروهای کوفته  
 را با این معجون کنند و جهابند و باب کرم خورد و این یک شربت است  
 تمام باشد حب دیگر ابوالکیم دمشقی در کتاب الجامع آورده است و  
 میگوید ما تجربه کردیم در درد معرس نافع آمد صفت وی بکوبند بوزیدان  
 و سورنجان و یاره فیقر از هر کی درم سنگ بوزیدان و سورنجان هر دو  
 را بکوبد و بپزد و با یاره فیقر ایا میزد و بعد از آن باب عنب الثعلب  
 عجن کنند و جهابند و در سایه خشک کند و خورد سفوف نافع بگیرد  
 کشنیر خشک و نرم بکوبد و با مثل وی شکر ایا میزد و بر روز از وی  
 سه درم سنگ خورد سفوف دیگر نافع است مرتفع را در معرب  
 بگیرد زیره کرمانی در خچیل و سورنجان از هر کی یک درم صبر و درم  
 بکوبند و بپزند از وی دو نیم درم با پنج شبت برسم سفوف بخورد  
 در ساعت منفعت و میخا ظاهر شود منفعت نمازی که نشاء نقرس و وجع  
 مفاصل سرد را بگیرد میند تر و خرمیتان و مرد و فریقون و صبر و افاقا از هر

برابر با بد و جمع کنند و ترکند با آب برک خورند و برک کرب خام و طبع کند  
 ضحادی دیگر بربست بگیرد کبجد و تخم کنان و جلد و همه را بکوبد و معجون کند با بنه  
 کوفته نافع باشد فصل سیم اندر علاج عرق النساء  
 اگر عرق النساء از خون محض آمده بود علاج وی آنست که رک با سلیق کشاید  
 از همان دست که درد همان روی بوده اگر بدین رک زدن درد نیار آمد و  
 کم نکرد رک عرق النساء کشاید از بس کعب از سوی پیرون پای یا ان  
 رک بر پشت پای بود میان انگشت خوردک و انگشت دیگر بر سلیق  
 وی بود و اگر بدین دو جایگاه رک نیاید زیر بغل پای بخورد و بکشاید  
 پس اگر عرق النساء نیابد رک صافن بکشاید که زیر کعب است  
 از اندرون پای اگر درد نیار آمد دیگر بار رک با سلیق کشاید و عکاب  
 دیگر بکار دارد از خوردن و ضحادی که درد پیوندر از گرمی بود و از صلب  
 کرم و شمشیر کرم از خوردن زیادت کنند پر میز کنند اگر در عرق النساء  
 از خون سودا می بود کفایت رک با سلیق کشاید از پس آن شکم زود  
 آرد بجز طبعی که سودا زود آید و پیوندر آید صاحب این علت را  
 عرق النساء کشادن و از چهره مار که سودا انگیز بود پر میز کردن چون نان  
 خشک و آرد زرد سبک و با تلی و گوشت کاو و گوشت بزنگ سودا شرب

کناز در کتب و بلاد کان و آنچه بدین ماند و غذا خایه نیم برشت و مرغ جوزه  
 و گوشت بز و شتراب سپید و تنک و آنچه بدین ماند و اگر در وقت عرق آسنا  
 از خون بلغمی از رطوبت که انجا کرده آمده بود علاج وی نخست تی کند تا ماه یکم  
 کرده و شکم آرد پخته با آنکه بلغم آرد و اگر ازین علاجها سینه کوشد و علاج  
 بخفتن آتوی کت صفت حقه خاص مروق السار ایگر در سبب است  
 نیم کوفته کند و با نمین آب بریزد تا سبک بماند و بروی بریزد یا تریز در دم  
 غسل داده در آب گامه استعمال کند تا شام جو سبب و الله اعلم باب  
 سی و یکم اندر علاج تبها و پان تبها و ازده فصل است  
 فصل اول بدانکه تبها چو شس بیماری بود یا عرض بوند بیماری دیگر اطلاق  
 آن تبها که بذات خویش بیماری بوند از سه جنس بوند یکی جنس است  
 یوم خوانند یعنی تبی که یک روز آید و دیگر نیاید و آمدن این تب سبب  
 گرم گشتن هوای تن بود پس و انواع وی چون جمله کبری همان نوع  
 بود و چون تفصیل کنی ده نوع بود و تب تبستن و تب تبستن خوانند  
 تبی که از کندی شدن اجلاط کبری از کندی عفتت ازین اجلاط مل کریم  
 بازول ممتد در آن که کتب بدین مقده بود که از تمام طبعی بازو از طبی  
 مغز آن اندر فلهای و طبعی و شهور طماح شهاب است و

بضم آن دقت هواستن و نشستن و خفتن و رفتن و غیر آن و انواع  
 این جنس چهار نوع آید از بهر آنکه اجلاط چهار است صفر او سود او بلغم  
 و خون و چون تفسیر کنی انواع وی بسیار آید و اگر بایه کسبم دراز کرد  
 و خواننده این کتاب از فایده باز ماند و از کت بهما مطول و شرح بخوانند  
 و این اجلاط یا اندر میان رکها پوشیده شود یعنی بعد و جگر و زهره و  
 سپرز و رود کانیها و عضلات تن و این تبها را نایه خوانند یعنی  
 تبها که ایشان را نوبت بود چنانکه اگر بلغم بود هر روز تب آید و اگر  
 صفر بود یک روز آید و بگردن زیاد و این تب را غت گویند و اگر سودا  
 بود در روز میان کند و در سوم پاید و این را ربع خوانند و اگر خلط  
 که پیوسته خون بود این نیز یا اندر رکها پوشد یا آن خون کم کرده و پیوسته  
 کیر و در این سه گونه بود یکی که جزو پوشیده کی پیشتر دیگر آنکه جزو پوشیده این  
 پنجم یا جزو نایه پوشیده از وی برابر بود و سیوم آنکه جزو پوشیده که  
 این خون کمتر بود و این تب را تب محرق و غب دایه خوانند یعنی  
 غب پوشیده و نیز ازین همه خاص آنکه جزو پوشیده پیشتر بود از جزو  
 نایه پوشیده و چون خون پیوسته پیشش زندگانی نبود و این تب که از  
 گرم گشتن خون نایه پوشیدن آید پوشیده به او را مطبقه خوانند

بسد

و اور از تب بود و این نوع که پوستیدن خون پرون از رگها بود از آن  
 بود که آماس خوبی افتد یا اندای از اندامها که از اندرون شکم است  
 و چون آن خون انجا پوست از وی تپید پوسته و این تب که از گرم  
 کشتن و پوستیدن خون آید از اندرون رگها نام پوسته بود و این نوع  
 از تبها آن تبهاست که بذات خویش بیماری نیست تابع بود مراد آنها  
 که این خون بوی پوستیده بوده این تب را عرض داشته اند نه  
 بیماری از بهر آنکه علاج هر تپی برابر آن بود و علاج این تب نیز برابر آن  
 آماس بود که خون بوی پوستیده بود و این تب را بنام ذات خوانند  
 چنانکه گویند ذات الریه ذات الجنب ذات الکبد ذات الطحال  
 ذات المعده ذات المشانق ذات الرحم ذات العلامت کرده اند  
 مرین تبها را که ایشان تنها بود به آماس شش بود یا به آماس حجاب  
 و انواع این تبها عفونت اول چهار یا دو کرده بودیم از جهت آنکه علاج  
 چهار اندو اکنون مشت کونه کرده و چهار یک پوستیدن ایشان از اندرون  
 رگها و چهار یک پوستیدن رگها و پوستیدن ایشان و اکنون این تب  
 تبها ترکیب چند یکی با دیگری و انواع این تبها بسیار شده و اگر از این  
 و انواع و اجناس تبها بیان کنیم بس بسیار است این مختصر را آورده

و پرون رگها

پوستیده

و این

و این معنی را در کتابهای کلان باید فصل دوم اندر علاج عمومی  
 علامت تب تکسر و گرانی بود و در و ما چنانکه اندر دیگر انواع تبها باشد  
 نباشد و اگر صداع و تکسیر باشد لازم و قوی نباشد علاج وی هر گاه که  
 فایز شود اندر آخر تب که ما به خویش و آب نیم گرم صواب باشد و زود  
 تدبیر غذا یا یکد از مرغ جوze یا از زغار بکشک جو و اسفناج بخورد  
 و نیشو و مانند این فصل سیم اندر علاج تب مطبقه سبب این  
 یا عفونت خون باشد یا بسیاری و گرمی آن علامتها رنگ درو  
 و رنگ چشم سرخ باشد و رگها برخواستند و پر شده و طعم دهان شیرین  
 و حرارت تب حرارتی بود تیزه همچون حرارتی که کسی اگر مایه پرون  
 آید علاج وی فصد باید کردن و خون مبلغ و از در خورده قوت دگر  
 و فصل سال پرون گیرد پس ازین چند روز بطبیع بید استغراق  
 کردن و بکشک کپین و ادن نافع آید فصل چهارم اندر علاج تب محرقه  
 سبب محرقه سبب این تب عفونت صفرا می شود از اندرون  
 رگها و تن یا از اندرون رگها می شود و علامتها تب یا عفونت بلغم  
 شکر باشد که با صفرا آمیخته باشد و بلغم شکر در طبع رقیق باشد  
 که با صفرا آمیخته پامیزد علامتها حرارت این تب لازم باشد

توله

باطن سوزان تر از ظاهر باشد و تشنگی عظیم و زبان درشت یا سیاه  
 باشد یا زرد روزه بجران اندر آغازت فراش کند و اندر آخرت عرق کند  
 علاج وی اندر تسکین حرارت مبالغت باید کرد و هوای خانه خشک  
 داشتن و وقت سحر شراب آلود بنوشد و شکر و کلاب بروی انگنزد  
 و وقت آفتاب بر آمدن مار اشعیر و مند بشکورد و روغن بادام وقت  
 نیم روز خیار و آب که در آب خربوزه بند باشد شکر شیرین کرده وقت  
 خفتن لعاب اسفود بندد و اگر طبیعت نرم بود یا زوری از دبار  
 یا بیشتر رود بجای آب آلو آب نمار ترش بندد که با دانه کوفته و  
 فشرده بود و از آب خشک و از مار اشعیر سرد کرده منع نمی باید کرد و سینه  
 که در شکم آماسی بنود و یا در معده و کبد ضعیفی بنود و این کس را آب  
 خشک خوردن عادت بود چندان آب خشک خورد که بلرزد و سکنجین  
 ساده و شراب غوره و شراب ریواج و شراب حمض و شراب نیلی  
 دیند و اگر با استفراغ حاجت آید فلوین نیار بجزر اندر طبع چهارمندی  
 حل کنند و بدیند مفضل پنجم از در علاج تشنگی و وقت  
 و این تب بدو نوع نعمت پذیرد یکی از جهت گرمی و سوزش و این  
 تب بود باریک و پیوسته و دیگری تب بود چنانکه اندامها پیرودن

که حرارت عمر ری ایشان ضعیف کرد و ناچیز شود بی بیماری اما آن  
 نوع اول از تب دق که از گرمی بود بر سه قسم بود و این تریاک اندر  
 ماست چهار نوع است یکی تری اندر کهها و شریانه دوم تری است  
 که بر کتیده است همه اندامها که نصارت و نازکی بوی بود و این را  
 نیاری البتوتی فی الاعضا خوانند سیوم تری است اندر مواضع خالی  
 بود اندر اندامها که گوشت ناک و اورا بتازی العونیه الی الخود خوانند  
 یعنی فشرده بود و اندام خواهد کشتن چهارم تری است اندر اندامها  
 اصلی بود که اورا بتازی ماسکه الاعضا خوانند یعنی اندامها را پاک  
 دار بود چون برود آدمی هلاک شود اکنون آن تری که اندر رگها  
 و شریانها بود گرم کرده و دوشن را گرم کنند پس اگر پیوسته و تپا کرده  
 از وی تبهای آید که آن تبها عقیقی خوانند و اگر آن تریها ناچیز گردد  
 که بر اندامها کتیده بود آن قسم اول بود از دق اورا علاج توان کرد  
 و آنسان نبود از علاج دیگران و اگر آن تریها ناچیز گردد که اندر مواضع  
 خالی بود اندر اندامها که گوشت ناک که خواهد اندام کشتن و سپید  
 شود لذوی آن قسم دوم از دق بود و اورا علاج سخت دشوار بود نباید  
 و اگر آن تری که اندر اندامها اصلی بود که اورا ماسکه الاعضا خوانند

یعنی در آنده اندامها اصلی ناچهر کرده و برود از وی آن قسم سیوم بود  
 از ذوق و او را هیچ علاج نبود البته و چون این تری که اندامها را نگاه  
 چون سپری شود و ناچهر کرد تن چگونه تواند بجای با ششیدن آبروی  
 مانده کرده است مرتن آدمی را بکر ماب و بکر ماب سه چیز بود هو ابود  
 و آب بود تن که ماب بود که از سنگ و خاک بر آورده بود و اگر هوا  
 که ماب گرم کرده آن چون حی یوم بود و اگر آبی که کرده اندر که ماب آن حی  
 عفتی بود و اگر تنه که ماب کرده یعنی سنگ و خاک وی آن حی ذوق  
 بود اما آن سبب تب بود و حرارت غریزی ضعیف کرده پی چهار سبب  
 از اذوق سخنوی گویند و ذوق کوهیند اکنون یاد کنیم علامت هر سه  
 نوع ذوق را باید دانستن تا آسان بود چون کسی را تب یک روزه  
 از غم از کینه یا از اندیشه یا از پداری تا دیگر روز رنگ حال باشد  
 نه زیاد کرده و نه نقصان و باشد که سه روز بر همین حال باشد  
 یک سان و رنگ روی زرد کرده و اندام وی چو کرم گرم بود  
 چون دست بر وی نهی و بنفش روی سخت بود و بسبب حرارت  
 بسیار و بار یک بود و سخت بسبب کم شدن رطوبات و این علامت  
 نوع اول است از ذوق و چون با همین علامتها چهار روزه اندامها

با اما

باوقات مخالف بهر وقتی که باشد و تب وی زیاد کرده این علامت  
 نوع دوم از ذوق اما علامتها نوع سیوم بد استن آسان و ظاهر است  
 و آن است که چشمها را ایشان بمغای فرورود و اجفان ایشان کوتاه  
 کرده چنانکه اگر خواب اندر رود چشمها را ایشان باز بود یا نیم باز نیم  
 فراز و کتفها را ایشان بر منزه کرده از گوشت و رنگ ایشان خاک تر کن  
 کرده کوی کرد بر ایشان نشسته است و پوست پشانی ایشان کشیده  
 کرده و سخت و چشمهای احش که کیره و چهار سوی ایشان بمغای فرور  
 رود و از گوشت بر منزه کرده و میان سخن گفتن چنان بود کوی بخواب  
 میرود و آن از ضعیفی بود که اندر ایشان بید آید و بنفش ایشان ضعیف  
 بود و خرد و شب تاب حمد و مادوم و سخت بود بدست نهادن چون  
 زه کمان که بزه کرده بوزند اما ضعیفی و خردی از بهر آن بود که قوت حفظ  
 کشته بود و مانده و اما سختی وی از بسیاری خشکی بود و اما رعیت  
 یعنی شب تاب حسین بود مادام تا بسیاری گرمی بود و حاجتمندی  
 بهوای سرد و بول ایشان همچون روغن بود و در بنیت غالب بود  
 در رنگ بول ایشان سبز بود چنانکه بسیاری زرد و بقوام سطر بود  
 و لری چنانکه روغن زیت بود و اما آن نوع دیگر که او را چهار سبب

دیرتر کرد

پران خوانند و این از فرود آمدن حرارت غریزی بود و در کشتن  
اندامه خشک شدن ایشان و بنفش ایشان صغیف بود و خورد در  
بدرجه و جرم رک بسودن سخت بود و خبان نبود بستی که اندر نوع  
دقی گرم بود اما ضعیفی وی از ان بود که قوت ساقط گشته بود و در  
بدرجه بستن از جهت یکی حرارت و یکی حاجت مندی هوای سرد  
از بهر آنکه سردی غلبه گرفته بود بر طبیعت علاج واجب آنست که  
اگر تابستان بود هوای خانه را خشک کرد تا بدین پنج نهادن و خانه  
نزدیک آب باید یا پیش وی سفال جاها بود که در وی آب  
عذب بود و برک پدید آید و شاخه از زرد بود و اگر زمستان بود معتدل  
باید و از حرکت و کرسنگ و تشنگی و از غضب و غم و اندیشه منع  
گتد و وقت سحر قرص کافوری دهند در شراب خشمخاشس یا در آب  
انار شیرین یا در آب کدوی بریان کرده یا در آب خیار یا در  
جلاب وقت افتاب بر آمدن کشکاب دهند بلکه طان نهری  
چخته و اگر سلطان نیابد یا چه بره ذاکر یا چه نیابد با که و باید بخشن و با  
شکر شیرین کرده دهند و از وی خون شیر یا جلاب سرد کرده صفت  
اواخر کافور یکپند مغز تخم خیار و باد زنگ و مغز تخم کدوی شیرین

استیر

و مغز تخم آبی شیرین از بهر یکی پنج درم کل سنج سه درم صمغ عربی صندل  
سپید و شاسته و کثیر از بهر یکی دو درم رب سوس و طباشیر از بهر  
از بهر یکی سه درم تخم کدو یک درم کافور نیم درم همه را نرم بکوبد و با لعاب  
اسفنجول بسرشد و قوصها سازند شربت و در وقت خفتن اسفنجول  
دهند با لعاب اسفنجول با جلاب یا آب تخم خرفه غذا کدو و سوسن  
که شوره فزونی برک است و بختج و اسفناج یا ماش مفسر یا کشک جو  
بروغن بادام نخته یا بروغن تخم کدوی شیرین و این هر دو روغن  
که مهارانیک نباشند و زرده خایه نیم برشت دهند تا پاشاد یا این  
اشام بدهند تا بخورد صفت وی یکپند کدو کشت سه غمی بزغال  
از کردن مقداری نیک خرد پاره پاره کنی و بدیک سنگین اندر کینه  
و آبش نرم پیزی تا آب وی پیرون آید و آن کوشت سپید کرد  
و با یک پانز پاره پالاید و بشارد تا از وی آب جدا کرد و باز اندکی  
ملک برافکنند تا بپزد و در این آب کوشت آب سبب ترش یا آب  
آبی ترش برافکنند و هم چند پیشه این آب کوشت در شراب سپید و نیک  
برافکنند و باز آبش برهنی و بکوشانی و او را دهی تا پاشاد و اگر این  
اشام اندکی نان کوفته برافکنند و با وی پاشاد نیکوز آید و جگند



DOCTOR  
CARO OWEN MINASIAN.

تا شکم کشاید که بملک نزدیک بود اگر شکم کشاید بعضی ما استغیر  
 آب سبت جو دهنند که در آن حب الاس بار ما بخت باشد یا کاورس  
 بر این آب سبت جو با دادن با کاورس که بر این کرده بود و بخت  
 وضع عربی بر این کرده و سوده بوی بر افکند و این قوس نیز نافع باشد  
 بکبر خستاش سپید و تخم خرفه و مغز کدو و مغز تخم خیار و مغز تخم آسپ  
 همه را بر این کرده از هر یکی شش درم صمغ عربی و طباشیر و تخم  
 حافص و کل ارمنی از هر یکی سه درم نشاسته دو درم کل سنج پنج  
 درم کافور یک درم همه را بکوبند و بویزند و قرحها سازند هر یک  
 یک مثقال یکی را بدند بآب آبی یا آب سیب ناشتا بپزند  
 تا بخورد و شبانگاه بپزند اسفنج بر این کرده یک مثقال سرطان  
 سوخته بکدرم کل مخموم نیم مثقال این هر دو را با سبب و با اسفنج  
 پامیزند و آب سیب بد تا بخورد و طعام زنگ بر این کرده  
 و یک بار با آب بخته آب از و با بخته با آب نار و آب  
 سماق و باید ام معتز بر این کرده که قه اندر کرده بوی دهند تا بخورد  
 دق را علاجهای بسیار است درین مختصر نکتند در کتابهای کلان  
 بگویند فصل ششم اندر علاج غلبه و این تبتی است

که یک روز باشد و یک روز نه و این تب غلبه از صفر بود و این دو  
 کوزه بود یکی از وی خالص و یکی غیر خالص بود اما آنکه خالص بود نوبت و سب  
 دو از ده ساعت بود و بیشتر بود و باشد که کمتر از ده ساعت بود  
 و مدت فترت وی سی و شش بود یا بیشتر از وی و این غلبه خالص  
 بهفت روز بگذرد یعنی چهارده روز اگر بر وی خطا کنند بعد علاج یا بعد از  
 بسیار باشد یک نوبت پیش نذارد بسبب لطافت ماده و با  
 بعوق یا با سهال صفر بگذرد اما بعضی قوی و عظیم مختلف باشد و فارورده  
 سرخ و ناروی رقیق باشد و حرارت این تب کسوزان تر از دیگر تبها  
 باشد و لرزه صعب گیرد و این لرزه از پشت اندر آید و سخت بچنانند  
 و همه تن جبران کرده که کوهی سوزان اندر همی قلند مانند آن که آن است  
 و پایی خفته بود در آغاز سخت بلرزاند و زود ساکن باشد علاج  
 می باید پیش از نوبت چهار ساعت کشکاب دهند و اگر نوبت باز  
 بود کشکاب دهد و هر بار یک کنگبین دهند سرد کرده باشد از غوره  
 یا شربت زردی یا شربت سیاه یا شربت زردی نوبت در آن حال که سر ما  
 لرزه بدید آید سنگ کنگبین بچین کوه دهند تا باشد که قوی کند لرزه  
 ساکن شود و هرگاه که تب بعد شود اندکی کشکاب دهند و دیگر

که نوبت نباشد آب انار ترش و شیرین دهند با شکر کوفته و نوش کرده و با  
 شکر شیرین با هم خوراند حواش ساکن کند و هم بقوت شکر و شک صفرا  
 دفع کند یا شتاب آلوده مند با شراب گل با سنگ کبکین با آب میونا  
 آینه و سر کرده با آب خرمالندی یا انگی خیار شنبه مقدار پانزده دم  
 نبغشته پرورده اندر کلاب حل کرده و پالوده با مقدار دو دم تخم اسنبول  
 در آب آلوده شکر و غده امزوره از آب غوره یا از آب سیاه آلو یا  
 از کشک جویمه بشیره منغ با دم و اگر با تب صدای و تاسه باشد  
 طبع را حقیقت نرم و محجب کردن اولیتر باشد یا شیبانی از نبغشته و شکر  
 و سقمونیا و تدبیر ما و دیگر همچون تدبیر محرقه باشد فصل منضم اندر  
 علاج غب غیر خالصه بدانکه تب غیر خالصه را در سبب است خنده یکدیگر  
 یکی قوت چهار دیگر بسیاری اما بسیاری ماده غذایی باید داد  
 تا طبیعت نکردد و اگر غده ای هر روز زیاد شود جسم را در غده ای  
 هم قوت کم شود هم ماده پس هر که علاج غده ای در بدن بود  
 میانه روز به علاج کردن چنانکه یکدیگر غده ای در بدن بود و دیگر در روز  
 را غده ای غده ای غده ای بسیار شده پنهان می باید دید و این هر دو کند آیم  
 غالب تر نیست و غله ناک تو آرت به علاج کند اگر قوت بسیار بود و آ

از غده باز دارد و اگر قوت چهار ضعیف بود غذا باید دادن همه عالمها بقوت  
 نگاه داشتن رعایت بیشتر باید نه تنها چهار بر اعلامتها فوق میان  
 غب غیر خالصه و میان سطر الغب آنست که ماده غب خالصه صفرا و زرد  
 باشد لیکن هر دو آمیخته باشد چون یک چکر گشته بدین سبب فعل  
 هر یکی جدا گانه بدید نتوان آمد بسیار باشد که اندرین هر دو تب اندر  
 یک نوبت یکبار یا دو بار سر ما و تسعیر و پدید آید و بار کرم کند ماده سطر  
 اگر به صفرا و رطوبت باشد لیکن هر دو آمیخته چنانکه چون یک چکر گردد  
 بدین سبب هر گاه که نوبت صفرا باشد تب کرم تر و آشفته تر آید  
 و روز دیگر که نوبت رطوبت باشد تب آشفته تر و از تر آید گاه بلغم  
 غلیظ تر و بسیار تر باشد گاه رفیق تر و اندک تر و گاه صفرا بیشتر باشد  
 و گاه صفرای سرخته باشد و گاه هر دو هر دو عروق باشد بدین سبب  
 بهمانه کتب را هر یکی نام خاصه نیست مگر غب غیر خالصه و سطر الغب که  
 که اور انامی نهاده مانده علامت غلبه هر خالصی از اعراض و احوال توان دانست  
 علاج وی مثل علاج خالصه آنست و لیکن مثل جمع ماده و تسکین حرارت  
 بیشتر کند و آغاز علاج یعنی کردن باید خاصه از پس آنکه غده ای خورده باشد  
 تنگ کند ماده مار او باز اگر طبیعت سخت بود و غده های تیر کار دارند

از پیرا که این خلطها بیشتر بود و لرج آینه بود از بلغم و صفرا سوخته و دشوار  
 علاج پذیرد و اگر چیزی از حقه کردن مانع باشد و نخواهند که آن ماده سوخته  
 از وی بیرون آرند و فوت ضعیف بود و حرارت بیشتر بود چنان باید  
 تا آن ماده را از وی بشوید اب کل در تنگین بیرون آرد یا با آب  
 لبلاب کوفته و بنفشه سوخته بوی برافکنده بدیند تا بخورد و اگر قوت قوی  
 بود و ماده غلیظ بودی یا بد آن ماده را بجز صبر یا بجز غافت پیرو  
 آرد و بهتر ازین همه این است صفت وی بگردان باره فیقرا  
 پنج درم عصاره نستین و عصاره غافت از هر یکی سه درم تخم کرفس  
 سه درم بلبه کابلی و بلبه زرد از هر یکی چهار درم نمک مندی ده  
 درم قرص کل پنج درم زرد بفت درم هر را بگویند و به پسته نندوب  
 کنند با آب کرفس شربت از وی دو درم با آب گرم بخورد و اگر  
 طبیعت نرم بود حاجت نیاید بدار و نامی مسهل اگر کشکاب حاجت  
 آید کشکاب با نخ کرفس و پنج باد بیان بود از هر یکی کشکاب اندر  
 حالی است و بنفشه و زردی بود و زرد بفت را در پنج کرفس و پنج  
 باد بیان و بنفشه از وی با زرد بفت و بنفشه یکشاید و با مزاج بلغم و صفرا  
 سوخته بر پیری بکند و جالینوس در زمین کشکاب اندکی پیل

بکار داشتن بچین تمها اندر و اگر در ارگش او اس کل خورد با سکنجبین  
 بزوری صفت وی بگردان کل سنج کوفته و بنفشه ده درم سنبل سه درم  
 پنج سوسن پنج درم تخم خیار مقشر و تخم کسنی از هر یکی چهار درم قرصها  
 سازند شربت یک مثقال نافع بود جمیات مرکب را که از صفرا و بلغم بود  
 و صفرا غالب بود بسختی دیگر فایده کند و اگر صفرا و بلغم هر دو برابر بود بگردان  
 کل سنج ده درم مصطکه یک درم سنبل دو درم تخم کسنی پنج درم شربت  
 یک مثقال و اگر با بن تب سرفه بود این قرص نافع باشد بگردان بنفشه  
 و کل سنج از هر یکی پنج درم مصطکه یک مثقال سنبل یک درم نشسته  
 سه درم تخم خیار مقشر پنج درم رب سوسن سه درم قرصها سازند شربت  
 یک مثقال و اگر با تب سرفه بود و طبیعت خشک بود این قرص بدیند بگردان  
 بنفشه ده درم تخم خشخاش و تخم کسنی و تخم خیار مقشر از هر یکی پنج درم  
 صمغ عربی و کثیر اورب سوسن از هر یکی چهار درم قرصها سازند شربت  
 یک مثقال با بلبه و بلبه صاحب نمک غیر خالصه از که مابین نگاه دارد تا ماده  
 بنفشه نکرده و در سوسن بدیند بگردان و اگر که با زرد بفت از نخستین ماده  
 سه اونت بدید آید یکی این مایه تب که با خلا و بلغمی آینه بود چون از جای خویش  
 برود تمیل پذیرد و آنجا سده کند و پیوستد دیگر این مایه پیوستد که با سوسن

بود از اندامها چون گرم کرد برود از جای خویش پامیزد بان ترها که  
 پوسته بود در کم داشتن و پوشاندنش و سه دیگر چیزی که نکشیده بود  
 زود تحلیل پذیرد و آن باقی سبطه انجا بماند و در شوار تحلیل پذیرد از جهت سبطی  
 وی و علاج همچین دشت از پذیرد و بیماری در از بماند و الله اعلم فصل ششم  
 اندر علاج سوز الغب تب مرکب بعضی را اسم خاص است  
 و بعضی را اسم خاص می آنکه او را اسم خاص است سطر الغب است  
 و این مرکب است از صغرا و بلغم علاج وی نیز نسبت آن می باید که  
 مسهل دهر که هر دو خلط را اسهل کند بعد از نختن ماده آن پیش از  
 نختن ماده محتاج تبیین باشد و واجب است که ملین دمسند  
 مثل آب بلباب با کلنگین اگر بلغم غالب بود و اگر صغرا غالب بود  
 با ترنگین و نفع خرماری مذی و فلوس خیار شنبه و خرماری مذی یا ترنگین  
 و اندکی تر بد نافع باشد و بعد از آن تصبیح ظاهر شود استر از نختن  
 قوی می باید و علاجی که با این تب خاص است می کردن است بروز  
 نسبت زاین مسهل یک میند است هر دو ماده در از وی آرد بعد از  
 نختن ماده وی باید در وی یک پیکرند بلغم و غیره یک درم سنگ شخم نظر  
 نیم درم سنگ سقر باشد آنک سنگ این یک است

فصل نهم اندر علاج تب بلغمی این تب از بلغم بود که برسد  
 از حرارت غریبه از بهر آنکه هر گاه که حرارت غریب اندر رطوبت طبیعی  
 اثر کند عفونت اندروی بدید آید تا طبیعی و تب بلغم تولد کند تا آنکه آن  
 عفونت بلغم یا اندرون رکها و شش یا نهان بود این تب پوسته بود  
 و در انوبت نبود و نه سرد یافتن بود نه هر آنکه اگر اندرون بود که اندر  
 رک مجوس باشد و اما آنکه پسرون از رکها بود او را انوبت بود و از آغاز  
 تب سرد یا بدوزره علامتها سرد مازره قوی تر باشد از سرد مازد بکرتها و  
 گاه ندارد چهار که در میان برف است و دیگر گرم شود و این سرد ماز بلغم غلیظ  
 باشد که آنرا بلغم زجاجی گویند و طعم دهن ناخوش بود و شتوت باطن باشد  
 و ناسه و غشی بسیار افتد و نبض ضعیف متفاوت باشد و قاروره تین  
 سپید باشد و با خرسنج و تیره علاج وی مدت یک هفته سککین  
 و در نختن کتاب دمسند که در وی شخم بادیان و خود نخته باشند یا مار العسل  
 که در وی زرد فیا باشد و از یک میند غریب خاصه اندر آغاز تب  
 و با سککین محید و لایت که میند و از پس تی کل بشکر مسهل نرم  
 یا ده درم سنگ کل بشکر و نیمی درم سنگ سککین حل کنند و بپزند  
 و در بدو مصطکی در نختن برابر گوشت و پنجه و شکر قند وزن هر سه شربت

شربت کفکشان ماده درم سنگ طبع را نرم کند و سود دارد و در همه سینه  
 زبده درم سنگ مصطکی و زنجبیل از هر یکی یکدرم یکدرم شکر وزن همه  
 دارو ما شربت یک مثقال هر شب که بپزند و اگر لطیف نرم باشد  
 با این حاجت نیاید و بعضی تنهار بلغمی باشد که بآن روزه و سرمان باشد و با  
 بدن آن ظاهر نباشد و مانند تب دق باشد اندر تب علاج آن شربت  
 پزاشده و لطیف کننده چندان دلیری نشاید اندر تب بلغمی از هر آنکه  
 پیم باشد که ماده لطیف کرده و بدماغ بر آید و سرسام تو کند که خاصه اگر صدق  
 باشد یا دماغ ضعیف باشد صداب آن باشد که اگر کلسک و سنگکین  
 ساده اندر نگردد زنده با سنگکین اندر وی اندکی پنج بادیان نخته باشند این  
 تصرف بکرم مشاهده توان کرد و اگر دماغ قوی باشد استفراغ شربت مصلح باید  
 و در ابول مایه الاصول از پس استفراغ فرص کل باید اذن و در سینه  
 اندر علاج تب ربع علامت اول سرد لرزه می شود تا مدت چهار روز  
 و چون مادرونی کند و کوفت همیشه و در حال لرزه و کمر این همیشه و این تب  
 خالص بود سودای دغیر خالص بود و بلغمی یا صغیر یا سینه یا دموی علامت سودا  
 رنگ قاروره سنج بود و میل بسیار از تری و سبزی جاروی خشک و زیتها  
 تنهار و شربت و روغ و در تب نوبت در از بود علامت بلغمی بود سینه

دلون و تشنگی اندک بود و آب دمان پر بود و کامل و بسیار خواب بود  
 علامت صفراوی نوبت وی کوتاه بود و تشنگی غالب و عرق بسیار  
 و تلخی دمان بود علامت دموی مژه دمان شیرین بود و بول غلیظ و سرخ  
 بود و شربت طعام اندک علاج وی روز نوبت روزه گیر و سینه  
 از طعام و شرباب باز در خاصه از آب سرد و اگر در آغاز تب  
 قی تو اندک در صواب باشد روز دیگر که پس از روز نوبت باشد شور بایست  
 خورد و میزند بگوشت کوسپند و روز دیگر در روز نوبت باشد خورد  
 دهند بازیره یا با جوزه مرغ خانگی یا روغن کل و روز نوبت هیچ نخورد و  
 در آغاز تب قی کند و هر روز که نوبت نباشد با مداد کل شکر با سنگکین  
 سرشته میدهند و بعد از آن چند ساعت کشکاب دهند با خود آب  
 پنجه و تا اثر نفیج بدید نیاید استفراغ قوی نکند و اما از که مایه پر مینماید که  
 از هر آنکه که مایه و موای وی تنگ کند آن مایه بدر او بهتر تن برود و  
 بآن مایه را نیکو پانیزه و تنهار که او تشنگی تا آنچه نیک گشته بود فصل  
 یا زردیم اندر علاج کله و سینه یا بیدار است که آبد و صند هر دو یک حبس است  
 و هر دو از جو شستن خون باشد سینه کین مایه او آید خون باشد گرم  
 و بسیار و میل با تری دارد و ماده محبه خونی باشد صفراوی دانگ

میل کبری خشک دارد و چون کبسی تب تیز پوسته بیدار آید خاصه با چکان  
 و جوانان را و آن تب در پشت بود و غارش اندر بینی در رسیدن  
 اندر خواب و گرانی اندر سرد روی و همه تن و چشمها سرخ گردد و اندر  
 غلیدن باند آنها در شستی خلق و تهج روی و شیرینی مزه دهان و درد  
 پشت و پیوند نادره و بعضی را که در درد کله و تنگی نفس و گرفتگی  
 کله و آواز بیدار آید باید استن که حصید آمد و سرخج و همین علامتها  
 نیز آید مد علاج وی پیش از آنکه آید بدهد و یا آغاز تب کند علاج است  
 که رک الکحل یک شایه یارک با سلیق یا حجامت کنند اگر سال بیمار  
 وقت بیمار مساعد کند و اگر شکم سخت بود بابتند از زم کند آب آلو  
 و خنار مندی و خیار شنبه و شکر تا ماده کم گردد و چون باختر بود شکم  
 نرم نباید کردن آغاز از قرص کافور باید دادن بآب نارارش و  
 شیرین هر روزی بسحرگاه یا بسبیده دم و بازار پس آن کشکاب  
 باید دادن با سنگین چند بار در مابین کشکاب غذا پسند باید  
 کردن سید اسماعیل میگوید هیچ چیز موافق تر نیست صاحب حصید  
 و آبله را از مارا الشعیب که ریج وی است آبله ترشش آمیخته بود و اگر بیمار  
 ضعیف گردد و این غذا پسندد و او را غذا از نیک مقشر باید

دادن

دادن با سرکای بخته باشند و با برک حکند و روغن بادام و شکر شیرین  
 کرده و با ماش سپید کرده و از شرابها و ربها که اندر ایشان قبض باشد  
 بکار دارند چون شراب ریواج و شهاب نار و شراب اپی و شراب  
 سبب و شهاب عوزه در بهای ایشان و آنچه بدین مانند پس اگر  
 بیمار را نگاه در یابی که آغاز کرده بود دمیدن او را رک نشاید که با  
 و قرص کافوری بناید دادن تا تمام تپرون نمد و لیسکن می باید پیش  
 تا عوق کند و آسان شود پرون دمیدن و چون تمام دمیده بود او را  
 بر برک سپد باید خوانا باندن و بخانه خشک باد گذار باید خسته باندن و  
 که بر کرده او بویله سرد تر نمد و پوسته و بازار پس آن قرص کافور  
 دهند یا قرص طباشیر یا آب نار یا آب کنکبین و همه تدبیر نار سرد بکار  
 دارند و تا حصید تمام پرون نیاید و تب پاک نکرده او را غذا از حوره  
 بخاید و چون در آنچه بر ندر روغن بادام یا روغن کاه و روغن بز باید بخین  
 و اگر خلق گرفتگی در شکر است و غرغره کند با آب نج و غذا است  
 جو یا هست غذا است آنچه از آنجا بر ترشش یا اندر آب حوره و آنکه  
 شکر و اگر اندر شکر شقی تا بخت کشکاب که از کفش جو و عدس  
 مقشر نیز ندر سرد دارد و اندر حصید لعاب اسبقول لعاب دانه اپی

و کشکاب تنگ و آب کدو و آب خربزه و آب عذره و آب بویج  
 و آب نارترش آمیخته همچنین آب تخم خردوبان آباده درش آسخته  
 موافق تر باشد و شکم را نرم نماید کرده و آخر حصه و سه حج خیزی نرم  
 کتده نباید اذن تا سبب نکرده و تن پاک کرده باز زود ایشان را  
 شکم باز دارند تا سست نکرده و چیزی نرم نزدیک ایشان نباید  
 آوردن خاصه و اذن و صذر باید کردن از نرمی طبیعت بعد از صفت  
 روز خاصه در حصه و اسهال درین وقت عظیم خطر است و اگر طبیعت نرم  
 شود این سفوف دمنده صفت وی بکند کل سنج و طباشیر  
 و تخم حاض و سماق و پوست زردک از هر یکی یک جزو وضع عربی و کل مخوم  
 و پوست خشخاش و کلنا را از هر یکی نیم جزو است و درم سنگ  
 باده درم رب آب ترش بدمنده و اقراس طباشیر تا بعضی باید اذن  
 باشد اب آبی و اگر شیخ بدید آید ازین شکم رفتن ترش کمر تا باید اذن  
 و اگر حصه دیر مد عذری باید از تمین اذیت و عذری تا باید اذن  
 و در ناچار از این چیزها است که خوب است بگویند و این درود باید اذن  
 صفت اولیست بکند نرم بگوید این درم سنگ شکم پاک کرده  
 اعلی عینان یک صفت درم سنگ شکم شکم متعشر سنج درم سنگ

کند

کثیر است درم سنگ این مجموع را با همین آب بپزند تا ربع رطل ماند و پالان  
 و دو دانگ طباشیر روی ریزد و سه کرده بخورد و اگر با وی اندکی آب  
 نار پامیزند نافع آید محمد بن زکریا میگوید این دارو نرم است و مفید است  
 و حرارت پشتری کند صفت وی بکند و اینچیز زرد سی عدد مور سلف  
 دانه پودن کرده چست درم با یک و نیم آب بکوشاند برق تا مبرا  
 شود و پالانید و ازین نیمین چهار را بدمنده سبکرت تا بخورد و بدترین  
 حصه آنست که زنگ سیاه بود یا کبود و بنفشه زنگ و بدترین آبدانگه مول  
 خود بود و در پرون دند و در پزند و چون برین حصه که دیر پرون دند  
 و تاسه چهار سکن نشود و سبکتر نکرده و با آن حفقان افتد و پهبوش  
 کرده و بعضی ساقط کرده دند استن می باید که چهار هلاک خواهد شد و اگر حصه  
 و سه نیمه و آبد زود مد و کرمی و تاسه زود فرو نشیند این چهار را مخاطره  
 بنه و چهار زود بهتر کرده و اگر آبد بر آید بکشته بود و نشان آبدانده سیاه  
 مران طلا باید کردن بر دانه سنگ سپید و روغن کل و پنجه کبر و تخم خربزه و آرد  
 کورنج و اسفندک کهن سپید کشته از کهن این همه را جمع کند گوشت  
 و سوده و مرهم کند بر روغن کل و کشکاب و اینها تر انداید و اگر با اینها زایل  
 نشود بکند مراد از سنگ سپید روغن کل یا با آن غیر سپید که از پشت ماز

که سفید پرون آید که نخاع گویند صواب آید فصل دوازدهم اندر علاج  
 دق الشحوخه این بیماری پیران گویند و این پوست غالب  
 شده است به مزاج بی تب و حرارت عزیز می فرود آمدن و سرگشتن  
 اندامها و بعضی ایشان ضعیف بود و خود در بیدار چه در خواب  
 بسودن سخت بود الا آنکه چنان نبود بسخنی که اندر دق گرم بود اما  
 ضعیفی از آن بود که قوت ساقط گشته بود و در بیدار چه در خواب  
 کمی حرارت و کمی حاجتمندی به هوای سرد از بهر آنکه سردی غلبه گرفته  
 بود بر طبیعت و حرارت عزیز می فرود آمده و بول ایشان تنگ بود  
 و سپید و تنگ وی بسبب کم شدن ترهاترین بود و اما حکم نشده  
 و فصل در علاج ایشان گرم و تر کردنت که طبع رفتن بعد از معده طعام  
 نافع است و این حقه نیک میفیدست صفت وی بگریز سر بود  
 با پایها هم را نرم بگویند و در یک پاکیزه کنند و بر وی برینند  
 پنج من آب و در وی یک کت خرد و یک کت کشک کشند  
 و ده درم خار خجسته و ده درم شکر و ده درم نمک و ده درم پالان  
 و از آب وی در روغن وی ده سیر بگریزند و با وی پاشینند و در  
 سمن کا و در روغن شیر و پیست درم و از روغن مان و روی موم

که اختلاج درم سنگ ازین حقه کنند و سه روز استعمال کنند چندان استعمال  
 کند که اثر فریبی در تری پیدا شود و خای نیم شب بخورد و بعد از آن استعمال  
 حقه تن وی باروغن سوسن و روغن زکس باروغن خیری بپزند  
 با سی و دویم اندر علاج  
 اما سها در ایشان این شش فصل است فصل اول  
 اندر علاج آماس گرم علامتها لون او سبز باشد و آنچه موی باشد  
 او را آماس پیش باشد و سوختن کم و آنکه صفرا سه بود او را سوختن  
 پیش بود و آماس کم علاج وی فصد و حجامت و استفراغ بمطبوخ بپزند یا  
 بار الفواکه یا با قرص نغشه و مطلق از اول صندل سبز و سپید و فلفل  
 باب منب الثلب و میانه شباف ماینا و حفض و زعفران و مر  
 اندر آب کشیند زکند و با خرد بود کشیند زکند و اگر ترسند که صلب  
 شود و کشیند زکند و باروغن کل بسیارند چون مرهم کنند و بر آنجا  
 نهند و اگر آماس نقی باشد با شکر صندل سبز و زعفران را سار است  
 باب کشیند زکند و با شکر صندل سبز و زعفران چوب کشند و نهند  
 و در ایشان فصل دوم اندر علاج آماس سرد و آب  
 علامت کران می باشد و گرم نباشد و هم رنگ جانی دیگر باشد علاج وی



سرکه و آب هر دو را با هم میزند معتدل همان قدر که بتواند خوردن و پینه پاره  
 را با وی ترک کنند و بنهند و اگر کفایت نشود پیکر و شب میانی اندر سرکه  
 حل کنند و آن سرکه را با آب پامیزند و پینه پاره بدان ترکانند و بنهند و بینند  
 در دهن کل و نمک مالیدن فایده کند و پینه پاره با آب و خاکستر  
 چوب زر یعنی درخت انکور و آب با خاکستر چوب بلوط ترکانند و  
 بنهند و بینند صفت وی آب را در ز چوب زر را بسوزند  
 و خاکستر وی در جای کنند و بروی آب بریزند و شب بماند  
 و صافی کنند و با سرکه پامیزند و استعمال کنند از وی دیگر خاکستر  
 بلوط و خاکستر درخت انکور و نمک و سرکه این همه جمع کنند و یک  
 نمک پاره را بیند ایند بر آماکس نهند و سخت بند و فصل سیم  
 اندر علاج سرطان آماکس سودا می است اول که ظاهر شود  
 دانستن وی مشکل است بعد از این ظاهر شود در اول سبب  
 غرور بود و سخت بود و کرد بود و نمک که بود در وی اندکی حرارت  
 بعضی سخت بود و بود و بعضی سخت گون بود و بعضی با حرارت بود  
 بعضی با حرارت بود و بعضی با حرارت بود و بعضی با حرارت بود  
 از اکل بعد از آن است فراغ سودا کند خبرت با ابلین و خیار

در م سگ انقیون و اگر حرارت و ضربان باشد پیکرند لعاب  
 تخم اسفنج و سپیده سرب طلا کنند با سرکه و کل ارغنی و نشاسته و کند  
 و سپیده از زیر هر کی بگذرد مطلق کنند و اگر ریش شود بر هم اسفنج علاج کند  
 صفت وی پیکرند سپیده از زیر و توتیا ریشته از هر کی برابر خود  
 بسایند بر دهن کل آب تخم خرفه با آب انکور که با آب خیار یا با  
 تخم اسفنج یا آب کدو و ز اینها هر کدام حاصل بود بروی اندازند  
 مرهم نافع بود ریش ناشده را در ریش شده را این نافع است پیکرند  
 و بر صلایه با زرد آب تخم خرفه با آب کدو یا بلعاب اسفنج یا بر  
 کل بکار برند فصل چهارم اندر علاج خنازیر ماسه سلع است  
 و بسکن ذوق میانشان است که خنازیر گوشت جفید بود و سلع  
 آزاد بود و این خنازیر بعضی با درد بود و بعضی بی درد بود و شمار  
 علاج بود آنکه بر نایان و جوارح ظاهر شود هم دشوار علاج بود و آنکه  
 با چکان و نارسیدگان بود و سبب تر و سالم تر بود علاج اول مضم  
 و حجامت کند و بعد از آن اسهال بلغم غلیظ کند و پیکرند از غذا غلیظ  
 و از ترشها و ملازمت که در کله است و بکاه خوردن ترک کند و جب  
 خیرتر آن استعمال کند صفت و سبب ایارج نیست از درم نارقیون

دفعی که از ریش شدن ترسد  
 و باز دارد از ریش شدن تخم

غالبیون دو نیم درم شحم خصل یک نیم درم عنزروت چهار درم زرد سپید  
 هفت درم جاد شیر یک مثقال مشکال نوشا در دو درم مقویا یک مثقال  
 بکوبند و بوزند بآب گدازا برشند و جهان بند شربت هر روز یک درم  
 بعد از آن مخلت استعمال کند همچون مردم و غلیظ درم رسل این  
 دو مخلل است و هر دو حرارت غریزی آرنده است که صحت بان میشود  
 صفت د اخلیون بکوبند درم سنگ مرده سنگ نرم کوفته  
 اندر بابتند کند و ز بروی پوست و پنج درم سنگ روغن زیت ریزد  
 و ز بروی آتش آسته بکند و با کوبه چینی اند تا مرده سنگ حل شود و سیاه  
 شود بعد از آن بکوبد لعاب سپست درم سنگ و کرم ~~دو درم~~  
 و لعاب ~~دو درم~~ سنگ بروی ریزند و با کوبه زرد تا تمام سخت  
 کبره استعمال کند صفت مردم رسل ~~چهار درم~~  
 پیرز از هر یک دو جزو نوم سپست جزو روغن زیت ~~ص~~ و سپست  
 جزو ر ایتاخ چهارده جزو زنگار و جزو زرد سپید ~~جزو زنگار~~ است  
 بکوبند و صفتها با کوبه کت پیرز دو درم ر ایتا زیت کدازند بعد از آن  
 بزنند و استعمال کنند و اگر نرم شود بکفایند بعد از آن علاج کنند  
 مردم زنگار صفت زنگار دو درم مکنه آبنار و دو درم از هر یک پنج

چهار جزو

درم روغن زیت سه سبیر و فنی گوشت مرده پاک شود علاج کنند با درم  
 که گوشت بر آرد فصل پنجم اندر علاج طاعون این آماسی بود  
 که از خون سودای بدید آید سوزان بر پشت بدید آید بلون سبز و کبود  
 و سیاه و سبخ نیز بود و همه بد بود و چند آینه در د کند که مردم را از عقل  
 ببرد و کرد اندر کردی آماس سیاه بود یا کبود انجام مردم راتی بر افتد  
 و اسهال آید و خفقان و غشی افتد و از وی بود که کشنده بود علاج وی  
 انجم اعنایت بدن باید که دل نزدیک بوی بود تعرض بخون کم کردن نکند  
 بل اشتاب کند بجزئی و آون که دل را قوت شود و آن علاجها که در  
 سور المزاج کرم یاد کردیم اینجا فایده کند و افراس کافوری دادن و کلاب  
 و کافور و صندل بردن باید نهادن و مسج اندیشه و ریخ بردن وی غمی باید  
 نهادن و آن کرمی باشد دیوار مار خانه و پرده و جامه و منقش و هر چه  
 بود خوش بوی باید داشتن و بصندل و کافور و کلاب و کل سبخ  
 تا سوزان را از آن کرمی در آید این را باید سپخته پانزده و جام بکند  
 تا خون از وی بپزدن آید و آب کرم بر آنجا زنه تا خون نفس و کسب  
 طلا و رنگ انجا بزنند و سپخته کنند که در آن زمان ریخ بود آب کرم بر آنجا  
 ریزد و در اعنایت کند تا خفقان زافت فصل ششم اندر علاج حرس



بسیار کینه بعد از آن استخوان مطبوع بپزد یا بار الیمنی مستند و فلفل و  
 شاف ما میثا و سپیده از زرد کل از منی باب کشید و آب کسبی و آب  
 عنب الثعلب و سرکه و کلاب طلایی کنند حمزه در این از فصد و اسهال  
 نارزش را پاره کنند و اندر سرکه بنهند تا نرم شود و آب ایند و بر خرقه  
 طلا کنند و بروی نهند و اندر یک شب باز فرس بار تازه کشند و کاه را  
 بهین ترتیب علاج کنند لیکن استفراغ بمطبوع بپزد و از ترید و  
 اقیمنون خالی نکند ازند با سسی و چهارم  
 اندر علاج آنکه بر ظاهرتن پیدا میشود این با سینه فصل است  
 فصل اول سر سبوره را سبب یا بسیاری خون صفرا می یا بلغم  
 شود علامتها دموی حرکت آن بر زرد بود و سرخ باشد و آنچه بلغمی  
 باشد حرکت آن بیشتر شب باشد و هم رنگ تن باشد علاج وی  
 آنچه سرخ باشد یا خون وقت حرکت طلا کنند باب غوره و آب  
 غوره با آب امحوته بخورد و چون ساکن شود در یک گنجل زرد و طبع با آب  
 مسوما و خرمالیند و زرد کینه و دوغ کشید و آب انار و قرص کافور  
 سودا در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن  
 دو درم با سنگین بسر شدند و بخورد و اما بلغمی را هم علاج فصد کنند

بعد از آن استفراغ بلغم کنند با مثل ترید بسلیح و بهر روزی ده درم کلینیک  
 با یکدرم اینسون بخورد و عرق کردن در کبابه رفتن و مسامک شدن با  
 کرفس و آب کشیده و روغن و سرکه نافع باشد هر دو نوع را فصل دوم  
 اندر علاج حصف حصف در کما کر کم اندر می شود این شیر ما باشد  
 از عرق تن بدیدی آید علاج وی فصد کنند و استفراغ بپزد و زرد و طبع  
 شده تره و در آب سه و اندر آمدن سودا در او تن را مالیدن بسرکه  
 و کلاب فصل سوم اندر علاج کرکر دو نوع است تراست و خشک  
 علاج خشک پوسته کرما به رود که آب شیرین بود و تن را مالند  
 بار و بخورد و سپس و آب بوره نان و آب چکنر و فصد کنند  
 و مارا لیکن استعمال کنند و اسهال کند بطبع بپزد یا بخت شاه تره  
 صفت طنج بیلد بکیرند پوست بپزد زرد یا زرد درم سنگ  
 سنگ کلبی و شاه تره از هر یکی پنج درم ما میران دو درم اقیمنون  
 چهار درم سنگ انجین زردی سه درم کل سرخ دو درم تخم  
 کسبی سه درم اینها را پیرند و صافی کنند و در وی تزکیه حل کنند  
 و بخورد صفت حبس تره بکیرند بپزد زرد و بپزد سیاه از هر  
 پنج درم صبر سقوطی صفت درم سقونیا با آب شاه تره صلا کنند

و در و مار بگر اباوی پامینند و در سایه خشک کنند از آب شاه تره  
 دو بار و سه بار تر کنند و خشک کنند و حب بند شربت یکمقال  
 تا دو درم سنگ اما آنکه تر است علاج وی نخست فصد کند و استغناء  
 کند و این طلا نافع باشد هرگز ترا بپزند کندس دو درم زرد اوند  
 طویل چهار درم حبث لقره شانز درم زرد جو به سه درم سیاه کشته  
 دو درم هم را گرم بگویند و بر روغن گل و سرکه پامینند و طلا کنند و این  
 و طلا دیگر مرکز ترا کفایت بود بپزند کندس یک جز و مغزه که کل سح  
 گویند هر جز و هر دو را با سرکه بر شینند و طلا کنند صفت طلا دیگر بپزند  
 مردار سنگ و زرد جو به در اسن از هر کی دو درم سیاه یکدم  
 سیاه را بکشند و با این دار و مار که گفته و پنجه یار کنند و با موم و روغن گل  
 و سرکه هم کتند بعد از که با طلا کنند در انواع جرب مانیک باشد  
 صفت داروی کر که این را داروی پرمان که بپزند از هر جز و  
 معشوق خود را آموخته است بپزند که کوه بود در کین کوه و سیاه  
 دست که بپزند سیاه کوه سیاه کوه سیاه کوه سیاه کوه سیاه کوه  
 کوه سیاه کوه سیاه کوه سیاه کوه سیاه کوه سیاه کوه سیاه کوه  
 بپزند و با مار که با زرد جو دیگر حاجت نیاید اگر کوه سیاه کوه

خشکاش نرم بگویم مرهم شود با سرکه طلا کند فصل چهارم اندر علاج  
 سعفه و شیرین سبب اینها از کی ماده است و مذنب  
 علاج ایشان هم یکی است و این سعفه ریشها و بشها بود که اندر پوست  
 سر او را گل میخو آمد و بر روی همه تن بید آید او را شیرین گویند و  
 این بیماری از خلطها بد بود و بسیار و شیر که تن اندر کرد آید و باز  
 پیوست پیرون افکند و ریشها کند و اندر وی زرد آبی بود نیز که چون  
 از وی پیرون آید و هر کجا برسد آنجا بگاه بماند و آن زرد آب  
 بود که سطر بود باشد که تنک باشد و از تیزی او که زندگی وی خاشی  
 بید آید بر آن جایگاه و از خاریدن بسیار بید آید با سوزنهای باز آوی  
 زرد آب پیرون آید و هر کجا برسد بکشد و آن جایگاه ریش کند  
 علاج وی نخست تن را پاک کند از اخلاط بد با سرکه پاک کند  
 که چون غلبه بود در کینه آن کشاید یارک میان پشانی  
 که از زمین کوه سیاه کوه سیاه کوه سیاه کوه سیاه کوه سیاه کوه  
 خون برداشتن شکم کوه سیاه کوه سیاه کوه سیاه کوه سیاه کوه  
 بلغم غالب بود شکم آنرا بکشد و هر کجا برسد غلبه است بیشتر  
 از خون بود که بوی صغری تیر غالب بود یا بلغم شود و پوسیده

و هر چه بوی زرد آب دریم تنگ بود سوزان آن از جهت غلبه صفرا بود  
 و هر چه بوی زرد آب دریم سطر بود از جهت بلغم شور بود و بوسیده و باز از پس  
 استفراغ باطلانا علاج باید کردن اگر این بیماری اندکی و ماده بسیار  
 نبود اندود نینا و پرکنده بودی آنکه تن را پاک کنند و اگر ماده بسیار  
 بود از سخت تن را پاک کنند چنانکه یاد کردیم باز باطلانا بکار دارند  
 و اگر زرد آب بود در و نای خشک کننده علاج کنند که بوی لودج  
 بود و اگر دریم سطر بود در و نای علاج کنند از روی زرد اندکی بود و خشک  
 بود و خشک کننده بود و این دارو تا تیر سر بود و قوی تر و چیز که در و نای  
 عوض بود و در سایه بود مرقوت دارو نای دیگر را او گرم نبود این  
 چنین چیز سر که بود ترشش که بوی اندر تیریه بنود و باز پامیزه و با  
 چیز نای که خشک کننده بود و لودج سر که را در و نای چون کل سبب کرد  
 او را تیمولیا خواتد بزبان سوری و توتیا و مردار سنگ است و تیمولیا  
 این همه را با سینه و با سر که پامیزه و تیریه بنود و با سینه و با سر که پامیزه  
 بنود و تیریه بنود و تیریه بنود و تیریه بنود و تیریه بنود و تیریه بنود  
 و چون خواهی که تیریه بنود و تیریه بنود و تیریه بنود و تیریه بنود  
 و اگر تیریه بنود و تیریه بنود و تیریه بنود و تیریه بنود و تیریه بنود

کاف

پس اگر تیریه بنود و تیریه بنود و تیریه بنود و تیریه بنود و تیریه بنود  
 سوخته کنند و اگر مبانه باید از هر دو برابر جالینوس روستای را علاج  
 کرد بقراط سن سوخته تنها بس که سه روز بهتر شد صفت داروی  
 که بقراط سن سوخته کند بکیر و توپال مس و سرب سوخته دست و غمزوه  
 و قراط سن سوخته از هر یکی دو درم که کرد آتش نار سبده پنج درم هم را  
 بسایند و بسر که ترک کنند و براند اند طلی دیگر بکیر و مردار سنگ و زرد  
 جو به و بادام تلخ بسر که و روغن گل پامیزه و طلا کنند صفت دارو  
 از زرد خاصه سر که بکیر و زرد جو به و روغن گل و زرد طویل و مردار سنگ  
 و پوست نار هم را بکوبند و با سر که و روغن گل پامیزه و طلا کنند  
 و این داروی دیگر سخت مفیدست در سینه و شیرینه و تنگ و زرد  
 و یازده و مردار سنگ و زرد کرد و جد که فته با سوم و روغن گل و اند  
 سر که بکیر و زرد جو به از که با طلا کنند و این میگوید این دارو نافع است  
 در سینه و زرد جو به از که با طلا کنند و این میگوید این دارو نافع است  
 سوراخ پنج درم و یکی سکه و یکی سکه و یکی سکه و یکی سکه و یکی سکه  
 کنند و بنده تا باز نرم شود و بنده تا باز نرم شود و بنده تا باز نرم شود  
 در سینه و طلا کنند و بنده تا باز نرم شود و بنده تا باز نرم شود

را بکشد و ممال تنوره و جزو ذک یک جزو بود و در از هم بگویند و با بر  
 ترکند و طلا کنند و هم این ذکر یا میگویند من اعتماد میکنم اندر علاج سعف  
 و جرب و غیر آن از ریش خسته در خشک کردن از سر ذک یک سه  
 رحمت دبی آماکس فصل پنجم اندر علاج ریش بلخ  
 بزبان پارسی پشه خوردگی میگویند وی ریشی است باد میدکیها  
 و خشک ریشها و از وی زرداب میرود و پنجب الدین ستر فندی در  
 در اسباب و علامات آورده است که او سعف را تهاه است سفید  
 کند و استفراغ صفر کند و تسکین حرارت کند و شراب غوزه و شراب  
 زک و شراب لیمو و شراب ربوای خورد ویر اخام این طلا نفع  
 میکند بکپه کل سپید و سر که هر دو را پیا میزند و در ایم طلا کنند و این  
 خشک کند و پوست خیر اند و باز پوست خیر اند حسب آنکه بکشد  
 تازه میرسد و تازه می شود فصل ششم اندر علاج زرداب  
 بکشد منغ عربی و کثیر او بید زرد که بکشد و بکشد و بکشد  
 قوی باشد که بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد  
 و اشک و اشک و اشک و اشک و اشک و اشک و اشک و اشک و اشک و اشک  
 کاو پزند تا ناز و نرم شود و بسایند و طلا کنند یا آن طلا کنند

93

یک سکه در کرم

که در فصل سعف ذکر کرده بودیم باز گویم بکشد مازوی بی سوراخ پنج درم بویل کاو  
 یک سکه پزند تا نرم شود و بسایند و طلا کنند این خشک کند  
 فلع کند و مازو و کثیر او چنین سیر که بسایند و طلا کنند سود دارد و الله اعلم  
 فصل هفتم اندر علاج ثالیل و سایر ثالیل از خما بود این  
 از خما از خلط سودا اسطر بود که با ندها پیرون افکنده باشد خاصه  
 بدست و پای علاج وی آن بود اگر بسیار بود و خداوند ویر اکتست  
 رک بکشد پزند و اگر اندر تن امثال بود از پس آن اسهل کند چنان  
 که سودا فرو آرد و کم کند و تن را تربت کند و پوسته مارا همین  
 بکار دارد با شک بکشد مازو و زاک سپید هر دو را بکشد با شخم  
 و طلا کنند با برک کبیر تر باشد که ذکک بالند یا کز مازو بسایند و  
 بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد  
 بالند تا نشانیها روی بهتر شود و اما سایر ازخ با کون بود و سوس  
 در و اندر که بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد  
 وی بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد  
 کنند یا بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد  
 مسامیر ازخ بر نهند و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد

اندر علاج سوزش گوش و آب گرم و روغن کرم و چغری که در دست اندازنده بود  
سوزش باز دارند سپیده خایه است که او را بار روغن گل یا میزند و  
با پر مرغ انجا بر اندازند و این خشک کند معده و خشک کند بی انگه اندر  
لذی بود و بهترین چیزی که بکار دارند اندرین باب قیوی است و هر کس  
که سپید بود و سبک سنگ بود که او را اسه که تر کنی که ترشی و سب  
کنه بود و اگر نیک ترش بود سر که را آب یا میزند و باوی تر کنند  
در آن جایگاه سوزش که بر اندازند اگر آب گند که پزند و یک مفسر کل  
سرخ هر دو را پزند تا مهر شود بعد از آن بسایند با روغن گل و روغن کل و طلا  
کنند علاج دیگر سوزش گوش را پکنند استخوان مرغ خاکمی و بسوزند و  
اندازه وی برک نی خشک و دو ماز و ویاس این مجموع نرم بگویند  
و بسایند و پزند و آب دمان سوزش را تر کنند و این را در ویای  
پاشند نیک نافع است و موجب و اما آن سوزش که از آب گرم  
در روغن کرم آید باید پیش از آنکه آب گند انگاه مرهم بسازند و بکار  
یا مرهم آید صفت آن که پزند روغن کرم از روغن گل ساخته است  
و بر وی ریزند آنکه صفت بسیار است و بر روغن کرم و روغن گل  
و آنرا علم فصل هم اندر علاج شقاق دست است

در زمستان و تیر ماه کفکی افتد بدست و پای از سردا و خشکی بوقت  
سرمای تیر ماهی در زمستان از آب و باد سرد علاج بهتر آن بود که شستن  
پوشیده دارد اندرین اوقات نگاه دارد تا این آفتاب بوی رسد  
و باد و سرما کار نکند پس اگر اندکی بود روغن نعفت جرب کند و موم  
روغن نیز بهتر آید و غذا جرب دارد و اگر ما به بسیار رود و اگر گفانه کرد  
و کفست که هر دو دست و هر دو پای و برتن بود علاج وی هر روز روغن  
کبچ خور دی آب انکور شیرین و آب انکور فشرده و او قیو و  
روغن کبچ نیم او قیو با طینج ز پیب و اگر انکور نبود روغن یا مویز آب  
انگند و یا بر جلاب و جوز در روغن بادام بهتر بود و همچنین یک صفت بخورد  
محمد بن دکر یابی گوید هر شب روغن مالیدن از کوفتن پای بازمید  
و اگر چند باره را بار روغن جرب کند و بر ناف نهد کفستکی لب را نماید  
کنند و اگر کل سوزش را بسایند نرم چون غبار و با صنیع عربی مخلول یا میزند  
و طلا کند نافع باشد هر کس که سوزش را از او که از روغن بسایند و با پیکان  
جمع کنند و نرمی کند در برب نهد کفستکی را با سوزش بود مرهم  
الازوق انجا بر نهد و این مرهم نهند بود بهر مرد و عیون سوزش را از او که  
بار روغن بچوشاند و جمع کنند نیک الازوق این بود یا به نهد اگر آرد



و مازوی گوته و پنجه بروی ریزد در ناون بگو بد محمد از شه کفگی پاشند  
 اندر کند با سبده و سرب با سبده رصاص را بار و فن سندر و س  
 عجن کتد با صمغ عربی مخلول و در کفگی پاشند اندر کند نافع باشد و آن  
 کفگی که ریش شده بود شلغم را بکشد و کاواک کند موم و روغن  
 را در آن کاواکی کند و بر خاکستر گرم نهد تا بکند از دور می طلا کند  
 و اگر شلغم را پارچه چاره کند و اندر روغن بچوشاند و بسایند و طلا کند  
 سخت فایده کند با سوی و پنجم  
 نیز زینت این باب و فصل است فصل اول  
 اندر علاج دارالشعب و دارالحیة سبب هر دو از خلط فاسد فاسد است  
 فرق نیست میان هر دو از بهر آنکه هر دو از خلط فاسد میشود و لیکن  
 دار الحیة هم من رانی کیر و دار الشعب از سرد روی و ریش می کوزد  
 علامت دار الشعب آنست که موی نوزد و ریش می کوزد  
 درم و علامت دار الحیة آن بود که از نوزد و ریش می کوزد  
 شکل موی نوزد در دار الشعب از نوزد و ریش می کوزد  
 علامت نوزد در دار الشعب از نوزد و ریش می کوزد  
 پوست آن جایگاه که پوست ریش نوزد یا موی و سالی و مزاج

اگر رنگ آن جایگاه دارالشعب سبیدی زرد و پیشین تدبیر با سرد کار  
 داشته باشد و مزاج چهار نیر یعنی بود و فصل زمستان بود اول تن را  
 پاک کردن با پارچه رویش و این حب بدل باره رویش است  
 پیکر شخم خطل دو دو انگ سنگ صبر بکشد گرم تر بیک درم مقلد انگ سنگ  
 ز چنبل دانی سنگ و این دار و واجب بند و چند کت باین اسهال کند  
 و با یک مثقال باره فیقر اولت درم شخم خطل صبا بند با آب کز  
 جوشیده در یک ماه اندر سه بار بخورد و در وی که بلغم زودی ارد استعمال  
 کند و اگر رنگ آن جایگاه بزرگی زرد و پیشین تدبیر با بکار داشته بود  
 که صفای غلیظ بگیرد و مزاج این کس نیز بصفا می رسد و فصل تابستان  
سالی موافق این حال بود او را اسهال تا بد کردن بحب قوقا  
یا حب قوقا یا محمد بن ذکر یا یا این حب پیکر و بیدرز  
بکشد درم صبر استقو طری بکدرم سنو نیاد انکی سنگ  
این یک شربت است این را بیدرز نیم  
درم سنگ کن شرج نیم این را بیدرز نیم  
 و اگر رنگ آن جایگاه سیاهی زرد و پیشین تدبیر با بکار داشته بود  
 که صفای غلیظ بگیرد فصل نیر ماه بود و مزاج این کس سودای بود و سال

کهولیت بود اورا اسهال سودا باید کردن بطبیخ افیتیمون یا یاره روش  
 و اگر رنگ آن جایگاه بسرخی زرد و پیشین تدبیر با جگر داشته بود  
 که خون سطر آنیکه فصل بهار بود و مزاج این کس خونی بود و سال  
 دی موافق این حال بود اورا که قیضال باید کشادن یا حجامت  
 کردن وقتی که تن را پاک کرده باشند بداری کار و برک زدن  
 بعد از آن مرغزه کند پاره فیقر او طبیخی پنج کبر و میوزه با سه که آمخته  
 که دردی بود نه زود ناچخته باشند بعد از آن طلا استعمال کند صفت  
 مردار الشعب که آن جایگاه سفید رنگ بود کخنت آن جایگاه را  
 بالند پیاز کوهی و اگر زیاد پیاز اهل یا بسیر یا زوفنون وضع و  
 سداب سپندان هم را بکوبند و با قطران و روغن و حب الغار  
 از هر یک سه اوقیه گوگرد که آتش زرسیده بود یکیم اوقیه خربزه  
 یک و نیم اوقیه موم را بر روغن حب الغار بکند نهند و در آن جایگاه  
 پامیزد و بر انداید صفت کبر و الشعب که جایگاه  
 زرد رنگ بود یا بسطخ تامل که کجا را بر کوهی درشت  
 تا سه خنود باید که کین کوشد و بساید و بسر که ترکند و بر انداید یا  
 سر کین کوشش را خشک کند و میوز و زرم بکوبد و با سبب پامیزد

و حب الغار پامیزد و طلا کند  
 یا کبر و صمغ سداب و زوفنون

و طلا کند نافع باشد با برک فی سوخته و باد ام تلخ و سوختن وی بریان  
 کند بر تا به چند آنکه بسوزد و بساید و بسر که ترکند و بر انجا بر انداید صفت  
 که مردار الشعب را که آن جایگاه وی سیاه رنگ بود بفرمای تا بسند  
 آن جایگاه را از موی و باز بالند تا پیاز خام باز ماقوقه یا یا تخم زرد کبر  
 یا تخم سپندان بکوبند و باروغن زیت پامیزد و بر انداید یا کبر مقصوم  
 سوخته و پوست فندق و پوست ترمس سوخته و خشک سوخته و بادا  
 تلخ سوخته و بوره اریمنه از هر یکی برابر هم را با ایند و باروغن حب الغار  
 پامیزد و بر انداید فصل دوم اندر علاج ریختن موی  
 سبب ریختن موی تنگی مسام بود یا فراخی مسام علامت فراخی  
 مسام آن بود که اگر موی را کبشی زود بیرون آید و اگر آسان بیرون  
 آید تنگی مسام بود اما علاج هر دو یکی بود از هر آنکه سبب هر دو  
 علت مسام است علاج وی باعث سدال یا زباید آوردن بدار و ما  
 کبر و صمغ سداب و زوفنون و کجا را بر کوهی درشت  
 تا سه خنود باید که کین کوشد و بساید و بسر که ترکند و بر انداید یا  
 سر کین کوشش را خشک کند و میوز و زرم بکوبد و با سبب پامیزد

و اندر آب زغار کند یک شب از زور بچو شده و پالانید و صافی کند  
 و بپزند ازین آب قدر زمین دوی بر افکنند روغن کل یا روغن شیره که  
 بی نمک کشیده باشند زمین و پاره شراب و بچو شدند و با تش نرم  
 تا آب برود و روغن با ندانگاه ده درم لادن اندر دوی کند اندر جامه  
 مضاعف و بکار داند و اگر لادن پشته کند چنانکه روغن سطر شود قوی  
 تر آید صفت روغن مصطکی بپزد روغن شیرده ستر مصطکی و دستیر بساید  
 و بر روغن بر افکنند و با تش نرم بپزد تا روغن قوت مصطکی گیرد و بکار برد  
 اول موی را بستر دسر را نیک باله و با زاین دارد بوی بر انداید از بهر  
 آنکه مالیدن آن جایگاه و بر اندودن این دارد موی را از ریختن باز  
 دارد و آن جایگاه را با اعتدال باز آرد موی را بر آرد به شستن روغنها  
 که لادن بوی پاییز روغن مصطکی است که بقوت و فعل لادن است  
 و اگر چنان بود که موی نتواند ستر دن این اندودنی را از آنکه  
 روغن بن موی برسد آنکس که در آنکه ستر دن لادن است  
 دوی بداند و بگوید که بپزد روغن ستر دن و آن کس را که مصطکی  
 دوی فسلخ بچو ستر دن تا بعضی پستر با بد از دارو با گرم بوجت  
 بن سرافینون یکدیگر میانین دارد و اندر ریختن موی با زرد و ستر دن

بپزد لادن و با ش آب زغار کند که بعضی بود یعنی سکوکی دارد اندکی  
 و باز بساید یک بار بشو آب و یکبار بر روغن مورد تا سطر شود مانند غسل  
 و بر افکنند نیمه لادن بر سیاوشان کوفته و خچسته و همه را بسایند و بر آن  
 جایگاه بر انداید بکر ماب یا بهوای گرم بعد از آن که مالیده بود سه رابر کوی  
 درشت ار کنعائیس میکوید این روغن ریختن موی را باز میدارد و بسوی  
 سر راد و میکند بپزد و اهل ده عدد لادن افستین هر دو برابر نرم بساید و اندر  
 خریط کند و اندر روغن زغار کند پنج روز بعد از آن باین روغن سر حوب  
 کند داروی که موی را از ریختن باز میدارد و بکسب لادن سه درم مازو  
 یک درم مردود درم مصطکی یک و نیم درم قوفانا و درم کند در یک درم  
 این دارد و باید در روغن کل حل کند و برین موی بر انداید و این نیک  
 عجیب است در قبض و جذب داروی که موی بر آرد و سیاه کند بپزد  
 و بر آرد و نرم بگوید در شیر زن پامیزه و طلی کند موی را قوت دهد  
 و بر آرد و سیاه کند و اندکی که موی بر آرد و در آنکه بپزد و کند  
 را و اندر روغن خایه مرغ ملانند و در آنکه بپزد و بپزد که موی بر آید  
 صفت داروی که موی را از ریختن باز میدارد و لادن و دستیر  
 و روغن بچو شاند تا با یکدیگر آمیخته شود و بعد از شستن و خشک کردن

برین موی انداید مجربست فصل سیم اندر علاج سبوره  
 پیکره خطمی سوده و آرد نخود بسر شند و بر سر طلا کنند و ساعتی صبر کنند پس  
 بشوید و اگر زهره کاوشم خطم با آن یا رنگ قوی تر آید شفقت آرد و کمی  
 پیکره قیولی را او بسایند بر کار تیز زهره کاوش جمع کند و سه اندر مال  
 و از پس آن یک ساعت صبر کند و سر را بشوید با آب جگندرو  
 بوره نان ارکا غابیس مر این علت را در روی یاد کرده است که بتوبال  
 مسکن شفقت دی پیکر نکند کف دژ یا بوره نان و تو بال سر را هر یک  
 برابر بکوبند و بسایند و با سر که پامیزند و بر انداید و ارکا غابیس  
 می گوید هر که این علت دارد این دارو بکار دارد هر که او سپید سر و ریش  
 نشود فصل چهارم اندر رنگ کردن موی پیکره مازور ابروغن  
 زیت یا بروغن گنجدوب کنند و اندر دیک کنند و سر دیک استوار  
 کند و بسوزاند چنانکه سیاه شود و سوده شود ازین موی پیکر و شفقت  
 درم سنگ روی سوخته و درم شمشیر و درم زنجبیل و درم کزک اندوانی  
 یک درم پسته و درم کزک و درم سرکه و درم کزک و درم کزک و درم کزک  
 کنند و با بخار میاید و درم کزک و درم کزک و درم کزک و درم کزک  
 و شش ساعت بماند و زهر خضاب بر کشد چکنه زهره شش تا زود خشک

نشود و بشوید با آب نیم گرم زنگی کند پاید از خضابی دیگر احتیاط وی اندک  
 و فایده وی اندرین معنی بهتر اول موی را با صفت خضاب کند پس از آن  
 بشوید و خشک کند و دو سه را با آب زرف با آب رحین یا غیر آن  
 از تر شیبها و غار کند و موی را با این خضاب کند و بماند سه ساعت  
 پس از آن بشوید این بهترین و آسان ترین خضاب است  
 خضاب دیگر پیکره درم در سنگ و آهک آب نارسیده یا ننگ  
 هر دو برابر و زیر این هر دو آب ریزد شش بار اندازه هر دو در  
 آفتاب نهد سه روز و هر روز جنباند پس از آن صافی کند و موی سپید  
 اندروی غوطه دهد و اگر سیاه شود و الا زیاد کند برین آب شش یک  
 مردار سنگ و آهک باز در آفتاب نهد سه روز و هر روز جنباند بعد  
 از آن صافی کند و با موی سپید امتحان کند و وقتی که سیاه شود با این  
 موی جنباند و خیمه کند و استعمال کند شفقت آرد و موی را سیاه  
 کند و موی پیکر و کزک و کزک و کزک و کزک و کزک و کزک و کزک و کزک  
 موی زود طلا کند موی را کزک و کزک و کزک و کزک و کزک و کزک و کزک  
 احتیاط وی پیکره جفت کزک و کزک و کزک و کزک و کزک و کزک و کزک  
 سه ساعت بماند و زهر خضاب بر کشد چکنه زهره شش تا زود خشک

پشتر خضاب دماغ را سرد میکند و ضعیف میکند و مستعد قبول نزل  
 و سکنه و مانند این می کند صواب آنست که چیزی که کم کشنده و مقوی  
 دماغ و خضاب آنمختن می باید مثل مشک و قرنفل و آنچه بدین ماند  
 مضرت از دماغ باز دارد و موی را نیز سیاه کند فصل پنجم در علاج کلفه  
 کلفه آنرا گویند که بر روی سیاهی بدید آید چون ابر پاره پاره فرق برین  
 کلفه در برش و منش آنست که سیاهی بود بهین بر روی بدید آید و برش  
 و منش چون نقطه ما بود که بدید آید سیخ و سیاه و زرد و این کلفه  
 دو نوع بود یا نو بود یا کهنه یکی در سیاهی کثر بود یکی پشتر هر دو را که  
 قیغال زرد و مطبوع افیمون خورند و پوسته مارالین خورند ثابت  
 بن قره ای گوید مفت درم سنگ افیمون را نرم بکوبد و با پوست  
 درم سنگین بسرشد و با پوست درم سنگ آب بخورند و در پی  
 مجلس آرد و صیب پراهن تنگ مند ارد و سخت نکند و از همه غلبه  
 سودای دور باشد فاصه آنرا که در دماغ مانده و بر روی  
 طلا کند تخم زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد  
 کوفت و در پی کوفت و در پی کوفت و در پی کوفت و در پی کوفت و در پی  
 ستود و سست پدید شود چون مس دارد و ملا نیز چون در علاج سیاه

کشت زرنج زرد و تخم مازریون و این دارو ساخت قوی باشد و اگر  
 بدین دارو استعمال کنی باهوش و اندک علم فصل ششم اندر علاج  
 برش و منش این علت را که بجزده خوانند و دو نوع بود یکی سیاه و یکی  
 سرخ هر دو دشوار بود علاج ایشان در علاج کلفه یکی بود الا آنکه آنچه  
 بسیار باید کردن بجز نامی که سودا دارد و دارو مایه قوی تر باید مالیدن  
 چون نقطه سیاه و نگاه باید داشتن تا پوست روی تباه نشود و  
 باز اگر آید شده بود و بگشته و نشان آید مانده بود سیاه آنرا این  
 طلا باید کردن مردار سنگ سپید و روغن گل و پنجه خشک و تخم  
 خرپوزه و آرد گرنج و استخوان کمانه سپید شده از کمانه یکی این همه را  
 کند با روغن گل یا کشکاب و اگر مردار سنگ در روغن گل و با تخم  
 پنجه که از پشت کوه سفید پیرون آید همه را جمع کند کوفت و طلا  
 کند و در پی کوفت و در پی کوفت و در پی کوفت و در پی کوفت و در پی  
 و علاج چربی را همان بود که در دماغ مانده و بر روی  
 با شکر و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد  
 و شکر و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد  
 و طلا که در کوفت و طلا که در کوفت و طلا که در کوفت و طلا که در کوفت

زیاده و کم کند اما اگر همت سیاه بود علاج فصد اکمل شد اول بعد از آن  
 طبع آفتون خورد چند بار و چون بخاج استعمال کند نیک است فصل  
 هشتم اندر علاج برص اول برین کند از خیرهای بلغمی چون شیر و ماهی تازه  
 و سبزه خایه و میوه نارنگی خاصه خیار و خربوزه و کشک و اسفناج و انجبین  
 ماند بعد از آن استغراق کند بقی بعد از آن دارد و ماخورد مثل اباره لوغادیا  
 و پوسته اطریفل یا مان بن بدر بخورد و منفعت وی بکبر و هیس کاسپه  
 پست درم بلبید و آمد از هر یکی ده درم بزرگ کبابی مقشر پاترده درم  
 شیطرح و سعد زرچینیل از هر یکی سه درم سادح مندی پنج درم  
 بسفناج و اسطوخودوس از هر یکی مفت درم عاریقون شش درم  
 قسط سه درم کندر و مصطک و انیسون و قرفل و خیر بود و جوز بود از هر یکی  
 دو درم بلبیل و نارمشک از هر یکی چهار درم همه را بکوبد و با آب  
 کند شربت دو درم بعد از این طلا با استعمال کند  
 که برص را از کین کند چنانکه در این شربت است  
 شیطرح و نیناز و کسکس و کاشانی و کبریا و کبریا و کبریا  
 و کبریا و کبریا و کبریا و کبریا و کبریا و کبریا و کبریا و کبریا  
 بسیار و کبریا و کبریا و کبریا و کبریا و کبریا و کبریا و کبریا و کبریا

الفصد به الاستغراق الکمل  
 نسخ

را وقت پروان آمدن توان دید و چند آنکه مصلحت باشد توان کرد نیک  
 و بسیار اگر در وی دشوار بود بدین سبب هیچ استغراقی بفضیلت فصد  
 منافع چون اندرین بسیار است آنچه جاری نباشد درین مختصر یاد کرده  
 شود معدومست که جگر گرم است و معدن و قوت طبعی است و تولد  
 خون در جگر باشد بدین سبب اندر خون حرارت طبعی است و  
 همه تن از آن بهره یابد و بدان پرورده شود و مرکب حرارت عزیز  
 هم خون است و چون حرارت عزیز را به تن میرساند و بدین  
 سبب است که هرگاه که خون لطیف پشتر پروان کند ضعف قوت و عشق  
 تولد کند و منفعت بزرگتر آنست که رگی بزرگ از جگر بدل پوست است  
 تمام از خون میرساند و آن خون اندر دل مرکب قوت حیوان  
 که در تن است و قوت حیوانی به تن میرساند و کترین  
 است که پوست را از کین کند و تازه دارد و با  
 روغن کتان را که در این شربت است و اکمل و با سلیق  
 و کبریا و کبریا و کبریا و کبریا و کبریا و کبریا و کبریا و کبریا  
 و کبریا و کبریا و کبریا و کبریا و کبریا و کبریا و کبریا و کبریا  
 و کبریا و کبریا و کبریا و کبریا و کبریا و کبریا و کبریا و کبریا

سلبق حلتها سپرز و جگر و ذوات اللحم و شوره و در و ما سردن و زانو  
 و ساق و قدم را سودد ارد و اسلیم دنال با سلبق است  
 از دست راست درد جگر را سودد ارد و از دست چپ درد سپرز  
 را و گردن و خارش جگر را سودد ارد و جبل الذراع اند بعضی با رب سلبق  
 و اند بعضی با کل آمیخته است بر زنده اعلی نهاده نزدیک خورده دست  
 که بزبان عرب رنغ میگویند و نقد صافن خون را از نیزه بالا فرود  
 آرد و حیض بکشاید و ریش و خارش را سودد ارد و منفعت فصد با  
 تر از صافن آنست که حیض بکشد و در معده و بواسیر و در رحم را  
 سودد ارد و نقد عرق النساء از ابل گند و آن اند پس  
 کعب راست بود یعنی کعب و حشی و منافع دیگر بنافع صافن نزدیک است  
 و صافن در پس کعب جب بود یعنی کعب انسی و نقد است  
 ساعد یاید بست و اریب باید تر از او از او دست  
 باید نهاد تا خون جگرانی که با او در دست است از دست  
 یاید بست و در دست بر او در دست است  
 دست راست بر او در دست است  
 از او در دست است

میاید بست در آن نیز یاید بست و جنبه کام یاید زفت و چند بار  
 فرو باید نشست و یاید خواست تا رک بید آید و عرق النساء را  
 دستاری در از بپزند و یکسر در میان چهار بند و باقی بر آن و ساق  
 وی می بچد وی بند سخت تا شش تا تک و چند بار فرو نشیند و بر  
 خیزد و پای بر خشتی نهد و نضاد بر پشت پای میان خضر و بنصر رک  
 بگوید اگر یافت از خط ایمن شد و اگر نیاید از شش تا تک از  
 جانب وحشی بگوید و نشان عرق النساء آنست که بر و چدره  
 باشد و از درازا یاید زده از بهر آنکه از دو جانب او عصب باشد  
 اما حجامت خون را با مصون با ستم بیرون میکند و فعل وی ضعیف است  
 بچکار از او پیر از ایجابی نقد باشد و بهر عضوی حجامت کنند  
 این عضو را پاک کنند و با خون حجامت از گوهر روح خیری خرج  
 شود و با خون نقد بسیار خرج شود و بچکار تا از شیر باز نکند پی  
 است سخت حجامت نماید که از بهر آنکه ضعیف شوند و بر آن  
 صنف مانند بزرگان است  
 از بهر آنکه خشکی بر پشت ایشان نکند و او دست آن باشد  
 که روز چهاردهم و پانزدهم ماه نقد و حجامت نکند توقف تا نه ماه

لیجور الفصحة الرابع عشر  
 والی مس عشر

نقصان گیرد از بهر آنکه ماه روز چهارم در هر پر باشد از نور و اعتدال در تن  
 حرکت کرده باشد و دلیل بجانب ظاهر کرده در رکنا بار یک است آنها  
 رک همه پر شده و اندرین وقت تنگ و صافی پشته آید و خلط بد کمتر  
 و هر گاه نور ماه نقصان گیرد خون صافی بازگردد و داخل کواکب خون حرکت  
 کرده باشد بسبب آنکه غلیظ تر باشد باز پشته ماند و بدان راه که  
 خون صافی باز کرده و باز تنگ شدن بدن سبب یا خون یا حجامت  
 اندر نقصان نور ماه خلط بد پشته آید با سبب تنگی و مستقیم  
 اندر معرفت نبض و احوال دل و اندامها و دیگر  
 بگونی خشک و سردی و تری و قوت شناخته شود و اینجاست شتر یا بنا  
 که احوال شتر یا بنا تابع احوال دل است و معنی نبض حرکت دل و شتر این است  
 بدان حرکت هم تن را گرم دارد بجزارت عزیزی و دل حیوانی معتدل  
 این حرارت است و سبب زندگی کافی حیوان این حرارت است  
 حرکت یکی رک مناسب حرکت شتر یا بنا است  
 یکی رک از کله که حرکت شتر یا بنا است  
 و در کله حرکت شتر یا بنا است  
 در کله حرکت شتر یا بنا است  
 در کله حرکت شتر یا بنا است

مقدار این بساط نوع است طویل یعنی معتدل یعنی دراز و کوتاه  
 و معتدل اندر عرض نوع است پهن و تنگ و معتدل اندر عمق  
 نوع بلند و پست و معتدل طویل آن باشد که زیادتی دارد بهر  
 قطر و او را غلیظ خوانند اعنی دراز تر از سر انگشتان گیرنده و پهن تر و  
 بلند تر و این دلیل گرمی خون باشد و این نبض محتاج نباشد  
 و تعویقی قوی و آنکه نقصان دارد بهر قطر صغیر خوانند یعنی کوتاه بود تنگ  
 و پست تر و این دلیل سردیست یا از سودا یا از ضعف قوت و  
 آنکه معتدل بود بهر قطر از معتدل خوانند و این دلیل صحت باشد  
 و اندر عرض نوع باشد یا پهن بود و آن دلیل تری بلغم بود  
 یا تنگ و این دلیل سردی است یا معتدل بود و میان این دو  
 حال در این محبت و اندر عمق نوع بود بلند و پست و معتدل  
 و آنکه بلند بود سر انگشتان سخت تر از عادت زنده دلیل حرارت  
 است یا از بلغمی قوی است که بخلاف این بود پست تر بود و دلیل  
 سردیست یا معتدل خوانند و در کله حرکت شتر یا بنا است  
 و در کله حرکت شتر یا بنا است  
 و در کله حرکت شتر یا بنا است  
 و در کله حرکت شتر یا بنا است  
 و در کله حرکت شتر یا بنا است



بعضی طبیعی آن بود که موجب وی مزاج گرم و خشک بود و پوسته  
یک حال بود و بعضی آن بود که از پس خوردن چیزها گرم آمده باشد  
یا چون که ما از آفتاب یا که ما به یا حرکت یا خشم و این بعضی بر یک حال  
ثابت نبود الا از ابل که در ذوال این اسباب و بطی بر صفت این بود  
بطی آن بود که کران کران جهد و این دلیل سه دی بلغم بود یا ضعیف  
قوت و اندک حاجتمندی هوای خشک و معتدل میان هر دو حال  
جنس سوم سه نوع است نومی و ضعیف و معتدل قوی آن بود که  
چون انگشت فشاری بروی از حرکت باز نه ایستد و این دلیل  
شان قوت است و ضعیف بر خلاف این بود چون انگشتان بر  
وی فشاری از حرکت باز ایستد و این دلیل ضعیفی است و اعتدال  
قوت و در صعب و معتدل میان هر دو بعضی بود جنس چهارم سه نوع است  
صلب و این و معتدل صلب آن بود که با بسودن زیر انگشت سخت  
بود چون رشته تافته یا چون زره بود و این دلیل خشک بود  
و اگر نرم آید چون در دوگان که بود و اندر در دوگان که بود  
خود بود و اگر آن حال بود این جنس هم سه نوع است  
نیل و معتدل نومی آن بود که زیر انگشت چون رود و بر آب و این

دلیل بسیاری خون باشد یا بسیاری بخار تر یعنی روح یا از بسیار  
هر دو و این دلیل حرارت و رطوبت باشد و اما خالی ضدوی باشد  
دلیل میکند بر قلت روح و قلت خون و معتدل دلیل میکند بر اعتدال  
هر دو جنس ششم سه نوع است حرارت جسم شربان دلیل گرمی است که  
موضع شربان گرم تر از حوالی وی و اندامها را دیگر و این دلیل ماده گرم است  
اندر رک و اگر سرد تر یا پی دلیل سردیست اندر رک از خون و از  
روح و معتدل دلالت میکند بر اعتدال خون و روح اندر گرمی و سردی  
جنس هفتم سه نوع است متفاوت و متوازن و معتدل متفاوت آن  
بود که در بدیر جهد و کران و این دلیل غایت سه دی است متوازن  
آن بود که زود بشتاب جهد و این دلیل غایت گرمی است و این  
هر دو نیز از جهت ضعف قوت بود انبساط و انقباض تمام تواند کرد  
و این انواع هر کدام معتدلست دلیل صحت است جنس هشتم منی الوزن  
و این انواع هر کدام معتدلست و حسن الوزن منی الوزن نیست  
که بعضی گویند که انان و این دلیل غایت است  
و بسکن اندک تر از حالت الوزن همان که بود که از جنس جوان  
بود و خارج الوزن چنانکه بود که از بعضی بود که آن طبع بود و هیچ

سن را از اسنان و این تغییر عظیم است و هم برین قباس می باید  
 داشتن نبض اسنان دیگر که جز از نبض کودک بود با کودک نبض  
 جوان حسن الوزن است که حرکت با حرکت بزرگ آید چنانکه انقباض  
 و انبساط با سکون اعنی سکون خارج یا سکون داخل معلوم نشود  
 مگر استادان و ماهران را بدیدن و نگاه کردن و مهارت بسیار  
 و جنس نرم منتظم و غیر منتظم منتظم آن بود که میان دو نبض مختلف  
 شود و باز مجال خویش باز رود و همچنین پوسته در نگاه دارد  
 و خلاف نکند و غیر منتظم است که یکبار میان هر دو نبض خلاف افتد  
 و دیگر میان سه و دیگر میان چهار و بیشتر و یکبار این همین بر آنکه  
 می آید و این دلیل مجاهده طبیعت است بدفع چیزی موذی و منتظم  
 بهتر و نیکوتر از غیر منتظم بود و حسن هم قسمت پذیرد و بدست  
 و مختلف استوی با همه انواع استوی باشد از نبضها مانند  
 بود تعظم و قوت و سه غایت و این که در کتب مذکور است  
 استوی در هر دو نبض و علامت آنست که در هر دو نبض  
 در هر دو نبض استوی است و این است که در هر دو نبض  
 در هر دو نبض استوی است و این است که در هر دو نبض

جوان  
 حسن  
 الوری

از گرمی بود علامت دی آن بود که روی سرخ و در کباب و نبض عظیم و بول  
 سرخ و پخته خواهد بود علاج وی ضد و حجامت کردن و شکم را اندن بآب  
 الودغنا و سبستان و خرمای مندی و فلوس خیار صندل و ترکیب و  
 کلاب ترکیب کرده طلا صندل و کلاب با تخم کوبک بآب سوده و اگر اند  
 از مایه صفر بود در سحت باشد و سر گرم و اندر سرگرا فی ظاهر شایسته  
 و مزه دمان تلخ و تن لاغری و خواب و لبها خشک و تشنگی غالب و از جاب  
 گرم بگریزد و خشکی را جوان بود و شکم سحت بود و نبض سریع و بول زرد  
 بود اول شراب الودغری یا شراب خرمای مندی و غذا اسبناج  
 و کشک جو دارد و ناستا پست جو ماش که خوردن آن بآب نار  
 ترش یا بآب عذره خوردن را خشک کند یا غرقه تر کرده بآب برگ  
 پید و کلاب و صندل و اگر انداز سردی بود یا از سودا بود یا از بلغم  
 اما اگر از سودا بود علامت دی چربی و با خود سخن گفتن و رنگ دردی  
 بسیاری میز کردن و نبض وی باریک و بول وی سپید که با سبزی  
 زنده علاج وی مطبوخ التیمون خوردن یا چینی که اختیمون کرده بود اما اگر از بلغم  
 عفتن بود علامت آنست که بسیار بود و سرگرا و نبض سردی و نبض نرم  
 و بول سفید که در علاج کلاب و کلاب و کلاب و کلاب

مشک و غذای خشک و شور با آب در روغن زیت بخت و غسل خوردن و  
 شراب کن از خوردن سود دارد فصل دوم اندر علاج سرسام کرم  
 است که اورا فر اینطیس میگویند این سرسام کرم از خون بود یا از صفرا  
 اما آنکه از خون بود علامت وی روی سبز بود و نبض عظیم و بول سبز بود  
 و تب نرم و اختلاج عقل بود علاج وی مار الشیر ساده و مندی یا آب  
 ناززش و غذا عدس مقشر با روغن بادام منوره بدیند اما آنکه از صفرا  
 بود علامت وی روی زرد بود و زبان سیاه و نبض تیز و بول ناروی بود  
 و تب تیز بود و عطش سخت غالب بود و اختلاج عقل و پداری و پهبوشا خون  
 غالب بود علاج وی مار الشیر با کویا توخش بخت باشد یا کبوی  
 مقشر در وقت وی باشد و قی که بعقل آید نان بارب ناززش و آب  
 عوزه بدیند بعد از آن که با نان روغن بادام منوره سازند و بدیند و روغن گل  
 و کلاب و ک که هر سه را بیکو بزنند و بر سر مالند فصل سوم اندر علاج سرسام  
 این را البش غش گویند و این آما سی بود از بلغم کویا خوردن و باغ ایدر  
 او آن بود که بابت بوسه بود از نم مانند و آفت بلغمی و در این آب اندر  
 و چشمها را از کرم و زخمها را از کرم و زخمها را از کرم و زخمها را از کرم  
 و چشمها را از کرم و زخمها را از کرم و زخمها را از کرم و زخمها را از کرم

و آب پر بود و بول وی سپید و دورک بود مانند میزک خز و نبض وی آسته  
 متغیات و موی بود علاج وی اگر قوت بحال بود نفس باید کردن از تقطیل  
 و خون مقدر بر بردارد و چند آنکه طاقت او بود و هر حسب این چاری از بلغم  
 عفن بود و تقدم و مانع بود مایه او بعروق و مانع بود از نفس و حجات جاره نبود  
 و از بس او سنگین عسل دیند چنانکه یک جزه سر که بود و در جو غسل  
 و چهار جزه آب و اگر نتواند اندکی بخورد آب با روغن زیت بخورد و باز زده  
 خایه نیم برشت خورده و جدا کند که غذا بخورد تا معده وی بر مننه نبود و با کرم  
 در روغن گل بسیار بر سه نهد باز حفته تیز کند بدن صفت بکیرند سخم  
 حنظل یک کف تخم معصر کوفته دو کف تخم انجده کوفته یک کف بود  
 یک دسته این همه را بچوشانند تا سه رطل آب با یک رطل باز آید  
 و صافی کنند و سه سیر ازین آب بکیرد و بروی افکند و درم سنگ  
 ابکاره شود و سه درم سنگ روغن زیت با وی حفته کند اگر شکم  
 آید و الا دیگر روز همین حفته کند و دیگر بار اگر این علت دراز شود باید  
 خوردن این دودان یک چند است با عسل میجوین کرده نافع آید فصل چهارم  
 اندر علاج سرسام کرم از صفرا و کرم از صفرا و کرم از صفرا و کرم از صفرا  
 و با سینه را از کرم و زخمها را از کرم و زخمها را از کرم و زخمها را از کرم

سخ و پیدای دایم و دیوانگی چون باغچه بود آسان تر و آید و از تران  
 بود که با کربستن بود علاج دی رک اکل یارک صافن کبشاید  
 انگاه مار الشیر دهند و حقه نرم بکار و از دواها الجبن و انقیون شکم نرم  
 کند و در بار و بید سیاه و نک مندی و چون مار الشیر بزند تخم کوک  
 در افزایند و نطول بر ریزند جو مقشر نیلوفرد کل و پوست خشکاش  
 و تخم کوک در وی بخت باشند و غذا آشام سازند از جو و نشاسته  
 و بادام و شکر و مزوره سازند از اسفناج و ماش در روغن بادام  
 و غذای معتدل بکار دارد چون اسفناج و کشک و گوشت بره و گوشت  
 جوزه و بالوده با شکر بر روغن بادام و عذر کند از کرب و بارسکان  
 و ترشک و گوشت قدید و گوشت گاو و گوشت اشتر و اسب و آنچه  
 بدین ماند و اسن کمن و نان سپوسین و مای از اینها ماز با کرب  
 انگاه بمطبوخ انقیون شکم راند و اگر پنج درم انقیون کهنه نرم  
 و با سکنجین هر مفته بخورند منفعی نماید هر چند تمام تره و کبک  
 نیک مفید است و سکنجین انقیونی اندر همه عطرها بود و ای و بقی  
 مانع است از جفت و سکنجین نازک و سکنجین کهنه و سکنجین  
 و سکنجین کهنه و سکنجین کهنه و سکنجین کهنه و سکنجین کهنه

باصلابت و این نبض مختلف بانواع بسیار است این حال زیر چهار  
 انگشت یافت شود یا زیر یک انگشت و این همه را یاد کنیم  
 بسیار کرده و انواع بجزها و نامها هر یک بیان کنیم از حد اقتضای  
 در گذرد و اگر کسی را مراد بود تا نامی بدانند کتاب نبض مالینوس  
 باز کرده است  
 اندر معرفت لغیره و این چهار فصل است فصل اول اندر  
 بدانکه بول رطوبتی است تولد وی از طعام و شتاب جدا شده است  
 از اخلاط که اندر رگهاست و دلیل دهنده است از حال ایشان  
 بر کیفیت و کیفیت و خالی و بختگی و اورا قوام است و لون و تغل که  
 اندر وی بدید آید این قوام معتدلست یا تنگ یا سطره معتدل طبیعی  
 و موجب وی اعتدال اخلاط است و تنگ سطره تا طبیعی است و لون  
 و طعم و مزاج چهار است مناسب چهار اخلاط سپید و سیاه و زرد  
 و سفید و اولی و ثانی و ثالث و رابع است اما آنچه مشهور است  
 جفت بودن است اول کهنه است و دلیل بر این است هر غای ماده  
 هر وی بکار از طعام و سکنجین و سکنجین کهنه و سکنجین کهنه که زردی  
 اندک است همچو بولون کله بدین دلیل دهنده است بر پنج ضعیف

بجنگ و دوارت موعده  
زیادت زو کم  
لون طبع

واندک و سیوم زردست بلون ترنج و سیول طبعی است و چهارم تارک  
و این دلیل حرارت بسیار است و پنجم مانند شاخ زعفران و این  
دلیل حرارت بیشتر است از پیشین و ششم احرقانی است و این  
دلیل غلبه صفرا و خونسنت اگر زرد روی کفک زرد بود و دلیل بر خونسنت  
و مغتم لون سیاه و اگر از پس لون سرخ و زرد بدید آید غایت التماس  
و احراق است و این بول تابانترین هم نیست اندر تها ترنخام  
که نیک سطر بود و کمتر که خلاص باید ازین بیماری و اگر از پس لون  
زرد بود که یکبودی زرد یا بسبزی از غایت سردیست و در نشستن  
حرارت غریزی و ستوده ترین بولها است که تمام وی معتدل  
بود بکنگی و سطر وی دلون بزردی زرد و نقل می راست بود  
باین قاروره و سپید و املس و ستوی بود و چون کینانی زرد  
نشود و الا مانند پنبه بود و این بدانند بر بول با طبعی است یا غریزی  
طبعی چنان چون سپیدی اندر لون زرد و سیول طبعی است  
از زرد و سیول طبعی است و این بولها در کفک زرد بود و دلیل بر  
سختی است و این بولها در کفک زرد بود و دلیل بر سختی  
باید که این بولها در کفک زرد بود و دلیل بر سختی

و بعضی دیده نشود هم

دلیل میکند بر فرط نفع و کمی رطوبت تن یا از خلط غلیظ که با وی آمیخته باشد  
و قوام معتدل دلیل میکند بر نفع معتدل و نیکوی حال حکم در آن رطوبت باین  
که اندر عروق باشد فضل سیم اندر میان رطوبت  
اندر رسوب چهار چیز معلوم شود لون و قوام و جایگاه وقت دیدن و  
امالون وی سپید یا سیاه یا زرد یا سرخ یا کبود اما جایگاه وی سر قاروره  
یا میان یا برین قاروره یا در کفک یا در بول یا در پارچه چون دانه یا مانند  
رکب یا از جنس خون یا از جنس ریم و ستوده ترین رسوب است  
که سپید و سرخ و زرد نشسته باین قاروره و مستوی همه ایام چهار  
و اگر چنان بود که پس روز نادیده شود و دلیل آن بود که قوت  
و غنی تواند ماده نفع دادن و اگر این رسوب سپید بود برین قاروره  
نشسته بود و املس نبود و دلیل بر طبیعت است از نفع تمام و این تباه  
تواند لون پیشین بول از بهر آنکه آن پیشین را عدم نفع گاه گاه است  
باید که این بولها در کفک زرد بود و دلیل بر سختی  
بود که این بولها در کفک زرد بود و دلیل بر سختی  
باید که این بولها در کفک زرد بود و دلیل بر سختی  
باید که این بولها در کفک زرد بود و دلیل بر سختی

DOCTOR  
CARO OWEN MINASIAN.

بر سر قاروره بر آید این را غامه خوانند یعنی ابرو اگر اندک تر بود میانه  
 قاروره بر آید و این را معلق خوانند و اگر با این قاروره نشسته بود  
 دلیل نفع تمام است از بهر آنکه باد لطیف گشته و تخلیل پذیرفته و این  
 را رسوب خوانند و ثقل معلق دلیل نفع میانه و باد و ناکی اندک است  
 و زود خواهد لطیف شدن اما طانی که اورا غامه خوانند دلیل نفع  
 ضعیف است از بهر آنکه اندر تن نماند و غلیظ و غلیظ فصل  
 چهارم قشور که مانند چوبی بود اگر کسی در بدن بود و یک است در تنبلی  
 حال چاقی بول بزرگ با بول غلیظ بود دلیل گشت که در شایسته است  
 و این نوع رسوب را صفای و خالی خوانند و دلیل که مانند روغن بود  
 یا زرد بول روغن بود دلیل گشت که از شش هم تن نوع و منی گویند  
 و در بانی گویند بول که در وی مانند یک می باشد باز در بول  
 رنگ کرده و اگر سبب بود یکی سبز رنگ دلیل گشت که در شایسته  
 بول که مانند آب رویشین بهر دلیل که در شایسته است  
 اما در شش که در بول روغن است که در شایسته است  
 و در شش که در بول روغن است که در شایسته است  
 و در شش که در بول روغن است که در شایسته است

کامل است از همه بطن  
 در عطران هم درم  
 عمل لوی که در شایسته است  
 صومعه درم

صومعه درم  
 در عطران هم درم  
 خطمانا عمل قطره  
 سنبل درم  
 زرد زرد درم  
 زرد زرد درم  
 زرد زرد درم

تخم شبت نامخواه زیره کرمانا اینو ششم کمر از هر یک مثقال  
 مغز بادام شیرین مغز پسته مغز کنجد از هر یک شش مثقال مویز  
 قند سفید از هر یک شش مثقال عمل مصفی سه وزن ادویه مقدار شربتی  
 دو مثقال مجموعاً که منفعت کند بر تانی نه که با جمعی باشد صفت  
 کرز به سبب سه درم و زرد بزرگ درم و نیم طبایع سفید یک درم  
 کوفته و پسته بشراب سیب گشته نموی که مثال بادیه درم شربت  
 مفرحی که مقوی قلب و باه و معده است هر دو از هر یک ما صفت  
 سه مثقال لعل بر خشان فیوزه شش بوری نیک که با حجر الیهود  
 مشک خالص از هر یک دو مثقال عود چهار مثقال پوست بنبرسته  
 دو مثقال پوست اترج سه مثقال قند و دو مثقال قاقله مقشره در شایسته  
 از هر یک سه مثقال همین از هر یک دو مثقال در روغ غویا مثقال  
 زنجبیل خولجان فلفل در فلفل از هر یک دو مثقال سارون صندل سرخ  
 و سفید دو ال از هر یک سه مثقال حصیه الثعلب دو مثقال شاقول کل سرخ  
 از هر یک سه مثقال طبایع درو مثقال مصطکی پنج مثقال قط شیرین دو مثقال

DOCTOR  
CARO OWEN MINASIAN

تخم کاسنی سه مثقال قزو عاقرقوا از هر یک سه مثقال فرنیون یک مثقال  
حمامه سه مثقال بزرالنج یک مثقال تخم فنجشک دو مثقال انیون عسوی  
از هر یک دو مثقال عمل سه وزن ادویه که سیدوی مثقال باشد  
مغز رسن که بویان هندی بی روس که بینه صندل شش مثقال  
و نیم لعل دو مثقال زنجبیل یک مثقال و نیم عاقرقوا یک مثقال میوه یک مثقال  
عمل سه وزن ادویه و سیاه بوم که کل کل از ادویه یک مثقال نیم  
باشد و می باید که هر یک از ادویه که نوشته در پیشه به دستور عین کنند  
مغز بوقی الباه و طیب البفس و سخن بدن و منفع الراج من  
المعدة و من برد الکلی و زید الحفظ صندل دارچینی از بوم مثقال  
قطط حلو و سنبل از بوم مثقالی که کم ثلث مثقالی را از بوم و کل  
است و نفع با بس و ورق صغیر فودنج الیابیس سلیم من کل  
واحد اربعمه مثقال ساج در فلفل سفید اسود اسارون  
بزرالنجده کرد یا قنفل خولجان مثقال من کل واحد اربعمه مثقال نصف  
عاقرقوا قافله بزرالعت بزرالفل من کل واحد مثقالان سمس المغز

بویان هندی بی روس که بینه صندل شش مثقال  
مغز رسن که بویان هندی بی روس که بینه صندل شش مثقال  
و نیم لعل دو مثقال زنجبیل یک مثقال و نیم عاقرقوا یک مثقال میوه یک مثقال  
عمل سه وزن ادویه و سیاه بوم که کل کل از ادویه یک مثقال نیم  
باشد و می باید که هر یک از ادویه که نوشته در پیشه به دستور عین کنند  
مغز بوقی الباه و طیب البفس و سخن بدن و منفع الراج من  
المعدة و من برد الکلی و زید الحفظ صندل دارچینی از بوم مثقال  
قطط حلو و سنبل از بوم مثقالی که کم ثلث مثقالی را از بوم و کل  
است و نفع با بس و ورق صغیر فودنج الیابیس سلیم من کل  
واحد اربعمه مثقال ساج در فلفل سفید اسود اسارون  
بزرالنجده کرد یا قنفل خولجان مثقال من کل واحد اربعمه مثقال نصف  
عاقرقوا قافله بزرالعت بزرالفل من کل واحد مثقالان سمس المغز

اعل معلوم  
بزرالفل

پست و چهار درم مراد شراب حل کنند داد وید دیگر را کوفته  
و چغندر بان برشند و بعل صاف معجون سازند معجون ضمیری  
فالج و لقوه و استرخاد امراض بلغمی نافع باشد و چون بر عضو معلوم  
و سترخی طلا کنند نافع باشد صندل انیون فرنیون چند پسته  
دارچینی دار فلفل سفید بزرالنج زنجبیل ریحان مسادی کوفته و چغندر  
بجبل برسند معجون که مغز رسن بی روس که بینه صندل شش مثقال  
سوربجان عاقرقوا از هر یک یک مثقال فلفل سفید یک مثقال و نیم زیزه  
همه درم رسن چهار درم زنجبیل دو درم انیون نیم مثقال که  
و چغندر کبسل برشند شربتی دو مثقال معجون سیبج فو لیج نافع باشد  
صندل کبج نیم گرم چند پسته از هر یک یک گرم و سقونیا نیم گرم  
سقونیا را در روغن بادام بسایند و کبج را در عمل حل کنند  
و با یکدیگر بیامیزند و دارو با کوفته و چغندر بان برشند شربتی سه مثقال  
معجون جاقوره عسر البول نافع باشد صندل و قور یون چغندر  
صندل بلبان انیون سیخو ریحان دارچینی طراسالیون کافور  
از هر یک سه درم مغز جاقوره سی درم نفع خنک نیم درم کوفته بعل

بویان هندی بی روس که بینه صندل شش مثقال  
مغز رسن که بویان هندی بی روس که بینه صندل شش مثقال  
و نیم لعل دو مثقال زنجبیل یک مثقال و نیم عاقرقوا یک مثقال میوه یک مثقال  
عمل سه وزن ادویه و سیاه بوم که کل کل از ادویه یک مثقال نیم  
باشد و می باید که هر یک از ادویه که نوشته در پیشه به دستور عین کنند  
مغز بوقی الباه و طیب البفس و سخن بدن و منفع الراج من  
المعدة و من برد الکلی و زید الحفظ صندل دارچینی از بوم مثقال  
قطط حلو و سنبل از بوم مثقالی که کم ثلث مثقالی را از بوم و کل  
است و نفع با بس و ورق صغیر فودنج الیابیس سلیم من کل  
واحد اربعمه مثقال ساج در فلفل سفید اسود اسارون  
بزرالنجده کرد یا قنفل خولجان مثقال من کل واحد اربعمه مثقال نصف  
عاقرقوا قافله بزرالعت بزرالفل من کل واحد مثقالان سمس المغز

بویان هندی بی روس که بینه صندل شش مثقال  
مغز رسن که بویان هندی بی روس که بینه صندل شش مثقال  
و نیم لعل دو مثقال زنجبیل یک مثقال و نیم عاقرقوا یک مثقال میوه یک مثقال  
عمل سه وزن ادویه و سیاه بوم که کل کل از ادویه یک مثقال نیم  
باشد و می باید که هر یک از ادویه که نوشته در پیشه به دستور عین کنند  
مغز بوقی الباه و طیب البفس و سخن بدن و منفع الراج من  
المعدة و من برد الکلی و زید الحفظ صندل دارچینی از بوم مثقال  
قطط حلو و سنبل از بوم مثقالی که کم ثلث مثقالی را از بوم و کل  
است و نفع با بس و ورق صغیر فودنج الیابیس سلیم من کل  
واحد اربعمه مثقال ساج در فلفل سفید اسود اسارون  
بزرالنجده کرد یا قنفل خولجان مثقال من کل واحد اربعمه مثقال نصف  
عاقرقوا قافله بزرالعت بزرالفل من کل واحد مثقالان سمس المغز

بر شد و بعضی بواسطه شکرانه اس که شکر شریک شکر العسل  
 معجون قنطاری شکرانه است بر وی در دفع کندی و صلاح را نافع باشد  
 صفت این صفت و آرد در دم پوست هلیله کابل پوست بلبله  
 آله از هر یک دو درم تخم بنفشه دو درم ریح کوهی در نیمه معجون  
 سازند شکر در دم تا چهار درم در بلبله خوردن معجون خوردن  
 در دمعده و کرب و خنک کردن را سود دارد صفت و خوردن کوهی خوردن  
 دستت و معجون سبب است از هر یک یک درم  
 حشم کرمس با بوی نه ما شکر از هر یک چهار درم کاشمش با بوی نه درم  
 نقل سیاه جمل و چهار درم و در بعضی پنجه است و چهار درم با  
 انکبین مصفی بر شکر معجون نقل باد بو اسیرو با دی که اندر  
 روده ما باشد بشکند و اما س مفعده که خون آید سود دارد  
 صفت هلیله کابلی خردم نقل پنجه درم نقل ادر آب کندن حل کنند  
 و در ادر ابدان بر شکر شریک دو درم معجون با سکه العسل از کوهی بود  
 که ادر ابرول را نافع باشد سیلان میزد ابرو در خامه پر ابرو  
 صفت اقا قانکن از هر یک سه درم صندل سیخ و سیخ و سیخ

معجون نقل  
 پوست هلیله کابل  
 پوست کابل  
 تخم بنفشه  
 ریح کوهی  
 نقل صدقه نقل  
 عسل سه برابر  
 معجون نقل دیگر ملین  
 هلیله کابل  
 اسلوا ادر  
 معجون آله از هر یک  
 دوسه نقل نقل  
 خردم پنجه شریک  
 نقل عسل سه برابر



220

DOCTOR  
CARO OWEN MINASIAN.

foliated. 11/10/89 CB

A 431

کتابت در سنه ۱۲۰۰

در ماه ربیع الثانی



**END OF TITLE**  
**PLEASE REWIND**

